

شام کا بل

وداع با اسلحہ

د آسپایی زسریانووروستی نسل ...

رفیق صادق کمیدین معروف...

Ketabton.com



سفیر کبیر بنگله دیش اعتماد نامه خود را بحضور رئیس دولت و صدر اعظم تقدیم کرد



دوا بلاغیه حکومت جمهوری افغانستان

ابلاغیه اول

از مندی به اینطرف حکومت پاکستان غیر عادلانه و بیگانه ادعا میکند که افغانستان در امور داخلی پاکستان مداخله میکند. حالانکه دسیسه ای در افغانستان کشف میگردد که نظریه دلایل قوی تحریکات پاکستان در آن دخیل است بحیث حکومت یک مملکت صلح دوست که غیر از صلح در وطن خویش و در منطقه و در جهان چیزی نمیخواهد جدا خواهش میکند تا حکومت پاکستان باز در به اینگونه اعمال که منجر به برهم خوردن صلح منطقه و بالاخره صلح جهانی میگردد اقدام ننماید.

ابلاغیه دوم

از چندین به اینطرف دسته از ارتقا عیون بصد نظام جمهوری برای برهم زدن امنیت و از بین بردن نهضت انقلابی وطن پرستان تشکیل جلسه میدادند دولتستان انقلاب بانام برده باری و حوصله منوجه اوضاع این خائنین بودند.

خوشبختانه و موقفانه اوشان را بانام اسناد و شواهد دستگیر نمودند. با اینکه تمام مردم افغانستان وقتیکه نام از حامیان ارتجاع برده میشود چهره های این اشخاص در مقابل چشم های شان نمودار میگردد. اما برای اینکه خوبتر از حقیقت واقف گردند این اشخاص عبارت اند از: محمد هاشم عیون بدوال، خان محمد والی اسبق ننگرهار، دکتر جنرال منقاع عبدالرزاق بایکتمداد اشخاص دیگر که روز پنجشنبه گذشته به امر حکومت گرفتار شدند.

اخلالگران در محکمه نظامی محاکمه خواهند شد

کابل ۳۰ سنبله (ب): کمیته مرکزی جمهوریت افغانستان تحت ریاست شایع محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تشکیل جلسه داده چنین فیصله نمود: محاکمه کسانی که با اخلال و برهم زدن امنیت داخلی و خارجی دولت جمهوریت افغانستان تشبیه و زندقه مرتکب چه عسکری باشد چه ملکی در دیوان حرب عسکری اجراء می یابد.

به هیواد کی دخارویو حلالول کم شویدی به هفته کبسی ۱۵ زره خاروی تریخو کم حلالیری. کابل دوی ۲۷ (ب): په رسمی ادارو کی په هفته کی دزی ورخی دغویشی دنه خوړلویه باب دجمهوریت دمرکزی کمیٹی دپریکړی اودهیواد دخلکو لخوا دناووه مرکلی په اتر په پول هیواد کی دخارویو حلالول لړ شویدی.

یوی اټکلی احصائی له مخی چه دباختر نمایندگانو له پول هیواده اخیستی ده اوس په هفته کی پنځلس زره خاروی چه په هغوی غوایی پسونه اووزی شاملی دی لـ حلالیری.

دخلکو دپریکړی په اتر دغویشی په خوړلو کی دیادونی وپلروالی راغلی دی.

دکابل دمنلخ یوی منبع وویل ددلسی موسسی ورخی لکبنت اته تنه غوښه ده چه له ۲۵ نه لږ دیر شو پوری دغوایانو اود ۲۵۰ پسونو له حلالولوڅخه لاس ته راخی. دغه ارقام گابتوی چه یوازی دکابل منلخ په هفته کی ۷۵۰ پسونه اوڅه زیاد اوکم ۹۰ غوایان سپمولی دی.

د تجارت خونو مشرانو د دولت د پالیسی ملاتړ وکړي.

کابل دوی ۲۹ (ب): دهیواد دپیلو پیلو ولایاتو دتجارت دخونو رئیسانو پرون مازیگر دصدارت مرستیال ددوی لهښو احساساتونه شرق سره دکتی په ترڅ کی په هیواد کی دجمهوریت د رژیم دمنځ ته راتگ په مناسبت خپلی دژبه له کومی مبارکی څرگندی کړی.

دغه راز دوی دهیواد دملی اقتصاد او تجارت په سکون دجمهوری دولی دپالیسی په باب خپل پوره ملاتړ او حمایت ښکاره کړ اود هیواد دتجارت دښه والی اورتظیم په لاره کی یی ددوی نظام ددهفونو سره سم دهر ډول

هنکاري وعده ورکړه ددغی کتبی په وخت کی دتجارت دوزارت معین داکتر علی نواز او د تجارت دخونلوی رئیس هم حاضر و.

دصدارت مرستیال ددوی لهښو احساساتونه خویشی وکړه اودتجارت په برخه کی یی دحکومت ددهفونو دڅرگندولو په ترڅ کی زموږ دملی مشر دویناه وپه رڼاکی چه په اقتصادی او تجارتی برخو کی دهغویا دونه شویده دافغانستان دتجارت په لاره کی ددوی دپریالیټوب هیله وکړه.

کابل ۲۶ سنبله (ب): مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خیرداد که شایع محمد سلطان سفیر کبیر بنگله دیش در کابل اعتماد نامه خود در ساعت ۱۱ قبل از ظهر ۲۵ سنبله بحضور شایع محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تقدیم کرد.

مطابق به یک خبر دیگر شایع محمد سلطان سفیر کبیر بنگله دیش در کابل دیروز پیام

بر اساس فیصله کمیته مرکزی عجات دوره خدمت زیر بیرق برای فارغان صنوف ۱۲ یکسال است

کابل ۲۶ سنبله (ب): کمیته مرکزی دولت جمهوریت افغانستان تحت قیادت شایع محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تشکیل جلسه داده ضمن واریسی اووردیکر دمورد دوره خدمت زیر بیرق فارغان صنوف ۱۲ مکاتب مرکز ولایات چنین فیصله نموده عجاتا تاسیوید و تنفیذ قانون جدید مکلفیت فارغان بصوف دوره خدمت مقدس زیر بیرق را برای مدت یکسال تحت لوای جمهوریت افغانستان سپری نمایند.

د دولت رئیس اوصدراعظم په مشری مرکزی کمیٹی ته دمنی معرفی وپاڼی کړی.

کابل دوی ۲۹ (ب): داطلاعا نواو کلتور دوزارت ددولتی مطایعو اودپوهنی دمنطیعی مسویو اوکارگرو دنوی نظام دزعیم اومؤسس شایع محمد داؤد اودمرکزی کمیٹی دمحترمو لمریو حضورته معرفی وپاڼسی کړی اودهغو په ترڅ کی یی دپنجشنبی دورڅو دغرمی نه دوروسته رخصتی اودکورنیو لرونکو کارگرو دکوربون دسپمی دزیاتولو له امله دخپلی منی مراتب څرگند کړیدی.

هندارتکه هغوی په خپلو معروضو کس دجمهوری دولت درئیس په قیادت او مدبرانه لاریونونو دلوی خدای له دربارته دگوان هیواد لوټیا غوښتی اوددوی دپریالیټوب غوښتی یی کړیدی.

سپهیه زمینی وفضایی حجاج په ولایات ووزارت های مربوطه ابلاغ شده است.

کابل ۲۸ سنبله (ب): یک منبع اداره عالی اوفان وزارت عدلیه دیروز خبر داده که سپهیه فضای زمینی حجاج از طرف مجلس عالی ووزارت تشبیه گردیده وولایات ووزارت های مربوط سپهیه شان ابلاغ شده است.

مراجعین عندالموقع بولایات ووزارت های مربوطه سپهیه مراجعه نمایند.

دهیواد پرمختیا په ساتنه کی دجمهوری نظام دهیلو سره سم برخه وا خستل.

گردیز دوی ۲۶ (ب): دپکتیا ولایت دپوهنی زده کونکو اوشوانانو دافغانستان دجمهوریت دمرکزی کمیٹی ددی پریکړی حرکتی کړیدی چه ددولسو ټولگیو فارغان دی دافغانستان دجمهوری بیرغ لاندی یو کسال دمکلفیت دوره تیری کړی.

یوشمیر خوانانو په گردیز کی دباختر نماینده ددوی مرکی په ترڅ کی وویل مونږوظیفه لروچه دهیواد په پرمختگ اودوطن په ساتنه کی دافغانستان دجمهوری نظام دهیلوسره سم برخه واخلی.

شرح روی جلد:

علی شاه رشیدی قهرمان شنا

بناغلی محمدنعیم

نماینده مخصوص و فوق العاده رئیس دولت

برای یک مسافرت رسمی عازم دهلی گردید

کابل ۲۹ سنبله «ب»:

بناغلی محمدنعیم نماینده مخصوص و فوق العاده بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم برای یک مسافرت رسمی امروز صبح توسط طیاره عازم دهلی گردید. بناغلی محمدنعیم طی این مسافرت بسازعمای هند، ملاقات و مذاکراتی انجام خواهد داد. دوکتور محمدحسن شرق معاون صدراعظمی، اعضای کابینه، دگر جنرال عبدالکریم مستغنی لوی درستیز، بناروال کابل و بناغلی همتا سفیر کبیر هند در کابل برای وداع در میدان هوایی حاضر بودند. بناغلی عبدالله معین سیاسی و زارت امور خارجه در این مسافرت با بناغلی محمد نعیم همراه میباشد.



بناغلی محمدنعیم نماینده خاص و فوق العاده رئیس دولت و صدراعظم قبل از عزیمت جانب دهلی جدید در میدان هوایی بین المللی با عده از وداع کنندگان

در بیست و هشتمین مجمع عمومی م. م.

عبدالرحمن بزواک هیات افغانی را ریاست میکند.

تحت ریاست بناغلی عبدالرحمن بزواک سفیر کبیر افغانی درین در بیست و هشتمین جلسه مجمع عمومی موسسه ملل متحد که قرار بود دیروز در مقرآن موسسه در نیویارک آغاز گردد اشتراک میوزد.

اعضای هیات افغانی عبارت اند از: بناغلی عبدالصمد غوث مدیر روابط بین المللی و ملل متحد وزارت امور خارجه نائب رئیس هیات افغانی، دوکتور عبدالفرید رشید مدیر روابط اقتصادی وزارت امور خارجه، بناغلی محمد صدیق سکرتر اول سفارت کبیر افغانی در واشنگتن، بناغلی میر عبدالوهاب صدیق سکرتر اول نمایندگی دایمی افغانی در ملل متحد، بناغلی عبدالاحد ناصر ضیایی عضو مدیریت عمومی دفتر وزیر امور خارجه، بناغلی عبدا لمجد عبدالرحیم غفورزی آتشه های نمایندگی دایمی جمهوری افغانستان در ملل متحد.

کابل ۲۸ سنبله (ب): مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داده که هیات افغانی



بناغلی عبدالرحمن بزواک

سنگ تهاداب مسجد

مجنون شاه در محوطه صدارت گذاشته شد

تهداب بنای موجوده مسجد پلخستی را گذاشتند دوکتور شرق علاوه کرد ایسین تصادف نه، بلکه اراده وعزم رهبر بزرگ ماست تساه تهاداب اولین ساختمان پروژه های ساختمانی وطن را از بنای مسجد شروع نمایند. دوکتور شرق در اخیر افزود امیدواریم خدای بزرگ و توانا ما را یاری نماید تا تحت قیادت رهبر متدین خود در راه اعتلای مردم کشور از هیچ گونه سعی و کوشش دریغ ننمایند.

درختم بیانات معاون صدارت وزیر اطلاعات و کلتور یوهاند دوکتور نوین گفت: ما به افتخار است که در روشنی رژیم نوین ما امروز به سلسله عمران و آبادی کشور اولین سنگ تهاداب از عبادتگاهی گذاشته میشود که در آن درس ایمان و عقیدت به توحید وحدت تعاون از خود گذری، برادری، راستی و راستکاری و وطن پرستی که از اصول مقدسه اسلام است داده میشوند.

بعد از بو جود آمدن جمهو ریت در افغا نستان تهاداب اولین ساختمان پروژه های ساختمانی و طن از بنای مسجد آغاز گردید. خدمت صادقانه به خلق جزئی از عبادت به پروردگار بی همتا است.

سنگ تهاداب مسجد سید مجنون شاه در محوطه صدارت عظمی بعد از تلاوت چند آیت قرآن عظیم الشان قبل از ظهر روز ۲۸ سنبله توسط دوکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی گذاشته شد. قبل از تهاداب گذاری دو کتور شرق ضمن بیانیه گفت افتخار دارم که بعد از بو جود آمدن جمهوری در افغانستان سنگ تهاداب مسجدی دائمی گذارم که آبادی آن از اعمال و آرزو های



بناغلی دوکتور محمد حسن شرق معاون صدارت در حال گذاشتن سنگ تهاداب مسجد مجنون شاه

وی اضافه کرد خدمت صادقانه به خلق جزئی از عبادت به پروردگار بی همتا است. انجنیر غوث الدین فایق وزیر فواید عامه از سیم گیری دوکتور شرق معاون صدارت عظمی در تهاداب گذاری مسجد که به ارادۀ رئیس دولت و صدراعظم افغانستان آباد میگردد اظهار امتنان کرد.

در مراسم تهاداب گذاری دوکتور غلامسخی نورزاد بناروال کابل نیز حاضر بود.

ژوندون

شماره ۲۷ شنبه ۲۱ سنبله ۱۳۵۲ - ۲۵ شعبان المعظم ۱۳۹۳ - ۲۲ سپتمبر ۱۹۷۳

نظام جمهوری ما بیدار است

اگر غم لشکر انگیز دکه خون عاشقا ندریزن
من وسای بیهم سازیم و بنیادش براندازیم
«حافظ»

مردم ما انقلاب کردند و فرزندان رشید افغان بساط فرسوده رژیم شاهی را برچیدند و لوی پر شکوه جمهوری را در کشور برافراشتند.

نظام جمهوری مستقر شد و مردم از دل و جان در پذیرش و تحقق آرمان های عالی آن ابراز فداکاری و شادمانی کردند.

نظام جمهوری افغانستان در حالیکه الفتات کلی خویش را در امر ساختمان کشور و ایجاد زمینه های سیاسی اقتصادی و اجتماعی حیات ملی معطوف کرده است با درایت کامل متوجه امنیت کشور نیز میباشد زیرا برای تحقق آرمانهای عالی جمهوری و به ثمر رسانیدن آرزو های بزرگ ملی آرامش و آسایش ملی نیاز مبرم است.

در این میان یکعده عناصر ارتجاعی و خلائگرانی که آرامش ملی را قربانی بهره برداری شخصی میکردند نیز تلاش نمودند تا نظم و امن عامه را برهم زنند و بساط منحوس سودجویی و نفع پرستی خویش را بگسترانند اما دیدگان بیدار پاسداران نظام جمهوری و سرسپردگان راه انقلاب، این تلاش آنان را در نقطه خفه کرد و خائن را با اسناد و مدارک الزام شان گرفتار نمود.

مادر حالیکه دست این پاسداران رژیم جمهوری را با صمیمیت می فشارد و بسم بدشمنان امنیت کشور و آثانی که با آسایش و آرامش مردم افغانستان بازی میکند اخطار میدهد که بازی با امنیت و آسایش مسر دم افغانستان، در واقع بازی با سر نوشت خود شان است!

**صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
و اجتماعی گام نهد.**

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

نامه به مدیر

بناغلی مدیر

در این فرصتی که کشور ما پیش از هر امر دیگری برای تحقق بخشیدن آرمان های بزرگ ملی در پر تو نظام جوان جمهوری به سعی همه جانبه کافه افراد نیازمند است دیده میشود که عده ای از وطن فروشان به منظور استفاده های شخصی دست به اعمالی می زنند که در آن تنها و تنها مفاد شخصی و سودجویی را در نظر دارند برای اینکه اشخاص مهم نیست که با انجام دادن اینگونه اعمال آرامش و آسایش هموطنان ایشان بر هم بخورد. در تمام دنیا اشخاصی را میتوان سراغ کرد که بخاطر مفاد شخصی خود روی یک سلسله قوانینی پا می گذارند و بخاطر منفعت خود سبب بدبختی کثیری از مردم را فراهم میسازند. اما اینگونه اشخاص با اشخاصیکه بخاطر منافع خود از منافع ملی چشم می پوشند فرق دارد به صراحت باید بگویم که در حصه این چنین اشخاص منفعت پرست که بخاطر خواسته های شخصی خود امنیت عامه را در مخاطره می اندازند. هرچه زود تر اقدامات بعمل آید زیرا با ریشه کن کردن فعالیت های این نوع اشخاص و مجازات آنها دیگران نیز عبرت خواهند گرفت.

ما بیداری و درایت حکومت جمهوری را در زمینه تامین آسایش و امنیت عامه می ستائیم و امیدواریم هموطنان عزیز ما بتوانند در پرتو نظام مترقی جمهوری و آسایش و امن عامه به خدمات و وطن پرستانه خویش ادامه بدهند و در عمران افغانستان نوین سهم تاریخی خویش را ادا کنند.

محمود



- ژوندون مجله خانوادها
- ژوندون هر هفته با مطالب نو خواندنی را پورتاژها
- و مضامین علمی و هنری منتشر میشود.
- با خواندن ژوندون هر هفته این دانش خود بیفزائید.
- اشتراک ژوندون درشش ماه دوم سال بنفع شماست.

د جمهوری نظام په رڼا کښی

د افغانستان د نوی جمهوری نظام دغو بنسټونو او اساساتو په پیروی چه هدف یی خلکو ته خدمت اوږدوی دمشکلاتو له منځه وړل دی، د هغو کټور و اقداماتو په لړ کښی چه د نوی رژیم له تاسیس نه تر اوسه پوری شویدی، یوه هم تیره هفته کوبون لرونکو اود کابل ښاریانو ته دارزاقو او عامه اړتیا ودریاست له خوا دغو پوښو ویشلو دپاره دپوه غوره تصمیم نیول و.

همدغه راز دارزاقو او عامه اړتیا ودریاست اود سپین زر شرکت دغه تصمیم چه سر له همدغی هفته څخه د کابل ښاریانو ته غوړی ویشی، د پورتنی اقدام په تعقیب یو ټیټ حرکت گڼل کیږی.

دغه تصمیمونه په دی وخت کښی چه له یوی خوا دروژی مبارکه میاشت را نژدی کیدونکی ده او له بلی خوا په بازار کښی د یوسمیر محتکرینو او منفعت غو ښتو نکو سوداگرو د ناوړه تشبث په وجه دغو پیسو کوموداو د هغی دبی جگوالی محسوس و اود خلکو دشکایتونو سبب شوی و ډیر پر خای او مقول دی.

زمونږ دخوان جمهوری دولت دکار په پروگرام کښی د اقتصادی او اجتماعی اصلاحاتو دراوستلو دپاره د محتکرینو او قاچاقبرانو سره مبارزه، له مهمو اهدا شوو څخه ده، نوڅکه هر ناوړه حرکت اود عامه گواښه ضد هر گام چه د محتکرینو اود ټولنی او اقتصاد د همدغی وعیاصرو له خوا پورته کیږی د دولت له خاورونکو او پلټونکو سترگو څخه پټ نشی پاتی کیدای اود قانون او عدا لست منگولوته سپارل کیږی.

څکه اوس هغه وخت تیر شویدی چه کسبی محتکرین د ټوللو اشخاصو تر خا وښی او لارښودنی لاندی د دنگارتنگ نقابونو تر شا ټولنی شتمنی لوټه اوتالاکړی او خپل مغونه په دغو نقابونو کښی پټ وساتلی شی.

مونږ یقین لرو چه کوبون لرونکو او خلکو ته د غوړیو عادلانه ویش، هم ددوی دپاره زیاتی آسانتیاوی پیښوی او هم ددغه اقدام په پوره عملی کیدو سره، محتکرین پخپلو مغو نو خپره خوری اود غوړیو نرخ په بازار کښی ښکته کیدو تکی دی.

در بیست و هشتمین دوره اجلاسیه مجمع

عمومی ملل متحد

محمد بشیر رفیق



تریگول



هامر شیولد



اوتانت



والد هایم

صفحه

جنگ های محلی و بین المللی تا حد زیاد جلوگیری کرده است در زمینه کمک به مردم نادر جهان و همچنان فراهم آوردن قرضه ها و مساعدت ها برای ملل در حال توسعه نیز به موفقیت های زیادی نایل آمده است چنانکه از طریق امداد تخفیفی این موسسه به تنهایی پیش از ۲۵۰ میلیون دلار سالانه کمک میکند .

همچنان در بسیاری از مسائل دیگر جهان و رفع بحران ها این موسسه به موفقیت هایی نایل آمده است اما در مسائل داغ جها فی مانند مساله شرق میانه و برخی مسائل دیگر که پای منافع بر قدرت های دارای صلاحیت ویتوشامل است این موسسه جهانی توانسته است راه حلی پیدا کند و حتی فیصله نامه های آن عملی نشده است که از آن فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ رادرمورد منازعه عرب ها و اسرائیل میتوان نام برد .

جنگ بزرگ ویتنام در اثر ممانعت اتحاد شوروی و امریکا اساسا درین موسسه جهانی راه نیافت و مورد بحث قرار نگرفت .

همچنان مسائل داغ دیگر مانند سیاست تبعیضی افریقای جنوبی رودیشیا و ظلم و بیاد پرتگال در مستعمرات افریقای آن توانست از طرف این موسسه حل گردد .

کورت والدهایم سرمنشی ملل متحد در پاریس که برای این دوره از جلسه مجمع ملل متحد تهیه دیده بازممانند گذشته مسائل داغ جهان را شرق میانه، افریقا تبعیض نژادی قبرس و چند موضوع دیگر و نمود کرده است .

کورت والدهایم قبل ازین دوره اجلاسیه مجمع عمومی مسافرتی به کشورهای عربی و اسرائیل نمود ولی از آغاز میدانست که این سفر او متمرکزی نمی شود لاجرم پیوسته اظهار داشت که این سفر جنبه کسب معلومات دارد لهذا موضوع شرق میانه یکی از موضوعات عمده در را پور کورت والدهایم است .

ولی یافتن يك راه حلی درین مورد بعید به نظر میخورد با اینکه در روابط بین قدرت های بزرگ طی چند سال گذشته بهبودی زیادی حاصل گردیده که شمول دو آلمان درین موسسه جهانی نتیجه منطقی آن است ولی در مسائل داغ جهانی هنوز اختلافات عمده بین آنها وجود دارد که بیشتر از ایدئولوژی و مرام و اهداف مشخص آنها آب میخورد .

داشتن حق ویتو به قول اکثر ناظران سیاسی وعدم تساوی بین اعضای شورای اقتصادی و اجتماعی موسسه متحد بیشتر تصمیمات این موسسه را به نفع ابر قدرت های چرخانده . ولی درین دوره از اجلاسیه ملل متحد که بعد از کنفرانس الجزیره دایر شده است کشورهای غیر منسلک نقش حساسی را بازی خواهند کرد اما تصمیمات این مجمع جنبه سفارشی دارد و بازم باید مسائل داغ در شورای امنیت حل گردد که در آنجا صاحبان ویتو قدرت اساسی را در دست دارد .

اتحاد شوروی راجع به این دوره از اجلاسیه مجمع عمومی اظهار خوشبینی کرده است و همچنان برخی دیگر از دول بزرگ امیدوار هستند درین دوره تصمیمات سودمندی اتخاذ گردد .

ولی یافتن راه حلی برای مسائل داغ جهانی ازین مجمع درین دوره بعید به نظر میرسد . و باید دید که در انجام این جلسات چه نقشی برای مردم جهان حاصل خواهد شد .

دادند و اصول و مرام های آن را پذیرفتند . و سرانجام پس از کنفرانس های متعدد دیگر که در آن چین و اتحاد شوروی نیز اشتراک کردند و از آن جمله معروفترین کنفرانس آن بنام «مبارزین اوکس» در اکتوبر ۱۹۴۴ شهرت دارد .

در ماه جون ۱۹۴۵ پنجاه و دو ملت در کنفرانس سان فرانسسکو طرح منشور ملل متحد را ریختند و بتاريخ ۲۶ جون منشور آن را امضاء کردند برخی از ممالکی که نتوانستند این منشور را در سان فرانسسکو امضاء کنند بعدا آنرا قبول کردند بدین ترتیب هسته موسسه را گذاشتند که چشمه مردم جهان بسوی آن دوخته شد . زیرا در دیباچه منشور ملل حفظ صلح و امنیت بین المللی انکشاف روابط دوستانه ملل نامین همکاری بین المللی در حل مسائل اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و بشری بین المللی و تحصیل احترام به حقوق و آزادی فردی بچشم میخورد . اینک موسسه ملل از روز تاسیس تا امروز

طی هفته گذشته بیست و هشتمین دوره اجلاسیه مجمع عمومی ملل متحد در مقر آن موسسه آغاز یافت و در نخستین جلسه آن بعد از انتخاب لئوپولدو وینیس رییس مجمع دو آلمان یعنی جمهوری اتحادی آلمان و جمهوری دموکراتیک آلمان به عضویت موسسه درآمدند و همچنان کشور تازه به استقلال رسیده بهاما عضویت این موسسه جهانی را بدست آورد .

در اجندای بیش از یکصد فقره ای این مجمع مسائل زیادی شامل است که روی آن کشمکش های زیادی صورت خواهد گرفت کشمکش های که با روحیه زمان تاسیس این موسسه متفاوت است .

وقتی جنگ جهانی دوم با شدت جریان داشت و آلمان نازی پیهم به اشغال کشور ها میپرداخت در ۱۴ اگست ۱۹۴۱ ایالات متحده امریکا و انگلستان در فکر صلح افتادند



چقدر در نیل به این ارمان ها و آرزو ها و هدف ها موفق بوده است سوالی است که باید آن را در لابلای رویدادهای جهان درین دوره مطالعه کرد .

موسسه ملل متحد در یک موضوع که احای استعمار و به استقلال رساندن کشور های جهان است تا حد زیاد موفق بوده است زیرا امروز بیش از ۵۰ کشور عضو آنرا مستعمرات سابق دول بزرگ جهان تشکیل میدهند . همچنان این موسسه جهانی چند بار از بروز

صلحی که بعد از هر جنگ بصورت طبیعی به وجود می آید و طی جلساتی راجع به اصول اولیه صلح که بعد از بنام «منشور اتلانتیک» معروف گردید موافقه کردند سپس در اول جنوری ۱۹۴۲ بیست و شش ملت تعهد کردند تا کشور های محور را شکست بدهند و منشور اتلانتیک را قبول نمایند .

در اعلامیه این کشور ها برای اولین بار نام «ملل متحد» ذکر شد . بعد از ۲۱ کشور دیگر نیز به این منشور علاقه مندی نشان



مردم مقر موسسه ملل متحد در نیویارک

شماره ۲۸

وندون

اسلام و زندگی

خانواده

بقلم: مها

یکدیگر مقدر نیست .
در نظام اجتماعی اسلام شخصیت زن و شخصیت شوهرش مستهکم نمیشود و در حالیکه زن هیچ یک از حقوقی را که یک عضو اجتماع مالک است از دست نمیدهد بلکه زندگی و توفیقش مسئولیت های جدیدی را که با خود حقوق جدیدی را نیز همراه دارد موجب میگردد در نگاه اسلام خانه در تشکیلات ملت و جامعه واحد نخستین است و همانطوریکه در تشکیلات ملای و سمعیتر بایستی کسی وجود داشته باشد که حد اقل قدرت و تسلط را اعمال نماید . تشکیلات کوچک خانه نیز به یک همچو ترتیب و نظام شبیه نیازمند است خانه بنیاس کوچکتر ، دولتی است که در آن قدرت بوسیله شوهر و زن هر دو بعد زیادی

اعمال میگردد ولی یکی از آن دو ، قدرت هرج و مرجی در قلمرو قدرت خانواده کسی بیشتری در حکومت خانواده داده نشود و عرض وجود خواهد کرد و دلیل اینک قدرت عالی تر و بیشتری برود داده شده است اینست که شوهر خرج و مصارفی برای زن تهیه میدارد و در این راه مکلفیت عام و تمام برایش داده شده ، طوریکه فرد مسئول تهیه و نگهداری وسایل زندگی بوده و حتی در صورت عدم پرداخت شوهر برین مسأله تسل از طرف شریعت اسلام محکوم میگردد لیکن بر خلاف زن که در این مسأله مسئولیت و مکلفیت از نگاه قانون اسلام نمی باشد ، از اینرو خیلی ها از انصاف بعید نخواهد بود اگر در صورت لزوم ، نفوذ معقول شوهر بر زن بیشتر باشد در اسلام کارها و وظایف هر یک از شوهر و زن کاملاً مشخص و جداست و هر کدام ، موظف بکارهای هستند که با فطرت و طبیعت ایشان تناسب و توازن بیشتری دارد . سعادت از جهت ساختمان بدنی و مزاج و بنیه بر زن رجحان دارد و قادر است سختی و مشقت های زیادی را تحمل نمود . با خطرات بزرگتری مواجه شود ، از جانب دیگر زن نیز از نگاه خصایص و صفاتش مانند عشق ، محبت نسبت ببرد عزیز و برتری دارد با سایرین این خصایل و خصوصیت ها تقسیماتی در انجام کارهای زندگی وجود دارد مرد ها بخاطر داشتن قدرت بدنی بیشتر شایسته ترند تا در میدان مبارزات و زحمات طاقت فرمای زندگی وارد شوند و با مشکلات سخت و نا هموار روبرو گردند و حاصلی بدست آورند و زن بدلیل دارا بودن محبت و عواطف سرشاری برای تربیت فرزندان یعنی برای بارور ساختن نهاد های نخستین اجتماعات بعدی و بمنظور متعدد ساختن آنان برای انجام بزرگتر یمن اعمال اجتماعی ، مناسب تر دانسته شده اند باید متذکر شد که این تقسیم مفهوم آنرا ندارد که زن کاملاً محروم از انجام کارهای دیگر میباشد زن با استعداد شگرف خود بهمه فعالیت های ملی جامعه مسلمان میتواند دست بزند .

مجموع محروم میباشد .
در میان این افراط و تفریط ها ، دین اسلام جهت تعادلی را در زمینه در پیش گرفته هر دوی این افراط و تفریط را نمی پذیرد و ورد میکند حضرت پیامبر اسلام طلاق را تجویز کرد و مشروع دانست اما آن را دوست نمیداشت .
اسلام همواره توصیه میفرماید تا همراه های ممکنه را که برای ایجاد التیام و توافق مجتهد وجود دارد مورد توجه قرار دهند و دست بطلاق بردن تنها در صورتی است که هیچ وسیله ای برای ایجاد التیام و توافق اخلاقی در دست نباشد و اصل اساسی طلاق در نظر اسلام تصمیمی است مبتنی بر اینکه زندگی زن و مرد بعنوان شوهر و خانم با

دانشمندان و جامعه شناسان عقیده دارند که خانه اولین واحد اجتماعی بشریت بوده و میزان خوشبختی انسان تحت شرایط و اوضاع معمولی با مقدار خوشبختی اینک در محیط خانواده حاکم است یک رابطه مستقیم و نا گسستگی دارد و هر اندازه که نظام خانواده روی پایه های متین استوار گردد پیمان استوار در ساختمان یک اجتماع مسعود مؤثریت دارد و این اساس سیستم اجتماعی اسلام در استحکام و تثبیت ارتباطات میان دو جنس زن و مرد ، انقلابی ایجاد کرد طوریکه پیش از هر چیز ، زن را فردی آزاد و صاحب صلاحیت شناخت و او را با دادن حق مالکیت و تصرف و با قایل شدن حق آزادی در معاملات ، وجودی دارای شخصیت مساوی بامرد و انمود کرد و بدین ترتیب مبانی حقوق زن را مستحکم ساخت بنابراین زن دیگر همسر و شریک زندگی مرد بوده نه مال و ثروت وی . انقلاب و تحولی که ناظر احوال اجتماعی زن بود قوتها قبیل از امروز توسط آیه مبارکه که افادتها بدینگونه گواه است مردان را از آنچه کسب کرده اند نصیبی و زنان را نیز از ما حاصل کسب شان بپرهیز است « به جهانیان ابلاغ گردید .

ازدواج با آنکه در دین اسلام فقط یک قرارداد اجتماعی است ولی حقوق و مسئولیت های ناشی از آن برای تأمین سعادت دنیا و بشریت باندازه ای در خور اهمیت میباشد که درجه خیلی عالی از تقوا و قدسیت است . آن است باوصف اینکه عقد نکاح جنبه مذمبی دارد ، اما اسلام تشخیص داد که چنانچه ضرورت ایجاد کند در شرایط و احوال استثنایی راه فسخ و حل آن نیز باز بماند و ریشه زنا شوهری در شرایط خاصی گسسته شود . قبل از اسلام ، مردم معمولاً در موضوع طلاق بدو جنبه افراط و تفریط حرکت میکردند طوریکه در قانون اهل هند هرگاه بیوند ازدواج عقد میگردد دیگر به هیچ وجه امکان فسخ آن در دست نبود طلاق اساساً مفهومی از خود نداشت .

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

بقلم: ابلاغ

ابوالحسن اشعری (رح)

یکی از شخصیت های بزرگ اسلامی چنین گفت:

من بعد از تعمیق در قضایای دینی باین رسیدم که مذهب گذشته من در باره اعتزال و بیروی از طبقه معتزله اشتباهی بود که از طرف من سر زده بود اکنون از آن مفکوره بیزاوشدم و از آن حلقه خارج گردیده ام طوری که ازین جنبه بیزاوشدم این جمله را تکرار کرده و « پیراهن مخصوص من عریسی خوش را پاره کرد .

این دانشمند متعق توسط این عمل این حقیقت را بیهان آورد که هر گاه بطلاق یک مفکوره ثابت گردد میباشد با کمال جرئت در اعلان آن اقدام کرد و از صراحت لحنه بدون هراس کار گرفته شود . سویی در پایان حیات خویش این عقیده را به پیروانش تلقین نمود که :

ابوالحسن اشعری است .
وی در سال ۵۲۶ - ۷۸۳ م از یسک خانواده علمی یمن بدنی آمد وی از نواد های ابو موسی اشعری «رض» یکی از اصحاب بزرگوار پیامبر «ص» میباشد ابوالحسن اشعری در بغداد بفرار گرفتن علم آغاز کرد و بیشتر علوم را از جایی رهبر مذهب معتزله آموخت بعد از آنکه مطالعات خود را در علوم مختلف انجام داد تعمق وی او را به این وادار کرد تا یکبار دیگر در موضوعات علمی و بالاخص قضایا نیکه مربوط به عقیده اسلامی مباحثه شد تفکر نموده و در ساحه دوایر از تقلید موضوعات راهسورد بررسی قرار دهد مدتی از نظر شاگردان غایب شد و مطالعات خود را در منزلش از سر گرفت بعد چند روزی چنین اعلان کرد :
میخواهم در باره یک عده مسایل اسلامی بیانیهای ایران نمایم همه بانتظار این حال بودند وی بالای میز خطابه خص را جسع به موضوعات عقیدوی تفصیلات داده سپس

نمی توان در موضوعات دینی به حرکت عقلی صرف اتکاء نمود بلکه دائره اصلی چنین موضوعات قرآن کریم و فرمایشات حضرت محمد «ص» است .

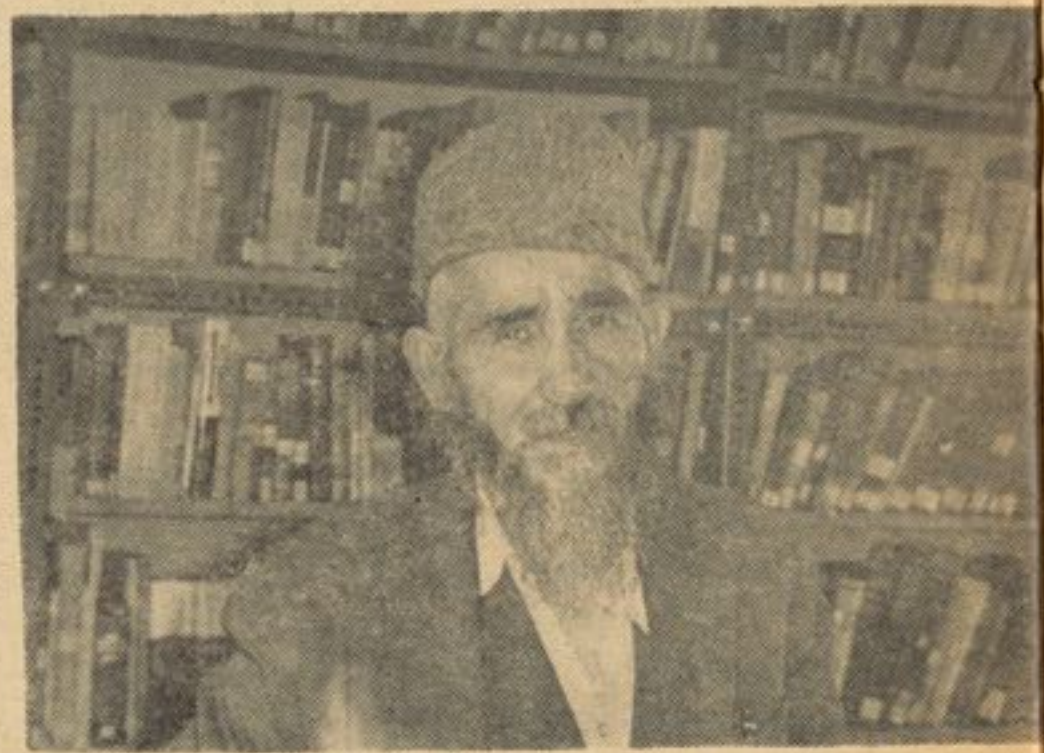
بقیه در صفحه ۶۲

در تاریخ اسلام مشاهده میکنیم که مواظبت از فرزندان و پرستاری آنها مانع آن نبود که زنان بتوانند بمسأله جد بروند در میدان جنگ با سر بازان ملحق شوند و وظایف زیادی را در میدان جنگ از قبیل پرستاری مجروحین و حمل و نقل آذوقه بیرون بردن و دست بزند .

بقیه در صفحه ۶۲
ژوندون

خسته مردیکه خستگی نمیشناخت

اظهار نظر چند تن از شعرای معاصر کشور در مورد استاد خسته



خسته عاشق تحقیق و مطالعه بود

با تأسف اطلاع یافتیم که مولانا خسته شاعر نویسنده و خطاط مشهور وطن داعی اجل را لبیک گفت و رهسپار دیار باقی شد. کتاب معاصرین سخنور خسته را همه دیده اند و خوانده اند، کتاب مذکور نشان میدهد که خسته علاوه بر اینکه خودش شاعر بود، شاعر دوست نیز بوده است.

مرحوم خسته پسر ملا رستم فرزندان عبدالرحیم بوده قرأت قرآن کریم و حفظ آنرا نزد قاری بابا جان وفاری میرشریف با بیجا پایان رسانیده است. موصوف سرف و نحو و ادبیات را نزد مولانا بولغلاء محمد اسمعیل گوهر اوی و خطاطی و خوشنویسی را نزد پدر خود و منشی بدالغنی دهلوی فرا گرفته است همچنان علم حدیث را از مولانا نورالحسن و چند عالم دیگر فرا گرفته.

اوشعر و شاعری را از دوران صباوت آغاز کرده چنانچه خودش می نویسد:

اولین بیتی که در عالم صباوت گفتم:

گریه این تشویش دارد از خزان پستان ما
 میکشد لذات شیر ما در از دندان مسا

در مجموعه شعر خسته درهند به چاپ رسیده که خودش درین مورد نوشته است:

دو کاپی از اشعار مرا یکی بعد دیگر در تبرقاسای عده ای از قدر دانان، مولوی بدالروف جوزجانی بمصرف خود و مصرف صالحی سلجوقی از بودجه سفارت طبع نمودند.

مولانا خسته مدتی در هند بسر برد با علماء و فضلاء مشورت داشته است، وی در اینجا هم از غایبات خطاطی و کتابت زندگی خود را نامین میکرد و مرا چینی برای تعلیم سخن خط داشته است.

مولانا در اوایل سردطان ۱۳۱۵ شمسی

ابراهیم خلیل گفت:

سخنی از دکاتور

خسته مردنهایت دانشمند بود، شعر خوش میسرود و خط زیبا مینوشت. بحسب میتوان گفت که مرگ اوستایه دردناک ادبی بحساب میرود. او نهایت متواضع راستگو و خلیق بود، بنده باوی همیشه صحبت و معاشرت داشتم و او را سرد پاک طینت و درستکاری یافته بودم قدرشناسی او قابل تمجید است، مدتی درغزوه هنگام مطالعه آثار تاریخی مزار بزرگان بامن همراه بود و معلوماتی بس شگفت درمورد بزرگان غزوه داشت.

محمود فارانی میگوید:

خبر جانگناه و ناراحت کننده مرگ استاد خسته سبب ناراحتی حلقه های علمی و ادبی کشور گردید.

همینکه دانستم استاد خسته با تواضع و دانایی خاصی از جمع دوستان خود آنسو تر بانهاد، سخت بخود گزیدم و ناراحتی عجیبی نصیب شد.

زیرا، استاد خسته شاعر بزرگ و توانایی بود او را بشیاد گذار زبانی شعر می توان گفت.

وی درگذشته ها هنگامیکه زمینه چاپ کتاب در کشور مساعد نبود بهترین اثرش را درهند نشر کرد و چون تحفه گرانبها بی بدوستان ادب دوستش اهدا می نمود.

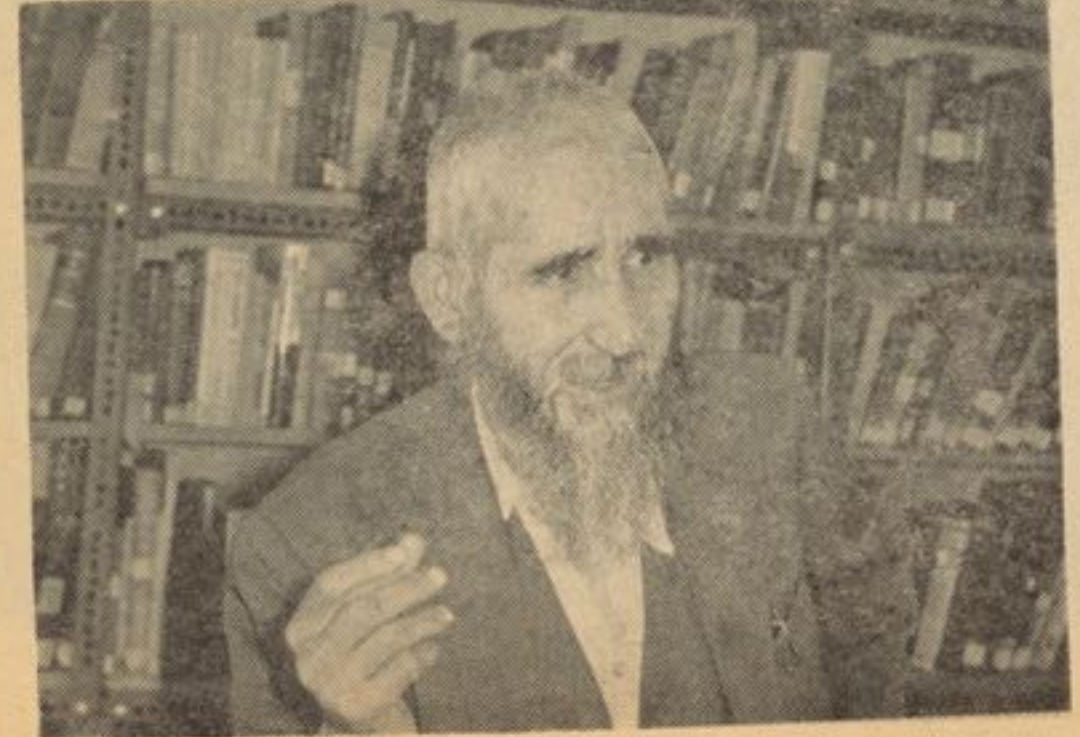
این شاعر وارسته، همیشه درویش مشرب و متواضع بود، گرچه زیاد میدانست اما هیچ ابراز وجود یا فضل فروشی نمی کرد.

شاکردان استاد خسته امروز مردان چیز فیهی برای جامعه شان گردیده اند و نمره دانایی او به همه رسیده است که رو حش شاد باد.

وی آخرین روز های زندگی اش را بایشوایی زیادی گذرانده بود و هیچکس از او خبری نداشت که در چه حال است.

مرگ استاد خسته یکضایعه بزرگ است. ضایعه ای که جبران نمی پذیرد.

از خداوند بزرگ، بجایش آرامش جاوید میخواهم.



شام ک

گداهای امروزی ونیرنگ‌های جالبشان

حادثه‌یی جالب‌وشنیدنی از جاده مندوی

... و خاطره خنده‌آور نویسنده این راپور از یک

پسکوچه شهر کهنه

دهن پاچه‌های پتلون بعضا به ۲۰ انچ میرسد.

آفتاب آهسته آهسته خودش را بسوی غرب میکشید و قایقی بعد چهره اش را در پشت کوه‌های سر بفلک کشیده کابل پنهان میکرد. تاریکی در کمین آفتاب بود، تابا برده سیاهش بر بالای همه چیز سایه اندازد، چهره‌های شادو خندان چشمان افسرده و پریشان زیبا یی ها، زشتی... همه رادر پشت سیاهی از نظرها میپوشاند...

در چنین لحظاتی که حد فاصل بین شب و روز بود برای تهیه راپوری از شهر و شهر یان کابل در یک شام، براه افتادم... شهر نو کابل درین شام جمع و جوش بیشتری داشت، نور چراغهای رنگا رنگ که از پشت شیشه‌های مغازه‌ها و رستوران‌ها به پیاده رو جاده می ریخت منظره‌ای جالبی را بوجود آورده بود.

در سایه ر و شن غروب پیر مردان و پیر زنان، دختران و پسران جوان و بالاخره اطفال دسته دسته در بین سبزه‌های پارک قدم می‌زدند و گرم گفتگو بودند، صدای لود سبیکر رستوران که در پهلو ی سالون شهری بوجود آمده بود گوشها را نوازش میداد و یا بهتر بگویم می‌آزرد... در هر طرف دختران جوان با لباس های رنگا رنگ شان در حرکت بودند، پتلون های سرخ، زرد، سفید که دهن پاچه‌ها یش شاید به بیست انچ می رسید، دامن های کوتاه و بالاخره پیراهن های دراز. در سینمای پارک فلم هندی بنام «زنجیر» نمایش داده می شد، فلمی که بارها در سینما های دیگر شهر نمایش داده‌اند و ایسن بار در این سینما به خورد مردم داده می‌شد. گدایی که بالا پوش کهنه یی بتن داشت، بمن نزدیک شد، سکه‌یی

برایش دادم و از پیشم دور شد... درین لحظه جوانی که در پهلو یم ایستاده بود با اعتراض به این گدا گفت:

چند روز قبل این پیر مرد را موظفین بنار والی گرفته و از نزدش تعهد گرفتند که دیگر گدایی نکند، او در جیبش، آنروز هفت هزار افغانی داشته... از نزدیکان دو می شوم، در پشت سینمای پارک دختر و پسری گرم گفتگو دیدم می شوند... گدای پیر آهسته به آن ها نزدیک می شود و دستش رادراز میکند، آنها برا یش چیزی نمیده‌ند. باز هم گدا اصرار می کند... ولی سودی نمی بخشند... گدای پیرا می بینم که خود را به گوشه یی می کشد و بی توجه در پهلو ی آن ها ایستاده می شود... جوانان که گفتگوی گرم شان قطع شده، کمی از مرد گدا فاصله می گیرند و به گفتار شان ادامه میدهند... گدای بی پروا آهسته آهسته حرکت میکند و باز در پهلو ی آن ها توقف میکند... دختر جوان سکه یی بیرون می آورد و به پیر مرد میدهد... درین لحظه گدا را می بینم که برایش می رود و از آن ها دور می شود... حالا نوبت من است که مزا جم آن دو جوان شوم، از آنها می‌پرسم که چرا اول به پیر مرد کمک نکردند... پسر جوان جواب نمیدهد اما دختر میگویی:

چند لحظه قبل به گدای دیگری پول دادیم، ولی باز این مرد به سراغ ما آمد، چون دید که گرم گفتگو هستیم، آنقدر به گپ های ما گوش داد تا مجبور شدیم که برا یش پول بدیم...

دختر جوان افزود: گدا ها به حیله و نیرنگ های جالبی از مردم پول میگیرند...



جوانیکه عاشق يك ستاره فلمي هندی شده بود و بغاظر او سیزده باریك فلمش را تماشا کرد و صدها مرتبه به رستورانیکه عکس آن ستاره بود رفته بالاخره...

از گل احمد (زهاب) نوری

باب اول

حالا آفتاب به گوشه ای آسمان رسیده و غروب بکلی نزديك است قسمتی از آسمان رنگ سرخی پیدا کرده و زیبا بی آن چشم ها را خیره میکند، قسمت دیگر آسمان هم سیاه و کمی تاریک شده بود...

من در بین سر و یس نشسته ام و به قصه عجیب مردی که در پهلویم نشسته گوش میدهم... او چند لحظه قبل قهرمان ما جرای جالبی بوده این مرد می گوید:

جوان که «م - ا» نام دارد و در یکی از دواير کار میکند، در اخیر گفت:

حالا همان خاطره را به ر فیکم حکایت میکردم و او می خندید... از آن ها خدا حافظی کردم و با این می اندیشیدم که چگو نه این فلم های هندی جوانان ما را بخود مشغول داشت.

یکی ر عاشق میسا زد اطفال را به شمشیر بازی و یا بوکس بازی عادت میدهد و بهر حال برا هم ادامه دادم و بطرف شهر کهنه حرکت کردم.

خالی از خیال او نبود...

در آن زمان به مکتب در س می خواندم. روزی خبر شدم که عکسی ازین ستاره سینما در يك رستورانی که در آن زمان به پل باغ عمومی بود نصب است. به آن ر ستو را زرفتم و باز رفتم... تا حدی که يك و نیم سال پوره بجای درس خواندن از صبح تا چاشت به همان رستوران رفته به تما شای آن عکس می برداختم...

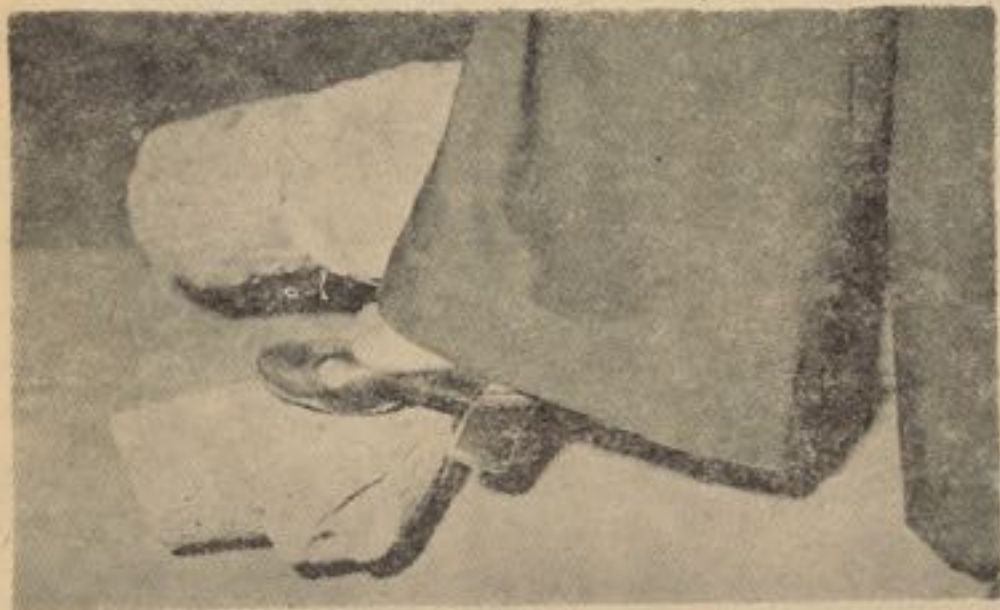
جوان ادامه میداد: «ازینکه درین مدت من چقدر کوشیدم تا عکس را از مالک رستوران بخرم و آن را نمی فروخت بگذریم... چون فهمیده بود که من ده برابر پول عکس را هر روزه به رستوران او آمده و خرج می کنم. بالاخره از مکتب محروم شدم و مرا اخراج کردند... در حالیکه من بيك بحران روحی گرفتار شده بودم... فامیلم که مرا تحت نظر گرفته بودند، بالاخره از ما جرای خبر شدند و مرا چند روز در شفا خانه علی آباد بستری ساختند، بعد هم عروسی کردم و کم کم این ما جرای فرا موش شد...

در برابر سینمای زینب ب ازادحام زیادی دیده می شود، مو ترها جوانان و پیران...

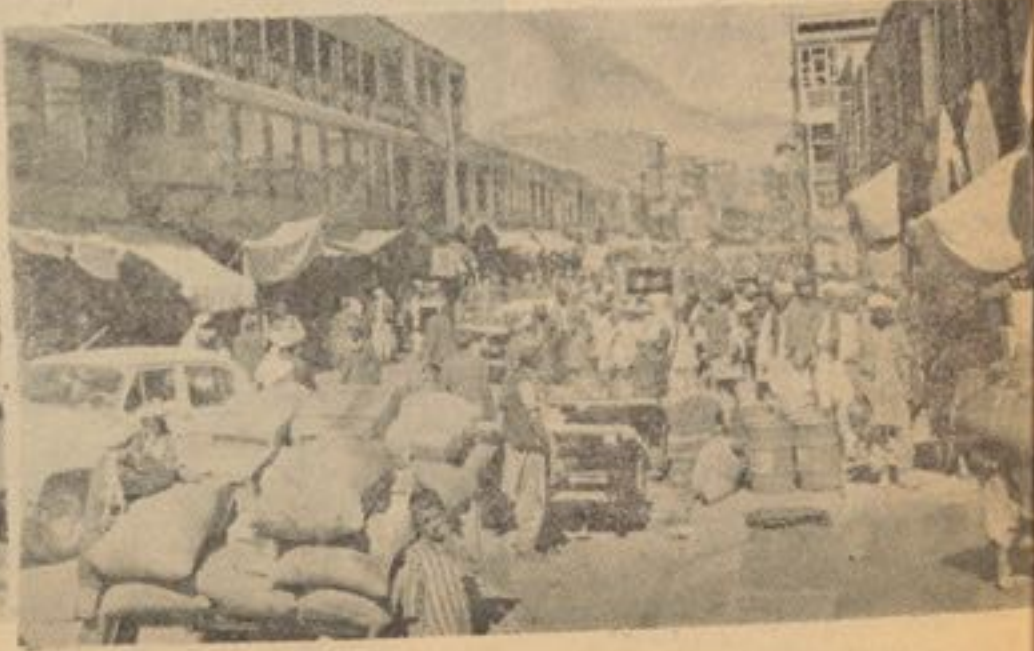
دو پسر جوان در زیر تك درخت آنجا با صدای بلند می خندند، آهسته به آن ها نزديك می شوم و از آن ها می خواهم تا علت خنده شان را بمن هم بگویند، نخست کمی تعجب می کنند، بعد از لحظه یی گفتگو یکی از آن دو اینطور قصه میکند:

در سال ۱۳۴۴ که من در آن زمان متعلم مکتب بودم به تما شای فلمي بنام «دل هی توهی» که در همین سینما نمایش داده می شد آمدم. درین فلم نوتن و را جکیور با هم همبازی بودند.

با تما شای این فلم به نو تن چنان علاقه گرفتم، که آن شب تا صبح خواب بچشما نم راه نیا فت... فردای آن روز باز هم به تما شای فلم آمدم و بالاخره تا روزی که نمایش فلم در زینب ننداری ختم شد سیزده بار آن را دیده بودم... روز ها گذشت و من آنقدر به هیرو بین این فلم فکر کرده بودم که لحظه یی از خواب و بیداریم،



طول پاچه های پتلون بعضا به بیست انچ میرسد.



وداع با...

این مرد تجربه کار در افکار و خیالات ، خود را با این دختر خانم مشغول میداشت

سردی که تصمیم داشت با دو تفنگچه و یک ریسمان و یک بوتل ایترا خود کشتی کند

جلو خود گذاشته است. درین دوسیه نامه های مردان عاشق پیشه معروف که با دختران بسیار جوان ازدواج کرده اند در جمله آنها ماجرای ایوری براندریچ ۸۵ ساله و ماریانا پر نسیس ۳۹ ساله روسی نیز وجود دارد. ویلی شنایدر ۴۷ سال داشت که یک روز تابستان ۱۹۶۷ بد یسدن خویشاوندان خود به فرانکفورت رفت. او درین وقت دوبار ازدواج کرده و عشق های متعددی را پشت سر گذاشته بود. خویشاوندان او هم شنایدر یاد میشدند. یکی از دختران خویشان او «رناته» نام داشت که ۱۴ بهار زندگی را گذشتانده بود مدعی ضمن اظهارش می گوید: «من

وقتی ویلهلم اوگو ست شنایدر موبل ساز در برابر محکمه جزای فرانکفورت از معشوقه اش حرف می زد ، لبهایش ارتعاش داشت و چشمهایش در پشت عینک طلائی مرطوب مینمود. معشوقه اش ۱۴ ساله بود که با هم آشنا شدند. و در ۱۸ سالگی از دست شنایدر کشته شد. گذشته از او مادر و پدرش و خواهر کوچکش نیز بدست شنایدر کشته شدند. و لادیمیر نابوکوفس در رومان «لولیتا» داستان زندگی یک مرد پخته سال را نوشته که با دختر بسیار جوان نرد عشق می بازد و سرانجام این عشق جوان را از کف داده به قتل معشوقه قیام میکند. ما جرای شنایدر هم بارومان لولیتا شباهت دارد. منتها از طریق دگر

در برابر محکمه نور مبرک در آن باره قضاوت میشود .

در جریان محاکمه ، ویلی شنایدر را میتوان مرد راستکاری در نظر مجسم ساخت. نه یک عاشق بیقرار که جنون آمیز در بند های عشق گیر کرده باشد. لبهای نازک و پیشانی بلندی دارد . حلقه موهایش که در پشت سر باقی مانده به تدریج به سفیدی گرانیده است. و صورت لاغرش از میان یک بلوز سیاه خسته به نظر می آید .

صدای باریک او توسط یک لوت سپیکر تقویت میشود و او به این وسیله ماجرای خودش را تشریح میکند. او یک دوسیه پر از عکسها و کتیپنگ های جرایدر را به روی میز در جایگاه تحقیق در سالون محکمه

او را هنگامیکه بوتهای رولت بپا کرده در صحن حویلی می دوید تماشا می کردم او هم بطرف من میدید. من بی محابا عاشق بیقرار او شدم. این حالت یک «آن» بود. اما هر طوری بود بر احساساتم چیره شدم و تمایل مرا در آن دم پنهان کردم .

این مرد تجربه کار در افکار و خیالات

این مرد تجربه کار در افکار و خیالات

خود را با این دختر خانم مشغول میداشت. او از شنایدر پدر رناته خواست دختر قوی البنیه اش را اجازه دهد با استفاده از رخصتی تابستانی مکتب همراه او بدیدن خواهر و دختر غیر شرعی اش به اتازونی برود والدین رناته با بی میلی به رفتن دختر شان رضایت دادند .

در طول ۷ روز مسافرت با کشتی به روی اتلانیک ، ویلی شنایدر «متوحشانه» دریافت که آن دختر کم سن درین ماجرا کاملاً بی گناه نمیتواند باشد و از همین جا صمیمیت بین اند و ایجاد شد .

والدین رناته از این روابط بی تناسب واقف شدند. و اما رناته به آنها گفته بود که مرا دوست میدارد. این حرفها را مدعی در برابر محکمه اظهار داشت . اما پدرش بخشم آمده در جواب دخترش گفته بود: این سوال هرگز مطرح نمی باشد و گفته های او قابل شنیدن نیست. فرصت دیدن و وادید با معشوقه برای شنایدر نامیسر نبود . گرچه ویلی شنایدر با وصف عشق تازه اش مثل گذشته به خوش گذرانی با زنهای دگر ادامه میداد، معیندا رناته را در موتور تیز رفتار ماشی رنگ خود تا به مکتبش میرساند و از آنجا ب مکتب مسلسکی میبرد. هر شام او را بر گردانده هر بار برای صرف نان به منزل خود دعوتش میکرد. و مرتباً با وی روابط جنسی داشت در جریان محاکمه پروفیسر داکتر و آخیم گرشوف که بصفت اهل خبره در محکمه حضور داشت از شنایدر پرسید: «درباره عکسهای که از رناته برداشته و به زنهای دگر نشان میداد چه نظر دارید؟»

ویلی شنایدر در جواب اظهار داشت: من از او عکسهای برداشتم زیرا دو ستش داشتم و اگر عکسها را به دگران نشان میدادم جز اثبات غلیظ و روابط صمیمانه ای که بین ما



رناته شنا یدر، در سیت جلوموتور ماشی رنگ ویلی شنایدر دیده می شود

چندین بار صحنه های حسادت آمیزی روی داد. جنگ وجدالها، سوگند خوردن ها و تجدید دوستی ها

اسلحه

ویلی شنایدر موبل فروش که ۴۷ سال دارد دختر ۱۴ ساله ای را

بعنوان معشوقه انتخاب کرد. روابط عاشقانه آنها چهار سال دوام نمود

وسرانجام ویلی شنایدر به ضرب گلوله، معشوقه خود را باخوهر، پدر

ومادرش به قتل رساند. اکنون که در برابر محکمه قرار گرفته این سوال

مطرح میباشد که ویلی شنایدر آیا

از روی عشق جنون آمیز یا از روی

حماقت ویراکشته است .

که والدین رناته در آنجا زندگی میکرد، دیده شد. طوری جلوه مینمود که خودش را از آنجا پایین می اندازد. اما نتوانست تصمیمش را عملی سازد و بنابراین به سراغ خانواده رناته رفت طوری که مدعی می گوید منظورش از آمدن به آنجا این بوده تا با والدین رناته تماس گیرد و برای راضی ساختن آنها یکبار دیگر سعی بعمل آورد .

بنام قصد میکند خودش را با داروی خواب آور بکشد یا از حلق بیاویزد یا اینکه به ضرب گلوله به زندگی خود خاتمه دهد. بنا بر این یک بوتل ایتر، یک سیم کیبل و دو میل تفنگچه را در جیب گذاشته در یک گوشه جنگل میرود. اما نه خود را از حلق می آویزد و نه با تفنگچه بخود فیر میکند. عصر همان روز در طبقه ششم عمارتی واقع در خیابان گردنر رود

موجود بود منظوری نداشتم. اما رناته که شنایدر او را محض برای خودش میخواست ، به تدریج در حلقه جوانان راه یافته آمیزشش روز بروز با جوانان بیشتر شد. و آشنایی های جدیدی بهم رساند. اما ویلی شنایدر با کله تاس خود در نتیجه روحاً زخمی شد او در برابر محکمه اظهار داشت: رناته علی رغم روابطی که بین ما برقرار بود مرا دوست خود نمی پنداشت .

و همیشه مرا کاکا خطاب می کرد وضع هولناکی ایجاد شده بود که میخواستم با وصلت رسمی آن حالت مخصوصه را از میان بردارم .

اما طوری که در صورت دفاعیه بملا حظه میرسد پیشنهاد ازدواج از طرف معشوقه اش به تعویق انداخته میشود ؟ تا اینکه او تصمیم می گیرد یک دور بین برای خودش بخرد و در یک کورس پولیسی درس بخواند تا بتواند معشوقه اش را بهتر زیر مراقبت بگیرد .

چندین بار صحنه های حسادت آمیزی روی داد جنگ وجدالها سوگند خوردن ها و تجدید دوستی ها صورت گرفت. ویلی شنایدر اظهار داشت: من بین غم و اندوه از یک طرف و سوء ظن و گاهی خوشی با تردد از جانب دگر نوسان میکردم .

روا شناساس پر لین پرو فیسسر ویلفرید راس در کتاب خودش زیر عنوان «قتل صمیمی ترین شریک زندگی» می نویسد : ...

در یک مرحله تذبذب و یک حالت خاص روانی او نقشه های خودکشی رامیکشد . او به قتل مشعوقه اش می اندیشد وهم به مرگ مشترک فکر میکند موضوع باید همه را احتوا کند یا هیچ ...

شنایدر که او هم با چنین افکاری خودش را ناراحت میساخت در یکروز جون سال ۱۹۷۱ متوجه میشود که روابطش را باید خاتمه یافته پندارد



ویلی شنایدر حین محاکمه در محکمه اجزای فرانکفورت

وداع با اسلحه



پدر و مادر و خواهر کوچک رناته که به ضرب گلوله کشته شدند .



معشوقه اش آنجا بود والدین رناته با یکدیگر کوچک شان هم حاضر بودند . یکی از خویشاوندان خانواده شنا پدر هم حضور داشت تفصیل آنچه را واقع شد، ویلی شنا پدر نمیتواند درست بخاطر آورد .

قرار اظهار ویلی شنا پدر بنحوی از طرف خانواده رناته تهدید شده بود، اما مبرهن است که عاشق دلداده دفعته تفنگچه اش را بیرون میاورد و بالای ایمیل شنا پدر ۴۸ ساله فیر کرده او را میکشد انا شنا پدر زخمی شده و میلانی شنا پدر پنج ساله هم کشته میشود .

مهمان خانواده در حالیکه زخمی به بازویش بر داشته ، پا به فرار می گذارد . گلوله ها در حصه شقیقه و سینه رناته شنا پدر هجده ساله اصابت میکند عاشق بفرار علاوه از فیر تفنگچه شاهرگ گردن معشوق را نیز میبرد پس از آن تفنگچه را به دهن خود قرار داده ماشه رامیکشد اما جاغور تفنگچه خالی است و فیر نمی شود .

ویلی شنا پدر روی تبنگ اورسی بر آمده داری بیپوشی را پیش بینی اش قرار می دهد و تصمیم میگیرد خود سرا پایین اندازد اما نمیتواند این تصمیم خود را عملی سازد . . وقتی زنک دروازه بصدا در می آید او به اثر اصرار و خواهش

رناته به ویلی شنا پدر همیشه کاکا خطاب میکرد ولی با او روابط جنسی داشت

مهمان خانواده شنا پدر که در بازویش زخم برداشت

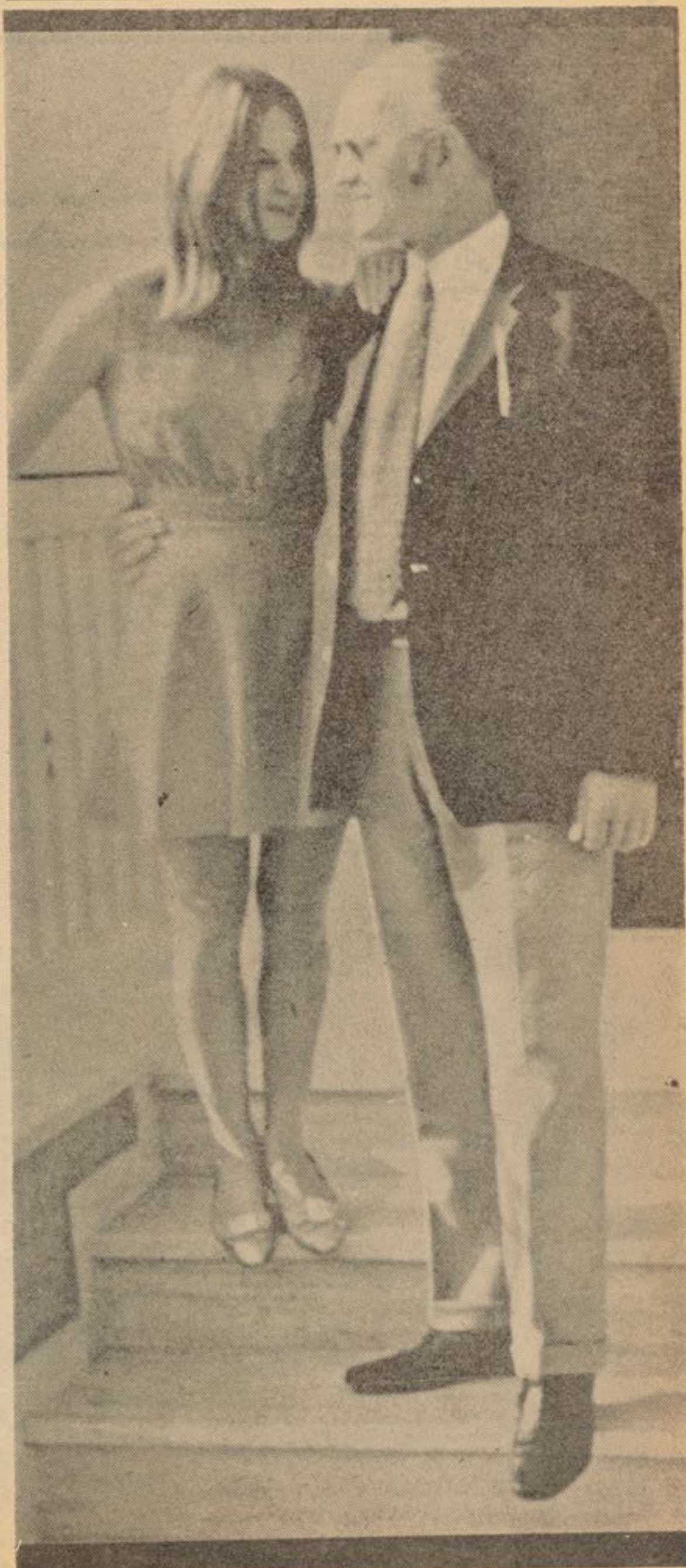
انا شنا پدر که شدیداً زخمی است و به روی زمین افتیده دروازه را باز میکند وقتی می بیند که پولیس وارد اتاق میشود از او میخواهد بالایش فیر کند .

من دانه شطرنج نیستم که بیگسو گذاشته شوم

انا شنا پدر به شفاخانه منتقل گردید و در آنجا توضیح داد که ویلی شنا پدر به آنها گفته بود اکنون حسابم را با شما تصفیه میکنم و آنگاه نوبت به دختر تان میرسد . اما خانم انا شنا پدر از زخمهایی شدید جان به سلامت نبرد و در گذشت .

اکنون یگانه مهمان خانواده شنا پدر در محکمه به حیث شاهد حاضر می شود .

بقیه در صفحه ۵۶



رفیق صادق

کمیدین معروف از سفر شوروی برگشت



استاد باعده از هنر مندان تا جکی در شوروی

هر چند صادق در نمایشنامه های کمیدی را دبیوی ساده دل جلوه مینماید اما باز هم لحنش کوبنده است



استاد رفیق صادق

چیزیکه امروز در تئاتر ما مشاهده میشود بیشتر از عمق بخشیدن به نمایشنامه ها و درانه های کثرت رقابت بین هنرپیشه ها و گرداندن گان دستگاه هنر تمثیل می باشد که مناسبانه گاهی این رقابت شکل نامشروع بخود گرفته مایه دل سردی کسانی که به پیشرفت هنر امیدوارند میگردد .

مریخی شکر رنج میرد و با وجود این ناخوشی همیشه بشاش است و بشدت کار میکند، فشار کار در شعبه درام و داستان را بالای او میتوان از بازدهی اش در پروگرام های هنری رادیو حدس زد، علاوه از آن هنوز هم به تئاتر عشق دارد و در فیلم هایی که از طرف افغانستان تاحال تهیه شده سهم گرفته است .
اورا در دفتر کارش دیدم، بعد از احوال پرسسی گفتم :
- شنیدم که بتاريخ ۱۳ سرطان به اساس دعوت وزارت اطلاعات و کلتور تاجکستان و موافقه وزارت اطلاعات از طریق تا شکند به دو سینه رفتید .
استاد رفیق صادق پاسخ میدهد :
- بلی همینطور است در میدان هوایی تا شکند از طرف دایرکتر انسامیل لاله و نماینده رادیو تا شکند و یکعه دیگر استقبال شدم . سپس ذریعه یک طیاره دیگر به دوشنبه پرواز کردم، و در همان روز با استاد مهربان نظروف وزیر کلتور تاجکستان ملاقات نمودم، نظروف زمانی در پوهنی تئاتر رهنمایی هنرمندان افغانی و از جمله خود را بعهده داشت، وی با گرمی بامن به صحبت پرداخت و در مورد رفقای هنرمند افغانی و وضع تئاتر چیزهایی پرسید . اصلاً نظروف در سفر کوتاه اخیرش از یکعه هنرمندان و کارکنان فنی تئاتر دعوت کرده بود و من به اساس همین دعوت به آنجا رفتم ، شاید دیگران هم در مواقع مساعد جهت بازدید هنری و ستاژ به تاجکستان بروند .
پرسیدم :
- کار شما در آنجا بعد از ملاقات بشاعلی وزیر چه بود ؟

مشغل هنریار، هدف جلیاوی یکعه دیگر، اشخاصی اند که میتوانند در بزرگترین نمایشنامه ها و معروف ترین آثار دراماتیکی نقش های عمده را موفقانه بازی کنند .
تیسره روی مسایل مربوط به تئاتر دیروز و امروز مانمیتواند ضمن ده پانزده سطر خلاصه شود و بحث هایی را ایجاد میکند، فعلاً برای اینکه بعد خود و فکر کرده باشیم و وعده هفته گذشته مجله را که عبارت از بعمل آوردن گفتگویی با استاد رفیق صادق بود، تحقیق بخشیم از دفتر مجله بطرف دستگاه رادیو افغانستان براه می افتم . میدانم که استاد صادق بحیث مدیر شعبه درام داستان و دیالوگ رادیو کار میکند . در بین راه «صادق» با چهره های مختلفش پیش نظرم مجسم میشود .
با چهره «اکاکی اکاکی و بیج» در نمایشنامه «بالا پوس» در چهره خوب تلکینی که جبارا طیبایت میکند در نمایشنامه «طیب اجباری» مولیر در نقش های پدر، مستخدم پوسته رسان و دیگر نقش هایش .
مردم با صدای «صادق» و تمثیلش عادت گرفته اند . او در نقش شیر لالا در پروگرام پانزده دقیقه ای درد دل هفته بشدت انتقاد میکند در نمایشنامه های کمیدی رادیویی هر چند ساده دل جلوه مینماید اما باز هم لحنش کوبنده است و جملاتش نیش دار، گاهی گاهی تراژیدی هم بازی میکند، مردم تاحال خاطره رادیو درام «در آرزوی دیدار» و داستان دنباله دار «میتسای زیبا» نوشته روستا باختری را که استاد صادق در آنها نقش های جدی و تراژیک را بازی نمود، بخاطر دارند .
«صادق» هنرمندیست که همه اورا می شناسند، بخصوص بازی کمیدی اش را می پسندند ، او مردیست میا نه قدو خنده رو که از



استاد رفیق صادق در نمایشنامه پرچیره

استاد غوث الدین از مرگ

● با تفنگچه‌ای که برای دفاع داشتیم بخود حمله

بردم.

● پسر جوان استاد در تایلند بقتل رسید.

● آخرین تابلوی استاد حسادت و ناامیدی

است.



وضع استاد بکلی خوب است

در کشور ما هیچ کس نخواهد بود که از هنر چیزی بداند و نام استاد غوث الدین رسام را نشنیده باشد. این استاد گرانمایه که با پنجه های خود به تصاویر روح می دهد و یا مویک های رسامی آنرا زیبایی می بخشد از دیر زبان زد هنرمندان و علاقه مندان هنر رسامی بوده و در هر جا و هر محفلی از پنجه های قدرت آفرین این مرد که عمری را در پای تابلو های رسامی گذرانیده و بهترین مونس شبهای تارش رنگ و کرباس و مویک بوده یاد میشود.

او خود را سیر از همه چیز میدید تا سیه صبرش لبریز شده بود و دیگر قدرت بر داشت با مصیبت را نداشت.

با لآخره خبری در روزنامه ها و جراید به نشر رسید که استاد می خواست خود کشتی کند با عجله به شفاخانه برده شد و از چنگال مرگ نجات یافت.

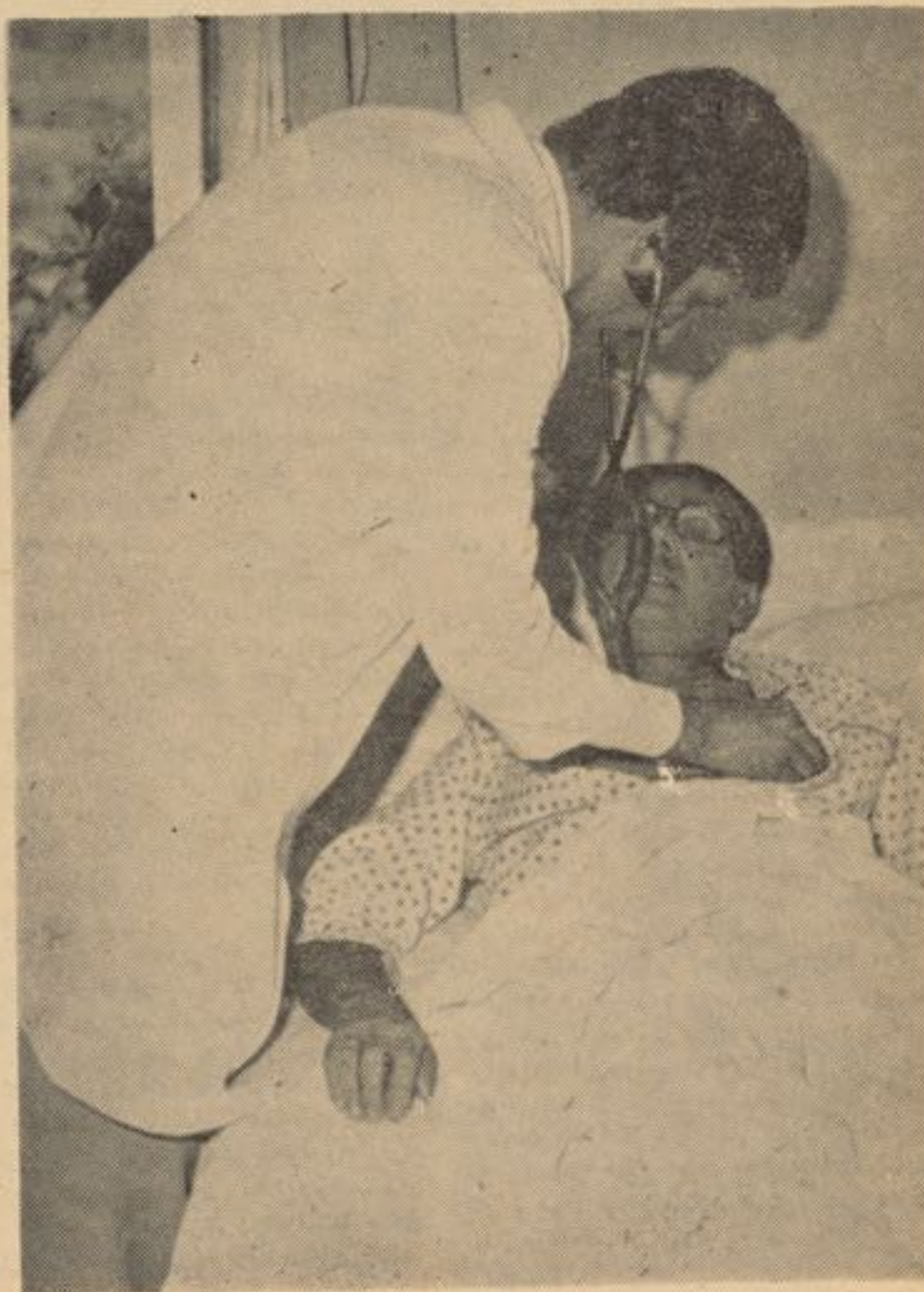
چند باری در شفاخانه خواستم استاد را از نزدیک ملاقات کرده و راپور مفصلی از ایشان تقدیم خوانندگان محترم ژوندون کنم ولی نسبت تکلیفی که عاید حال استاد بود از مصاحبه معذرت خواسته به آینده موکول نمود تا آنکه بعد از بهبود حالش استاد را در خانه ملاقات کرده و اینک گفتاری را که از زبان شان شنیده شده تقدیم میدارم.

در اول از استاد غوث الدین که بالای چپر کتش در یک خانه نسبتاً

در کشور ما هیچ کس نخواهد بود که از هنر چیزی بداند و نام استاد غوث الدین رسام را نشنیده باشد. این استاد گرانمایه که با پنجه های خود به تصاویر روح می دهد و یا مویک های رسامی آنرا زیبایی می بخشد از دیر زبان زد هنرمندان و علاقه مندان هنر رسامی بوده و در هر جا و هر محفلی از پنجه های قدرت آفرین این مرد که عمری را در پای تابلو های رسامی گذرانیده و بهترین مونس شبهای تارش رنگ و کرباس و مویک بوده یاد میشود.

میکویند هنر مندان چون شمع هایی اند که میسوزند و اطراف خود را نور افشانی میکنند.

استاد غوث الدین نیز مانند شمعی است که سالها سوخته رنجهای اقتصادی و درد الم فامیلی و بالاخره دردهای اجتماعی او را چنان سوختانده که شعله هایش را میتوان در تابلو های زاده دست های هنر آفرینش تماشا کرد. او که از ناپسا مانی هارنج میبرد تابلوی مادر وطن را ساخت و زمانی هم که به پیری رسید شهکار شام زندگی را به هنردوستان تقدیم کرد و بالاخره در آخرین روزها



داکتر مطمئن است که از خطر نجات یافته

پسر جوان استاد غوث الدین ذریعه باند مخوفی که در آسیا و اروپا در فعالیت هستند به قتل رسید.

نجات یافت

ع - اورم



من از زندگی سیر شده بودم

است یا خود و یا شخصی دیگری را بقتل برسانی. و تا کید کردند که بزودترین فرصت خود را برای تداوی مکمل آماده سازم. به هر صورت در دهلی بمن خبر رسید: بانندی که پسر را کشته در صد کشتن تو نیز بر آمده اند از یورو هرچه زودتر خود را به کابل رسانیده و در کابل نیز در خانه خود زندگی نکرده و در یکی از هتل های اطاقی را کرایه گرفتیم تا از شربانند مذکور در امان باشم و همیشه با خود یک میل تفنگچه داشتم تا اگر کدام حمله صورت گیرد حد اقل از خود دفاع نمایم شبی که فردای آن شما خبر مربوط به خود کشی مرا شنیدید من در یکی از عروسی ها بودم. با خانم کوچکم در آنجا رفتم مجلس خوبی بود ولی برای من هر آن غم می آفرید زیرا از یکطرف پسر جوانم بیایدم می آمد و از طرف دیگر لاقیدی های جوانان را که می دیدم دلم بحال جامعه میسوخت و یکباره رفته و از مطرب مجلس خواهش کردم تا اشعاری را بخواند که مرا زیاده تر تراژید سازد و آنهم باجابت سوال من چنان غزل های شیوا، رسا و سوزنده را خواند که یکباره من از خود رفته روی خود را بطرف خانم خوش نمودم گفتم رفتی که آمدنم ممکن نیست و تفنگچه را بقیه در صفحه ۵۹

اروپا نیز دست دارند نزد پولیس تایلند افشا سازم قریب بود خودم از بین بروم همان بود که به دهلی آمدم چند روزی در آنجا بودم گرچه سر تا پایم را غم فرا گرفته بود ولی با شنیدن این خبر که نظام جمهوری در افغانستان مستقر شد خود را شادمان احساس کرده و همان شبی را با خوشی زاید الوصفی در حالیکه اکثر اعضای سفارت کبرای افغانی در دهلی حاضر بودند جشن گرفتیم. ولی با اینهم غمی بی حد و حصر قتل پسر جوانم از خاطر نمی رفت تا آنکه برای اولین بار شوک عصبی در همانجا برایم پیدا شده و مرا وادار به مراجعه نزد دکتران آنجا نمود. تو صیبه دو کتوران فقط همین بود که اولاً نباید تنها باشی زیرا ممکن

استاد در حالیکه عقده گلوش را فرا گرفته بود عکس ها را از زیر بالشت خود کشیده چنین ادامه داد پسر جوانم که مشغول تبارت بود گاهی به خارج سفر میکرد و بوطن باز میگشت با لایحه در بنکاک مرکز تایلند در کام مرگ فرو رفت. من که این خبر را شنیدم گرچه در اول آنرا باور نکرده تصمیم گرفتم که به تایلند بروم خوب گذشته ازینکه درین سفر من چه تکالیفی را دیدم و چه مقدار پولم به مصرف رسید. بهر صورت اما با اینهم موفق شدم پسر جوانم را که در خاک سپرده شده بود دیدم. دیدم پسر جوانم بهر جانپ تو تلاش کردم و تا اندازه اسرار یک باند مخفی هیپی ها را که در سر تاسر شرق و حتی در

خوب ولی تنگ خوابیده بود خواستم تا در مورد انگیزه خود کشی چیزی بگویم. استاد با زبان پر لطف سخن را چنین آغاز کرد: نمی دانم کدام علت را عامل اساسی این عمل بدانم و وضع نامطلوب فامیل، یا عوامل مختلفه دیگر را. پسر جوانم غیاث الدین که در تایلند کشته شده و هم حبس پسر دیگرم که در اثر نشست و بر خاست با اشخاص بد فعل به این مشالفت گرفتار شده است. همه این عوامل یکباره بالای دماغ فشار وارد کرده و چنان خوردم ساخت که به جز از خود کشی چاره را بخود نمی دیدم. از استاد پرسیدم: لطفاً در مورد پسران که در تایلند کشته شده کمی حرف بزنید.



استاد با یک تن از اعضای فامیلش

د آسیایي زمریانو وروستی نسل



دري زمريان ديوه مړه شوي غوښه

د زمريانو دراتگ نښي لټوي او کله چې يې کوم زمري و ليد ، نو تصميم نيسي چې دهغي ورځي ننداره بايد په کومه برخه کښي جوړه شي . دا چې زمريان دسيا حينو له څنگه دوسله والو ساتونکو په مرسته له نژدې څخه تير کړي شي بنايي لږ څه تصنيعي جنبه ولري ، مگر دڅنگلو دډير گڼ ساختمان په زړه کې د گير د زمريانو ننداره دسيا حينو دپاره په زړه پوري ده . دگير څنگلو نه په ټوله نړۍ کې هغه يوازني ځای دی چې سړي د آسیایي زمريانو ننداره پخپل طبيعي شکل پکې کولای کولای شي . دسمتسونيان مو سسي له ډيري مودي را هيسي دگير دڅنگلونو او دزمريانو سره يې ډيره علاقه در لوده ، نو ځکه زه دتيري جنوري په مياشت کې ددغه منظور دپاره هند ته لاړم . آسیایي زمري دافريقايي زمري سره لږ توپير لري .

په ۱۸۴۴ع کال کې د آسیایي زمريانو يوازني لويه ډله د (گير) په غونډيو کې پيدا کيده چې (چوناگاد) دایالت دنواب دشخصي مخکوپه دننه کېښي وه . ويل کيده چې په هغه وخت يوازي يوه يا څو جوړي زمريان پاتي و ، خو له هغه وروسته دهند تر آزادي پوري ، نواب او دده پاتي کسانو دزمريانو په تکثير او ساتنه کېښي زياته پاملرنه وکړه . په ۱۹۰۰ کال کې نهرودوخت صدر اعظم د (گير) دڅنگلونو څخه ليدنه وکړه او دايې په زړه پوري وگاټه په داسي حال کېښي چې

اوو زمر يانونداره کو له چه ترهغي خاوريني غونډۍ لاندې چه مونږ ورو باندي ولاړ وو، ورو ورو گام اخستل . زمريان زمونږ له خوانه تير شول او سترگي يې هغه وزه ته وې چه ديوه ۱۲ ټکه ټوپک لرونکي ښکاري په وړاندي ليدل کيده . هري خوانه چه وزه حرکت کاوه زمريان ورپسي وو حتی ددوي تر منځ فاصله کله پنځه مترو ته رسيده ، خو وزه ته ترهغه وخته پوري زيان نه رسيده چه ښکاري ورسره و . دا زمريانو هغه ننداره وه چه تقريبا هره ورځ مازيگر دهنددگجرات په ايالت کېښي د(گير) په څنگلو نو کېښي ښودله کيزي . معمولا زمريان دونو دهغو گڼو څنگلو نو تر شسا له سترگو څخه پټ اوسي چه دگير شسا وخوا غونډۍ يې پټي کړيدي . ښکاريان هر سهار په څنگله کېښي دباندې راوځي او دلا رو پر سر

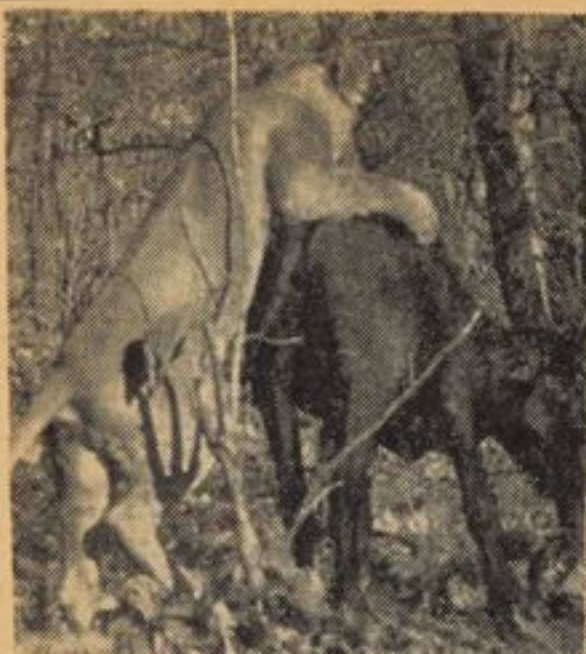
● د(گير) دایالت په څنگلو نو کېښي زمريانو ته دسانبام له خوا يوه ژوندي غوا دسوغات په توگه وړاندي کيزي .
● ددغه ځای په ۵۰۰ مربع ميله سناحه کېښي د څنگله متصدي ښکاريان کله چه په گڼوونو کشي کوم زمري وويني نو تصميم نيسي چه د هغي ورځي د زمريانو دښکار طبيعي ننداره بايد په کومه برخه کېښي جوړه شي .

دخينو ماشومانو په گڼوونو نيولي و چه په ښه وجه ننداره وکړي شمير شلو تنو ته رسيده ، يوه شپي . سړي خپله لور پاس په اوږو باندي نجلۍ په اوښکو دکوسترگو د هغو



د «گير» په څنگلو نو کېښي دوسله والو ساتونکو په مرسته ، سياحین له نژدې څخه دزمريانو ننداره کوي . صفحه ۱۶

د هند په ځنگلو نو کښی پر وت دی



زمریان په ونه کښی یوه تر له شوی
غوا باندي حمله کوی او خپل ښکار
ژوندی اخلی .



کله چه یو زمری موږشی، نوبلی یی په ښکار باندي ځای اچوی او وینه یی ژبیښی.

په واسطه مصرف کیری .
کوم مالداران چه له ډیرو کلسو
را هیسی په دغه سیمه کښی اوسی
له څارویو څخه دشیدو، کوچو او
غوړیو داخیستلو او پلورلو له مدرکه
خپل ژوند تامینوی .

د ۱۹۶۸ کال احصائیه دزمریانو
په شمیر کښی یو دره ماتیک لږ والی
وښودپه دی معنی چه په ۱۹۶۳ کال
کښی دهغو شمیر ۲۸۵ ؤ ، حال داچه
په ۱۹۶۸ کال کښی دغه رقم ۱۷۷ ته
را ټیټ شو . په همدغه کال کښی
ډاکټر «پاول یو سلین» دادنبر ا له
پوهنتون څخه دسیمتسونین دموټسی
اودنږی دوحشی حیواناتو دصندوق
او په مرسته ، د«گیر» دځنگلو نو
دسروی کولو په چارو کښی دنورو
پوهانو سره یو ځای شو .
ددوی دکتنو او څیړنو نتیجه تر
پاتی په ۶۲ مخکی

یو محدود شمیر غټی هوسی، شین
رنگه غویي او څلور ښکر لرونکی
غرني وزه دگیر په ځنگلو نو کښی
شته . نور ډول حیوانات چه دگیر
دځنگلو نو دزمریانو، پراڼکونو، کفتار
وحشی پشوگانو او گیدو دپاره
پیدا کیری وحشی څوکان اوصحرایی
سوی دی .

دخالدارو هو سیو دپاسه یوشمیر
بیزو گان دو نو له ځانگو څخه دغذا
خوړلو په حال کښی لیدل کیری ،
او دغه راز دطاوس مرغان په ښکلسو
وزرونو سره دونو په ځانگو کښی
ناست وی او پخپلو مخصوصو آوزونو
سره یوبل ته دزمری یا پراڼک
دراټک څیر ورکوی .
دگیر په ځنگلونو کښی اوس اوس
دمخصوصو لویو غواگانو په گهون
دڅارو یو دپاره څرځایونه شته چه
زیاتی وز شوگانی دهمدغو څارویو



خوړلو لگیا دی .

هیڅوک نه پوهیده زمریان څه ډول
رویه کوی ، چه له یوی پا سنی
برخی څخه دهغو ننداره وشی . نپرو
توصیه وکړه چه دزمریانو داستوگنی
په شا وخوا کښی دی دتوریزم یو
صنعت ودان شی . په ۱۹۶۵ کال کی
نو موړی ساحه ددوهم ځل دپاره
تصنیف شوه او هر کال څه دپاسه
۵۰۰۰ تنو دزمریانو هغه ننداره کوله
چه ما دجنوری په میاشت کښی
ولیده .

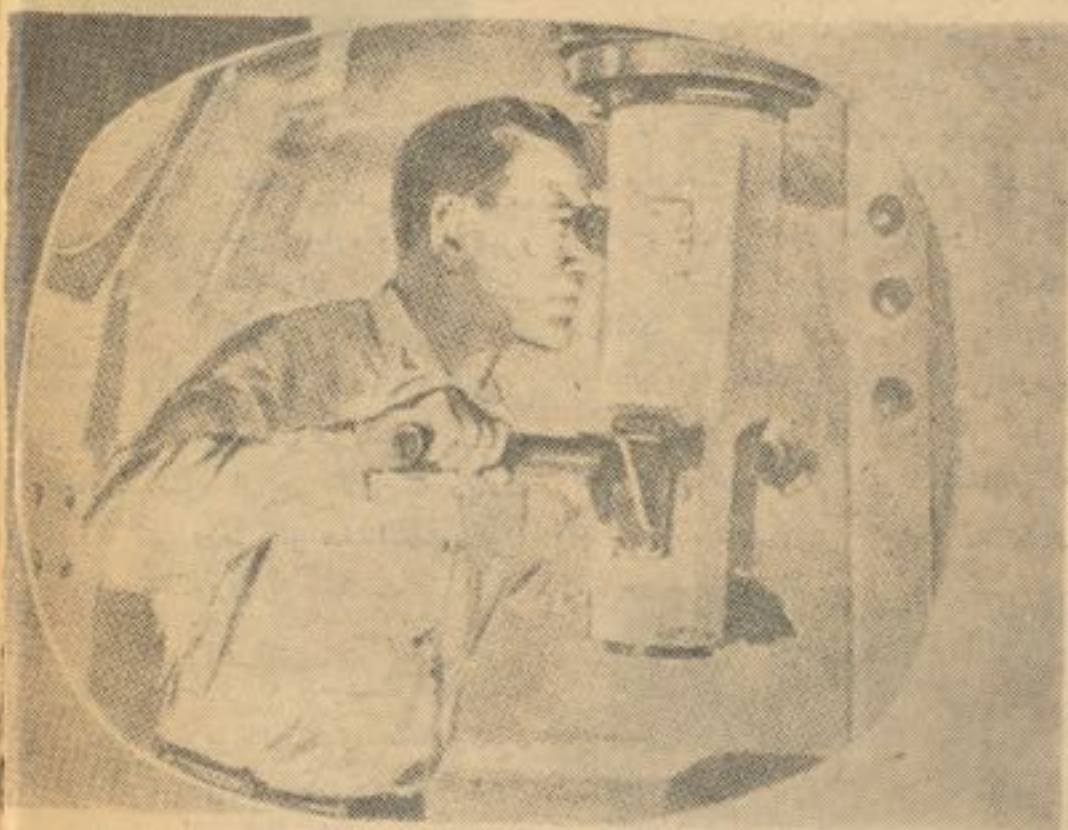
ددغی ننداری له ښودلو څخه
وروسته ، زمریانو ددی هڅه ونکړه
چه وزه و خوری څکه چه هغه داوو
زمریانو دپاره کافی نه وه . کله چه
سیاحین لاپل او هوا تیاره شوه ،
یوه لویه غوا په یوی ونی پوری ترل
شوی او دزمریانو دپاره دورخی
دسوغات په توگه پریښودل شوی ؤ .
زیات شمیر سیاحین غوازی چه
دزمریانو دغه ډول ښکار ووینی خود
ایانتي مقاماتو له خوا یی ننداره منع
ده .

د(گیر) سیمه پخپل اوسنی حالت
کښی دهند دو وحشی حیواناتو ډیره
لویه برخه ده چه ساحه یی ۵۰۰
مربع میله ده او نیمه وچی غونډی .
پکښی لیدلی کیری . د(گیر) په
ځنگلونو کښی داغزی لرونکو ونواو
وښونه علاوه، ځینی نوری و نی او
بوټان شته چه دتجارت او صنعتی
استفادی له پلوه هر کال زیاته مالی
گټه ورڅخه اخیستله کیری .

د(گیر) په ځنگلو نو کښی دنورو
حیواناتو له جملی څخه یوه هم
خالداره هوسی ده چه دهندپه ټوله
نیمه قاره کښی پیدا کیری . دغراز

روزیکه،

افسانه حقیقت پیدایی کند



اندرسن در حال رهنمایی ناتیلوس

سبز تیره رنگ آمیزی شده بود . قطب شمال رایابد . زُبک شروع اولین زیر دریایی اتمی جهان در ژرفنای آب تیره لغزید . ناتیلوس ۳۰۰ فوت در ازا داشته و میتواند باری به وزن ۳۰۰۰ تن با خود برده و قیمت تمام شده آن ده و نیم میلیون یونگه میرسد . نیروی اتمی آن میتواند این زیر دریایی را بدون تجدید سوخت دورا دور دنیا بگرداند .

سرعت این زیر دریایی بیشتر از ۲۰ گره دریایی است . بعداز اینکه جشن براه افتادن به پایان رسید ، ناتیلوس براه افتاد . بزودی این زیر دریایی ریکور در راه بیماری در زیر بحر را درهم شکسته و دست به سفر های زد که بشر خیالش را هم نمیتوانست تصور کند . هدف فرمانده آن ، کپیتان ویلیام اندرسن این بود تا سفینه زیر یخ های

قطب شمال رایابد . زُبک شروع و ارد شدن به مرحله با بین رانواخت و برای اولین بار ناتیلوس س بزیر یخ در آمد .

اعضای بیکار ، در بخش های معین که به زیبایی تز یین یافته بود به استراحت می پر داخندند .

در بخشی ، گروه دیگر مصروف خوردن غذای شام بودند . در اتاق کنترل اندر سن با شگفتی منتظر دیدنهای زیر یخ بود .

اکتون فر صت آن رسیده بود تا سوالهای که از سالهای زیاد معما های رانزد دانشمندان خلق نموده بود ، روشن شود .

توسط آله دیگری دانشمندان در بیرون قدرت آن را یافتند تا تصویر روشنی از زیر یخ بدست آورند . این معضله توسط انعکاس شعاع صوتی صورت میگرفت .

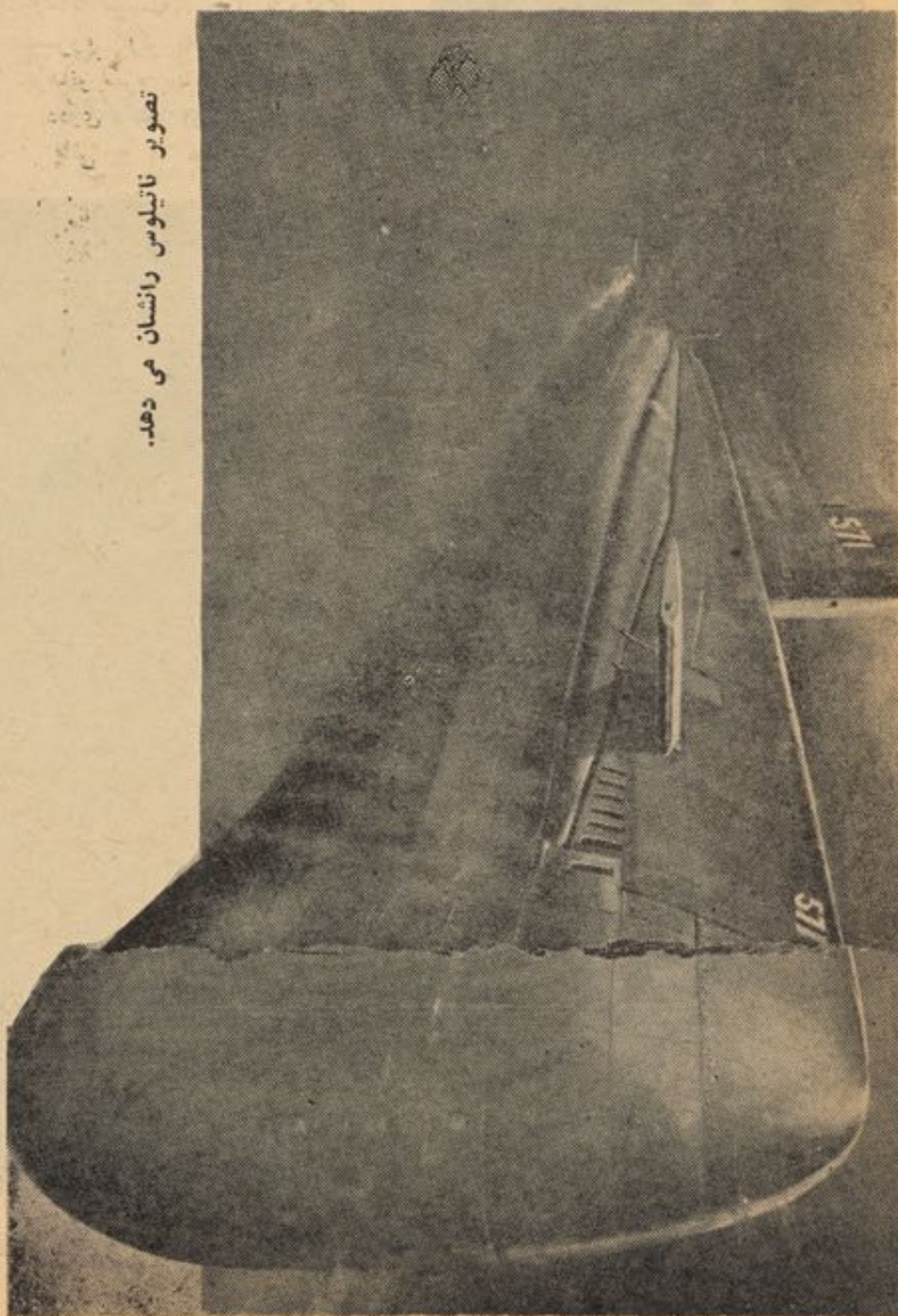
بقیه در صفحه ۵۵

در سال ۱۸۷۰ ژول ورن ناولی نوشت بنام «جزیره پنهان» و در آن زیر دریایی قدرتمندی را تصویر نمود ناولی بنام «جزیره پنهان» و در آن میتواند هزاران میل از بحر راه بیما یی کند . او این زیر دریایی را ناتیلوس نام گذارد .

بتاریخ بیست و یکم جنوری ۱۹۵۴ در یک بندر گاه ، رویای ژول ورن به تحقق پیوست .

بمجردیکه آیزن هاو رپوتل شامپانی را در کنار بدنه ناتیلوس که به رنگ

تصویر ناتیلوس را نشان می دهد.



دماغ خپری

توری زلفی

ستا دزلفو توره شپه کښی رانه لاره ورکه وه
که دماغ رها دی نه وای هره چاره ورکه وه

سخی انتظار

کښی ورته ویلیزی او وایی :
زلفو زاری کومه دا می درته
سوال دی چه پت یی نکری
خو به زاری کومه سترگو
زاری کومه نن می زړه خوشال دی
دیار وصال دی چه پت یی
نکری

یقین دی چه ننی پښتنی نجو نی
پیغلی او میرمنی دنارینه و په شان
په اجتماعی چارو کښی برخه اخلی
دهیواد دسمورتیا - آبادی لپاره هلی
خلی کوی - په تیره بیا دنوی
جمهوری نظام تقاضا ایجاوی چه
ددی خاوری ټول او سیدونکی بی له
هر رنگه تبعیضه دهمدی نظام تر

سیوری لاندی تر خپلی وسی پوری
کار و کړی او ددی لرغونی هیواد
دپخوانیو مدنیتونو په استناد بیاهم
تیر برم را ژوندی کړی او دبر مخ
تللیو هیوادو په کتار کښی یی ودروی
نوخکه ښکلی پیغله او ښکلی خوان

هغه دی چه دزلفو یا اوربل دسینگار
نه زیات خپل دهیواد سینگار ته
زیاته پا ملرته وکړی دوخت لوی
نعمت په هسی هوسونو تیر نکری
واقعا په ساده حسن کښی دکار قوه
زیاته وی او مونږ په دی استعدادونو
پوره اطمینان لرو .

هر څه یو وخت او ټاکلی موده لری
کله چه د عمر دوران مخ په خپت خی
نو دوینستانو قدر او قیمت هم کمپری
نو څکه میرمنی دتیر عمر افسوس
کوی او په ما یوسه لهجه وایی :

دتورو زلفو وار می تیر شو
هغه شیرین آشنا می خواته نه راڅینه
دتورو زلفو وار می تیر شو
څکه می یار په گوڅه غلی غلی څینه
چه می دتورو زلفو وار و

عالم می یار و بی پروا به گرځید مه
هوا! دزلفو سلسله هم دمینی د
افساننی په شان اوږ ده او بی انجامه
ده دهغه چا په زړه کښی چه دزلفو
تور ښا مار زهر کار کړی وی دتورو
شپو په اوږ دو کښی دا اوږد منزل

پاتی په ۶۲ مخ کی

خوند او ارزښت لری چه په خوارو
او تکلیفونو حاصل شی نه په وړیا
او خیراتی ډول .
مثلا په دی لنډی کښی زړه دتوتی
سره مشابه شوی او دبی گناه توتی
دآزا دیدو غوښتنه کوی :

دزلفو جال کښی دی بندی کړم
مستی ناترسی توتیان چاپلوی کړیدینه
پیغلی هم پدی اطمینان لری چه
دزلفو په دام کښی که څوک بندی
شی په آسانی سره تری نشی
خلاصیدی و گوری یوه مغروره پیغله
پخپلو کود گرو زلفو خومره اطمینان
لری چه وایی .

آشنا چه خی مخ ته یی ښه شی
زړه یی زما په زلفو بند دی رابه شینه
همدارنگه مین هم خپل دمینتوب
مهم عامل دزلفو دام تشخیصوی او
وایی چه :

دزلفو دام دی راته خپور کړم
زه مسافر په لاره تلم بندی دی کړمه
خوشحال ختک زلفی فقط دیار
لپاره گڼی او وایی .

توره چه تیریزی خو گوزار لره کنه

زلفی چه وگولوشی خو خپل یار لره کنه
طبیعی ده چه ښکلا دنړی په ټولو
مظاهرو کښی هست شوی مگر

دو مره چه طبیعت ښځو ته ددی
نعمت لویه ډانگه ور کړی نور یی په
دی پیماننه نشی موندلی نو څکه دوی
دزړونو په جلبولو اودمینی په ادراک
ښه پوهیږی، دغه لطیفه طبقه زیاربابی
چه په هر چم چه امکان و لری دښکلا

په واسطه نور هم دزړونو په تل کی
ځای پیدا کړی لکه چه یوی پیغلی
خپلی مورته داسی زاری کوی!
زلفی می مه پری کوه موری!!

په سر پری کړوونونه کښینی بازونه
زلفی می مه غوڅوه موری!!
مارچه لنډی شی دوه سره خوړل کوینه
هغه شیبه هم سخته ده چه دماغ
شغلی دزلفو تر پردی لاندی پتی شی
او دتورو ښامارانو منځ نه سپینی

پلوشی وځلیږی او مین یی په هوس

په سپکه لیدل شوی دی او په اوسنی
زمانه کښی هم دنظر خاوندان تری
کرکه کوی .
دتورو زلفو دتورتم لټون هم څانته
سرگردانی او ډیر زیات تکلیف
دهمدی تکلیفونو له برکته ده چه
دوصال په خوند سپری پوهیدلی شی
او که نو مینی ته آسانه ده چه خپل
یارته و وایی :

زما دزلفو آرزو منه
اوس یی کوی دی کړه پری
کوه دناز خو بو نه
اوږدی او توری زلفی چه دپښتنی
پیغلو ساده حسن دښکلا بی تکلیفه

سینگار دی دوی پری ډیر ویاری او
کله کله په کوچ او غوړی لمدوی او
هره ورځ یی په خورابښه شان مینځی
او برمنځوی یی - مگر دوقا او پیمان
په مقابل کښی چه ددی توکم دغوره
خصایصو څخه گڼل کیږی توری
زلفی څه چه حتی ځان قربانوی، دخپل
مرام په طلب په تورو زلفو زیارتونه
جارو کوی او چه مین یی دوطن

دخدمت او غزا په لاره کښی شهید
شی نو په پوره خونسردی کفن یی
یی دزلفو په تارونه ورته گڼدی .
مثلا وایی .

که دغزا په لور شهید شوی
په تار دزلفو په کفن درته گڼد مه
مینان حق لری چه ددغسی وفادارو
پیغلو دخوشالی لپاره هر راز تکلیفونه
ومنی او دغسی غیرتمنو او پست

ساتونکو لپاره دسر او مال نه تیرشی
دوی ملامت ندی چه دتورو زلفو په
تیاریکی کښی دو صال دریا په نمه
دژوند هر راز نا کردو ته غاړه کیدی
څکه چه دوی ډاډه دی چه که دوصال
وخت ورسپیږی نودغه ټولی سرگردانی
په هیږی شی دوصال هغه وخت واقعی

دلته شاعر «کمین» ملامت ندی چه
دتورو زلفو په تورتم کښی هیبتناکو
خوبونو - او هامو او سرگردانیو
سره ځان مخامخ وینی او دژوند
لاره تری ورکه کیږی .

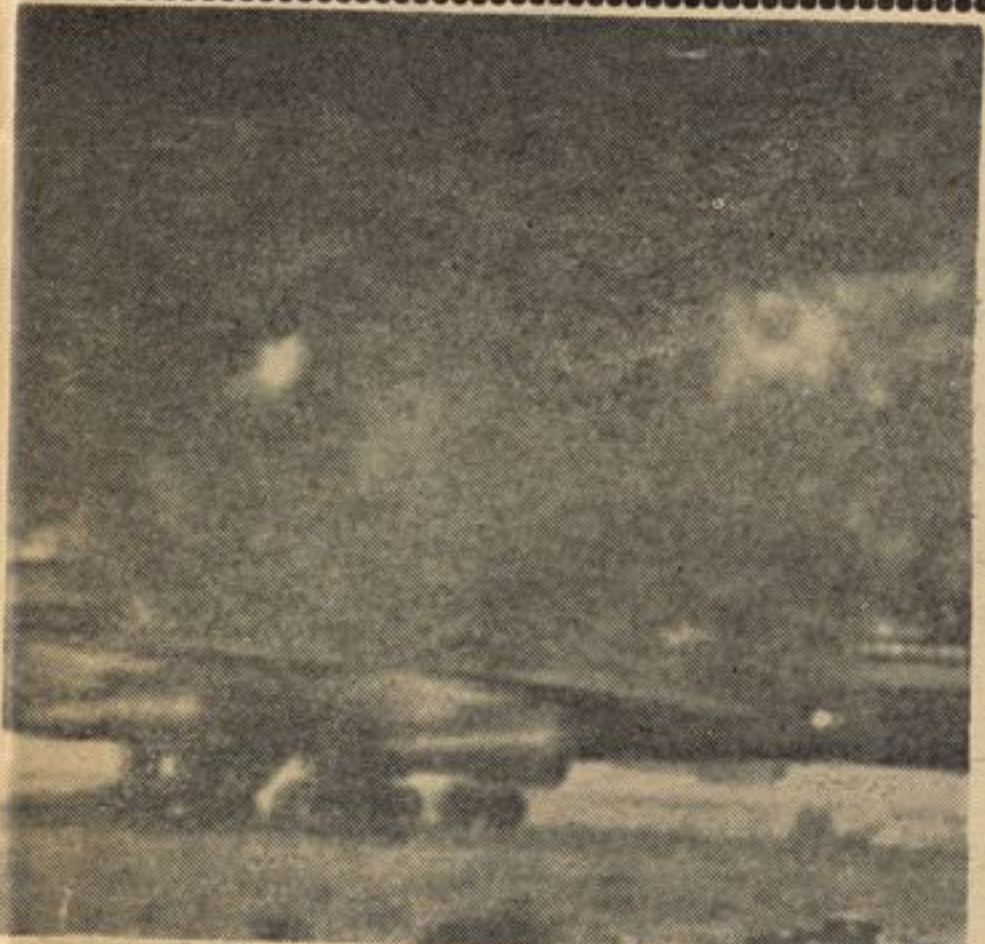
گوندی چه دژوند خوند او ددنیا
دنعمتونو سرچینه به یی په همدغو
ترزمیو کښی لیدلی وی - څکه کله
کله داسی هم پېښیږی ، چه کوم
شی چه په رها ورځ لاس ته نه راځی
مگر دتوری شپې په غیر کښی پیدا
کیږی .

دستو روستر گکونوته خو کوی
چه دشپې په تورتم کښی څنگه ښه
شاعرانه - زړه وړونکی اوساڼه
ښونکی منظری جوړوی آیا دغه
سیل او تماشا په ورځ کښی ممکن
کیدی شی ؟

هو ، دژوند هره کړی، دزمانی
هره ثانیه څانته بیل بیل خاصیتونه
لری پوه انسانان د عقل او بصیرت
خاوندان تری لازمه استفاده کوی او
پوهیږی چه د طبیعت په مر موزه خیره
کښی څه اسرار پراته دی او دهر
راز کشفول خومره خوند لری، نو
څکه خپله آرامی په بارامی کښی
لټوی او دسکون نه یی فعالیت او
حرکت ته ترجیح ورکړی دی .

حقیقت د تضاد و په موجودیت کښی
هستی لری - که دتورو زلفو په مقابل
دماغ ښایسته رها نه وای نو رښتیا
چه به هره چاره ورکه وه، که
دبیلتون سوځونکی لمبی دمین په
زړه کښی لوڅی نه گولی نودوصال
قدر به چا نه پېژانده، دمینی خوند
په سوز او گداز کښی وی په عیاشی
کښی چه دتنبلی او بیکاری مفهوم
نغښتی دمینی په قا موس کښی ورته

هشتاد و چهار



۱۳۹ تن گروگان طیاره جت ۷۴۷ که با ربايندگان طیاره ۱ از امستر دامعازم تو کيو بودند از طريق دوبي به بنغازي برده شد، در طول پرواز مسافران طیاره دو ساعت در واژه مرگ شتافتند.

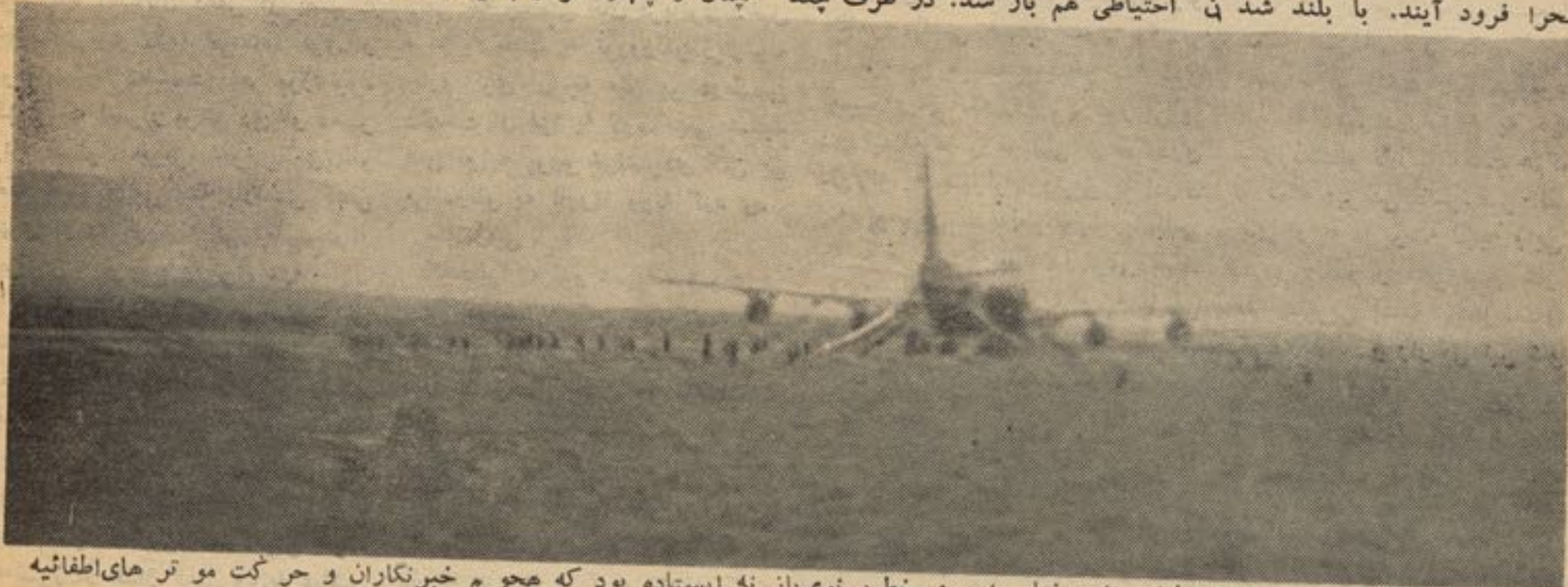
طیاره ربايي در آلمان از مظا هرجا نبود در عين زمان تکاند عده قرن بيست بشمار ميروند. در قرن گذشته «پيرات» ها به کساني اطلاق ميشد که در دريا ها به قطار دزدی مشغول بود هجهازات را متوقف مي ساختند و پس از تصاحب دارايي و غنيمت جها ذات را منفجر مي ساختند و در آبها غرق ميکردند. آنزمان هجوم بران به جها ذات صرف جنبه دزدی و جياو لگري داشت. اما امروز در ربودن طيارات اهداف سياسي و منظور نظر هاي انقا جويان نه مضمير مي باشد.

طیاره ربايي بين ايالات متحد امریکا و کيو با و مخالفين حکومتها طيارات را در فضا ربودن با تهديد پيلو تها و مسافران طيارات را از مسیر پرواز ش منحرف ساخته به کيو با مي بردند و با وصف اعتراضات پيهم منابع بين المللي نه تنها جلو ربودن طيارات گرفته نشد بلکه به شدت آن افزود و دامنه آن به اروپا نيز کشيده شد. چنانچه موافق يع شاپيه و انتقا مجوبي از طرف اسرا ئيل، اعراب فلسطين و هکذا از طرف شراريان سياسي در اروپا نيز بوقوع بيستحاد نه طياره بو بتگ ۷۴۷ جال جا ياني دو مين قر باني بزرگ در تاريخ ربودن طيارا ت بشمار ميروند. زيرا دو سال پيش آزا دي خواهان فلسطيني بعنوان اعتراض عليه سياست جانبدارانه ايالات متحد امریکا و پشتي باني آتکشور از اسرا ئيل طيارا ره جيو جت امریکا يي را در فضا ربوده به يکي از ميادانهاي يك کشور عربی فرود آوردند و پس از تخلیه مسافرین آن طياره را منفجر ساختند.

ربايندگان طياره اخطار دادند صدای وحشتناک بر کسها طياره ره ما طياره جيو جت را منفجر مي سازيم غول پيکر جاپاني بروی خط ر نوي وهمه خوا هند مرداء با اين تهديد ربايندگان طياره پيلو تان را مجبور ساختند تا به ميدان طياره ليبيا در صحرا فرود آيند. با بلند شدن احتياطي هم باز شد. در ظرف چند

طياره ۷۴۷ جيو جت ملکيت جا بان چند لحظه پيش از انفجار يکي ۱۳۹ نفر از مسافران جيو جت اخطار کرد: پس از نشستن به زمين متلاشي مي شود.

لحظه تمام مسافران، عمله طياره طياره از در واژه ها و کلکين ها به کپتان و چهار نفر ربايندگان بيرون پر يده، بسرعت از طياره



لحظه درا ماتيك فرا رسيد: هنوز طياره از رفتار به روی خط ر نوي باز نه ايستاده بود که هجوم خبرنگاران و حرکت مو تر هاي اطفائيه و عمله نجات به طرف ميدان پمشاهده رسيد در تصوير بو ضاحت ديده ميشود. گرر گانها براي فرود آمدن از طياره بسوی در واژه ها هجوم بردند و هيچکدام به فکر سا مان خود نبودند و صرف کيو شش داشتند جان خود را نجات دهند. افتان و خيزان از محل دور ميشدند و هنوز چندان دور نشده بود که صدای انفجار را شنيدند.

ژوندون

مسافران توجه کنند طیاره دو دقیقه پس از نشستن به زمین منفجر می شود !

ساعت در دوزخ



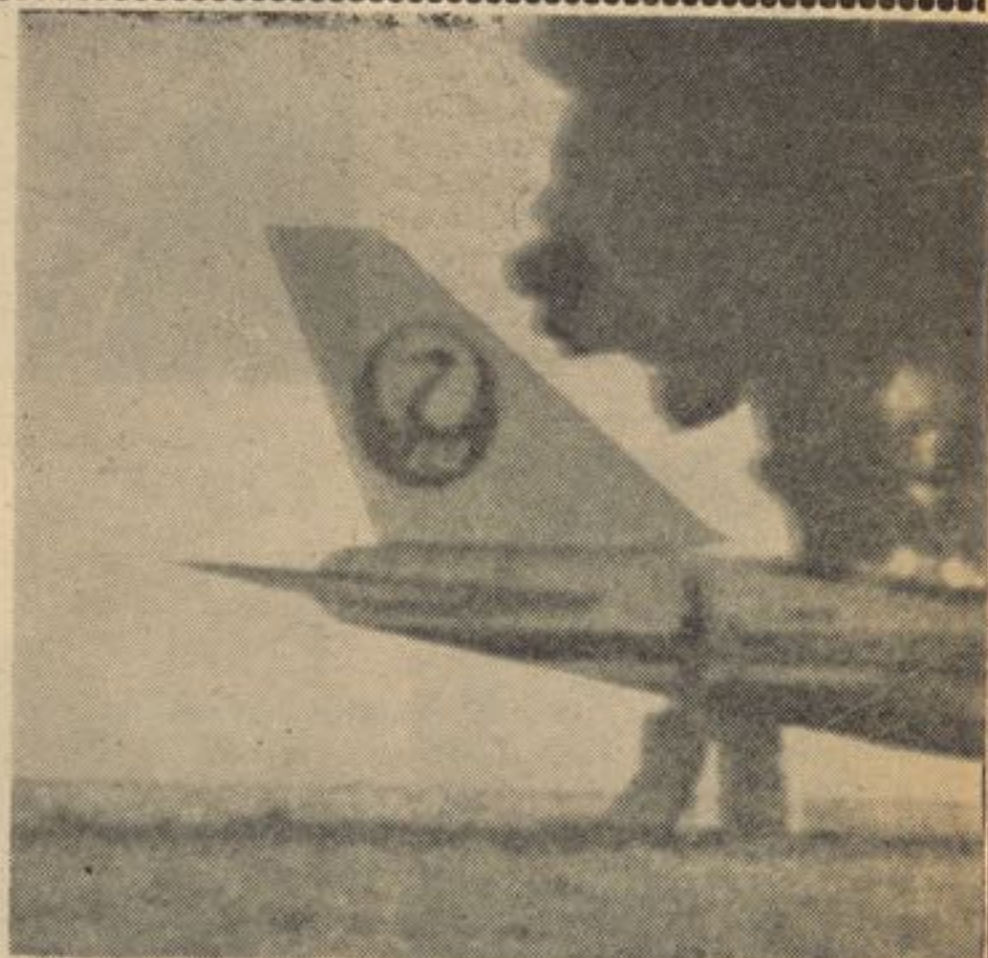
تاجر حبیبو بات هولگر گاوگر که در برو سبل زندگی میکند پدر سه طفل است. در تصویر با خانمش دیده میشود.

یک جاپانی و یک ارو پائی تو قیف شدند. یک خانم که او هم جزء دسته ربا بندگان طیاره بود به اثر انفلاق اشتباهی یک بمب دستی کشته شد و جسدش با طیاره راجت یکجا سوخته به خاکستر تبدیل گردید.



دو آلمانی مسافر جمبو جت پس از روزهای سرنوشتی و ترس بخانه بازگشته اند: ایندو آلمانی که در ماجرای ریبو دن طیاره جمبو جت در جمله مسافران بودند: یکی از این دو نفر یورگن لاستن تاجر اهل کولن میباشد که با خانمش و دو کودکانش دیده میشود.

*فاصله گرفتند. طیاره جمبو جت که ۴۸ ساعت تمام در اسارت رنج آوری بسر برده بود اکنون بسرعت از راکبین تخلیه میشود. دفعتا صدای انفجار شدیدی میدان را لرزاند و قسمت پیشروی طیاره به پارچه های کوچک تبدیل شد. متعاقبا صدای چندین انفجار دیگر هم بگوش رسیده و ستونی بسیار قوی از دود آتش بهوا بلند گردید. به این ترتیب در میان دود غلیظ بوینگ ۷۴۷ ملکیت جاپان سوخت. از دویی واقع خلیج که سه روز در آنجا متوقف ماند، بایک فرود آمدن ضمنی در دمشق به بنغازی برده شد. ربا بندگان طیاره که شامل پنج نفر بودند از جمله دو عرب،



از ربا بندگان کمی پیش از نشستن از طریق میکروفون کا پوت طیاره به صرف دو دقیقه وقت دارید تا طیاره را ترک کنید و آنگاه بدنه طیاره



کپتان جمبو جت میگوید: پس از هشتاد ساعت بازداشت توانست صرف چهار ساعت خواب شود در تصویر با علامت چلیپا نشان داده شده بعد ها در یک کنفرانس مطبوعاتی در آمستردام اشتراک کرده اظهار داشت: در طول پرواز سردی میلیه تفنگچه را پشت گردنش احساس مینمود. یک مسافر آلمانی بنام گاوگر که در تصویر به پهلو چپ پیلوت طیاره دیده میشود نسبت کافی نبودن تدابیر احتیاطی جهت حفظ جان مسافران اعتراض کرد.

چارلز پرو نسون

چارلز پرو نسون مرد بی لبخند سینمای آمریکا امروز از جمله محبوب ترین و گرانبها ترین هنر متدان بشمار است. زیرا حالا دیگر پرو نسون آن هنرمند کمنا مده سال قبل نیست. او بیست سال پیش وارد عالم سینما شد و در گمنامی بسر می برد، بخت او بعد از سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ درخشیدن گرفت. او با قیافه نیمه سر خوبست و چشمان کوچک و بینی کوتاه خود به آسیائی ها بیشتر شباهت دارد، وی را مرد خشن سیزما لقب داده اند، زیرا کمتر لبخند میزند. همان طوری که روی پرده سینما جدی و خشن است در برابر خیر نگاران هم قیافه سینما یسی خود را حفظ میکند، اینروز هاخبر خدا شدن او از همسر جدیدش سرز بانها افتاد ولی حقیقت موضوع معلوم نیست، بهر حال چون هنرمند عالی بود است، اگر هم این خبر راسا خته باشند شاید بزودی تحقق پیدا کند.



الک استر ژنیف

الک استر ژنیف هنرمند محبوب سینما

«اوود» میکسیکو بی اثر جک لندن که در ۱۹۵۵ تهیه شده. چهل و یکم در ۱۹۵۶ فیلم مسافر «پرديسي» همرا هنرگس در ۱۹۵۸ فیلم دختر گیتان اثر پوشکین «زندگی در دست های تو» شب های سفید اثر دا ستایو سکی که هر سه فیلم مسذ کور در سال ۱۶۵۹ تهیه شده. داستان شمال-ماتکه قره در ۱۹۶۰ - دو قل در ۱۹۶۱ - ترسو در ۱۹۶۲ سه خواهر چخوف در ۱۹۶۴ جوانی سوم «در نقش چایکو فسکی» در سال ۱۹۶۶ او را آدم آهنی می نامیدند خدا حافظ در سال ۱۹۶۷ - بی کفر ۱۹۶۹ و فیلم میسیا در کابل که در ۱۹۷۱ در افغانستان بعضی صحنه های آن فلبردا ری شد.

در اتحاد شوروی وقتی که در پست کارت سینما ویا تیاتر اسم الک استر ژنیف نوشته شده باشد هنر دوستان بی اختیار بسوی سالون تیاتر وسینما کشیده میشوند زیرا این اسم خیلی برای شان محبوب و دوست داشتنی است. الک استر ژنیف هنر مند پر قدرت تیاتر وسینمای اتحاد شوروی است که در بسیاری از کشور ها بحیثیک هنرمند محبوب وشناخته تلقی میگردد. چندین سال قبل تماشای گران فلم در کابل در فلم هندی بنام پرديسي این هنر مند را برای اولین بار دیدند در فلم مزگور ترگس ستاره هندی که فعلا از سینماکناره گیری نموده و با سینل دت ازدواج کرده همبازی الک استر ژنیف بود.

استرژنیف در معروف ترین فلم های روسی بازی نموده ولی با اینهم علاقه او به تیاتر بیشتر است، او در تیاتر معروف مسکو بنام گورکی در نمایشنامه ها سهیم میگرد، نقش او چه بزرگ وچه کوچک باشد سیل بیننده را بطرف غرفه های فروش تکت تیاتر میکشاند.

سترژنیف برای تهیه فلم «میسیا» در ۱۹۷۱ به افغانستان آمد و خبر تگادر مجله ژوندون با او مصاحبه ای بعمل آورد. استر ژنیف که تحصیلش را در کالج هنر بیابان رسانیده با همسرش در ما سکو زندگی میکند، او تا حال در ین فلم ها حصه گرفته است.



یکی ازخواهران، ما بنام پیغله حمیده هم دو قطعه عکس یکی عکس نانس سینا ترا و دیگر عکس دوریس دی را برای تهیه کننده این صفحه فرستاده است، این عکسها را نشر کردیم امیدواریم بعد ازین عکس را با مطلب بفرستید



الک استرژنیف با قیافه های مختلف از فلم های مختلف و نقش های متنوعش

آشپزده میچاک

بزرگ زبیده

آخرین بخش



ترجمه سس. وهاج

اثر کنستانتین وکس

«بشویید، آقای کارلی، بهتر است خود را گول نزنید و سعی هم نکنید هر دو مانند کربه بدور بشقاب فرولی داغ گردش کنید و از هر اس نتوا نیم بغذای شیرین، زبانه بزنیم... من خود میتوانم آن کار را انجام بدهم، ولی بمن گفتند شما خیلی آزموده هستید و درین زمینه ما تخصص داریم.» رنگ از رخ کارلی پرید و پرسید: «چه کسی بشما گفت که...؟» مک بانتر خنده مطلقاً نه‌ای کرده گفت: «سایکس... پیش از آنکه بفلفوریدا برود همه چیز را به من قصه کرد...»

کارلی تجربه داشت که روزهای شنبه برای اینگونه فعا لیتها مساعد است. وی حق الزحمه خود را بروز سه شنبه هفته قبل دریافت کرد و از تصادف بد، روز شنبه یا هوای نا مساعد و سردی طاقت فرسا پس «چند دوچه تحت صفر» آغاز یافت. با دسرید پارچه های برف را بشدت بروی رهروان میزد و هر ساعت بر شدت برودت میفزود. در رادیو پیشبینی کرد «بودند که شب هوا چند درجه سرد تر میشود.»

بر خلاف انتظار، درین شب مراجعین رستوران مک بانتر، بیش از شبهای دیگر بود و تا ساعت ۱۲ شب همه مصرف خورده و نوش بودند.

کارلی توانست چند ساعت وقت تر از معمول بامتعهدی باز و ذاع کند. خوب است انسان قبل از یک آتش سوزی مختصری، همیشه آخرین فرد رستوران نباشد و متصدی بار همان انسان بود که بعد از همه مستخدمین رستوران را ترک میداد و در اینصورت گواه صادقی بود که هر گونه اتهام را از دیگران رفع میکرد.

کارلی در محوطه پارکینگ، بزیر یکی از لوحه های بزرگ رکلام تجارتمنتی منتظر ماند تا آنکه دید مک بانتر بداخل موتور خود وقت «این همه انتظار در حدود یکساعت را در برگرفت. برف بشدت میبارید و پارچه های آن مانند کریستلهای یخ فرومیافتاد. گونه هاوبینی کارلی دیگری حس شده بود. وی سعی میکرد که لااقل دستن خود را که بین دستکشهای ضخیم پخته ای کرده بود، در حال حرکت نگهدارد. آخر او میبایست چند لحظه بعد از انگشتان خود کار بگیرد.

با آنکه زمان مؤقتت فرار رسیده بود و چند ساعت بعد، وی میتوانست کار فرمای خود را برای همیشه خوشحال و ممنون سازد ولی احساس میکرد که سردی سوزنده و درد انگیزی تدریجاً بداخل لباسهای گرمش نفوذ میکند مک بانتر که به رویاه زیر کی میمانست عواید آنروز را که معمولاً تا صبح روز دو دوشنبه در جمیع مخصوص رستوران باقی می ماند درین یک کسبه چرمی با خود برداشته سوار موتور شد و از آنحدود دور گردید. کارلی پنج دقیقه دیگر منتظر مانده، بعد توقفگاه را دور زده، خودش را بدر وازت عقبی رستوران رسانید. وی حتی برای یکبار هم از چراغ کوچک جیبی که با خودش آورده بود، استفاده نکرد، زیرا این مرد آزموده، بمانند موش بهمه سوراخهای رستوران بلد بود.

بقیه در صفحه ۵۷

کارلی که مشغول ترتیب فاشق و پنجه و کاردر روی میز بود، با حفظ احتیاط جواب داد: «اگر رستوران شما میسوخت من دیگر میبایست کنار سرکها بنشینم...» مک بانتر بدون مک اظهار کرد: «هیچ تشویش نداشته باشید، آقای کارلی، یکی از دوستان من بنام رومپر نس از مدتی باینطرف در جستجوی مردی به مشخصات شما است. او میخواهد پیش خدمت باشی کار آزموده‌ای داشته باشی...» کارلی نکاهی بچهره مالک رستوران افکنده گفت:

«اما من اینجا احساس آرامش میکنم پیشخدمت باشی، بسویه که دوست شما میخواهد، مسؤلیت بیشتر دارد، کار بیشتر میخواهد و من ازین پس دوباره جوانمشی شوم.» مک بانتر بالحنی که برای کارلی بسی سابقه مینمود، گفت:

بعد ازین حرفها، چه حرفهای دیگر و چه منطق و استدلال و یا چه حدس و تخمین پیش می آید، بنابراین سکوت کرد و بشستن ظروف ادامه داد. مک بانتر دیگر حرفی نزد، یعنی در پس روز دیگر حرفی نزد، ولی همیشه هوا سرد تر شد، وقتی که برف بیاریدن آغاز نمود و همه جا یخبندان شد.

هنگامیکه مشاهده کرد عدد معدود یازده مشتریان دایمی رستوران دیگر بخانه های شان نشستند و رستوران دیگر از رونق مجدد خودش نیز افتاد... وی بار دیگر موضوع آتش سوزی رستوران سایکس را با کارلی مطرح کرد و گفت: «شنیده‌ام که آقای سایکس، همان مرد خوشبختی که رستورانش طعمه حریق شد در سواحل فلوریدا مصرف شینا است. این یگانه آرزوی من بود که روزی به سواحل شاعرانه فلوریدا سفر کنم.»

آزموده



کارلی نگاه مختصری بدریچه تا مینسی افکنده سپس از بین یک کسبه کاغذی قهوه‌ای رنگی که باخودش آورده بود، طنابی را بیرون کشید که آفشته با فر آورد های شیمیایی و یکنوع بود زرد رنگ بود. در انجام این طناب، سیم نازکی را بسته بود که در آن واحد انجام دیگر سیم را بداخل سوراخ نامینی، سیم برق وصل نمود. بعد با یگانه گوگردی که با خود داشت، فتیله را روشن کرد و بدون هر اس ناظر جرقه های کوچکی شده آهسته بسوی انجام طناب پیش میرفت. درین لحظه کارلی بدون هیچ تعجیلی رستوران را ترک گفت و از راهی که آمده بود، مراجعت کرد. افزار و آلانی را که با خودش آورده بود، بجا نگذاشت آخر او در کار خودش آزموده و متخصص بود. وی پنجاه متر دور از عمارت رستوران، عقب بوته ای زانو زد و همینکه نخستین شعله آتش را دیدی از پنجره های رستوران مشاهده کرد، با قدمهای بزرگ و تند تراز معمول آنجا دور شد. وی فاصله زیادی را میبایست پیاده طی کند، ولی هوای خنک ساعات اخیر شب این گردش راگوارا ساخته بود.

مک بانتر، مالک رستورانی که در آن کارلی اجرای وظیفه میکرد، گفت: «درشب رستوران بادفی سا یکس تماماً طعمه آتش گردید.»

کارلی که مصرف شستن گیلا سها بود، حالت حیرت زده ای بخود گرفته گفت: «راست میگویند...؟ یقیناً این حادثه بدبختی بزرگی برای سایکس بار آورده است!» مک بانتر تبسمی کرده گفت:

«شاید هم برایش بدبختی بار نیاورده باشد. اینروزها کاروبار هو تلداری چندان رونق ندارد، مخصوصاً که زمینان پشت در رسیده. در هوای سرد چه کسی حاضر خواهد شد، رود کنار رود خانه خنک تاپک خوراک «ستیک» در رستوران سایکس نوش جان کند؟ علاوه بر آن شنیده‌ام که آقای سایکس رستوران خود را بقیمت گزافسی بیمه کرده بود و در آنصورت یکچنین شعله گک آتش میتواند مردی نظیر سایکس را از درماندگی و افلاس نجات بدهد!» مک بانتر خنده حسودا نه‌ای کرد و خاموش شد. کارلی مصمو مانه پرسید: «آتش از کجا نشا نت کرده است؟ آیا پولیس در میناره به نتیجه ای رسیده؟» مک بانتر شانه ها را بالا انداخته، گفت:

«نتیجه گیری پولیس کاملاً معمولی است یک تعمیر کهنه، شنگه کهنه و لینبهای فرسوده برق و چوکا تهای خشکیده پنجره ها، مسلماً ایجاد حریق میکنند، یعنی زمینه های آتش سوزی در خود محل فراهم بوده است.»

مک بانتر در حالیکه مشروب قرمزی تاریک را بگلیاس میریخت، ادامه داد: «ولی در ینگونه عمارات ممکن است حریق بخودی خود بوجود آید... باورت نمی آید کارلی؟»

کارلی جواب نداد و گویی مک بانتر نیز منتظر جواب وی نبود. کارلی میدانست که

روزنامه ای بسوی تاریخها

یادداشت از: لیلا-تنظیم از دیدبان

نمیدانم چرا حرف محسن خان باورم نیامد؟ و نمیدانم چرا از تنها بودن در آن خانه احساس وحشت کردم؟

چند دقیقه ای به صحبت های معمولی میگذرد و متعاقب آن

پیشخدمت محسن خان با سینی بی وارد اتاق میشود، سینی بی با شش گیلان کوچک که تقریباً انباشته از مایع سرخ رنگ است.

پیشخدمت جلو محسن خان و مهمانان دیگر به نوبت می ایستد و هر کدام گیلان بر میدارند،

وقتی جلو من توقف میکنند، من نگاهی به پتنوس می اندازم و دلزده خودم را عقب میکشم، زنی که در کنارم نشسته است، نگاهی به

گیلان خود می اندازد بعد متوجه محسن خان میشود و میگوید: - چقدر شفاف است.

آنوقت با آرنج آهسته به پهلوی من میزند و میگوید:

- لیلا! گیلانست رابر دار، شربت جالبی است درحقیقت بهترین شربت است که در خانه محسن خان یافت میشود.

محسن خان چشمکی به من میزند و دستش را بلند میکند و میگوید همه باهم گیلانهای خود را خالی میکنیم.

شگفتزده بصورت محسن خان خیره میشوم و او در توضیح میگوید: - این عادت من است لیلا! وقتی دوستان یکرنگ یکجا جمع میشوند، باید با هم گیلان شان را به لب ببرند و باهم گیلان شانرا خاص کنند.

بعد صدایش را پائین میآورد: - فکر نمیکنم تا حال از این شربت خورده باشی، بخور چیز جالبی است.

همه باهم گیلان شانرا بلند میکنند و چشم بمن دوخته اند. گیلان را تا نزدیک لبانم بالا میبرم بوی زننده آن آزارم میدهد، میخواهم دستم را

با خنده روی محسن خان را میبوسد و دیگران با او دست میدهند. محسن خان با چای پلوسی بيموردی مرا به مهمانان معرفی میکند و از سابقه دوستی که با پدرم داشته حرف میزند.

زنی که آرایش متناسبی کرده است، کنار من می نشیند و دیگران در مبلهای دیگر جای میگیرند و در همان لحظه است متوجه میشوم که عمه در آنجا نیست و از اتاق بیرون رفته است. نبودن عمه تشویشم را زیاد میکند و پرسشگرانه به محسن خان خیره میشوم.

محسن خان اول بروی خود نمی آورد و اما وقتی دلواپسی مرا می بیند به ملایمت میگوید:

- برای عمه نگران نباش، بمن گفت میروم خانه و اگر سیمماخواهرت دلش خواست میا ورمش اینجا.

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

نویسنده ارجمند شماغلی دیدبان!

یادداشت های غم انگیز لیلا این دختر زجر دیده و آزرده را طوری تنظیم میکنید که غم اندوه خواننده از ملاحظه آن دو چندان میشود. بهر حال من نمی خواهم این قسمت مجله شما را با چند جمله دراز و کوتاه و قلم پردازی ها سیاه کنم و وقت خواننده را هم تلف بنمایم، منتهی باکمال صمیمیت عمیق ترین همدردی خود را نسبت به لیلابی که مانند صد ها لیلابی دیگر اجتماع درمسیر تند باد حوادث، حوادثی که ناشی از نابسامانی های اجتماع ما بوده، فشرده شده است، تقدیم میکنم. اسم و آدرس خودرا نوشته ام که نزد شما نویسنده محترم محفوظ خواهد بود. من حاضر به هر نوع کمک و فدا کاری هستم بشرطیکه کمک من ضرورت باشد و مؤثر واقع شود و در نهایت طرف قبول لیلا واقع شود.

امضاء محفوظ

ص ش

مهمان لیلا: در حقیقت امشب مهمان من هستی، من دو سه مهمان دیگر هم دارم، شاید تا چند دقیقه دیگر بیایند.

بعد قیافه حق بجانبی بخود میگیرد و میگوید:

- متأسفم که امشب دخترم نیست رفته منزل یکی از دوستانش، ممکن است شب هم نیاید، ورنه در پذیرایی از شما اینقدر کوتاهی نمیکنم.

ناگهانی سکوت میکند و گوش بصدای میدهد و آنوقت میگوید: - بنظرم صدای زنگ در بود، مثل اینکه آمدند.

از دور صدای همه به بگوش میرسد و بعد نزدیک میشود، محسن خان با سنگینی از جایش بلند میشود و بطرف در میروم و هنوز قدم از اتاق بیرون نگذاشته است که دوزن و دو مرد وارد اتاق میشوند، زنی که جلوتر است

محسن خان مثل اینکه نفسش سوخته باشد، آه بلندی می کشد و در مبل فرو میرود، خنده لبانش را از هم باز کرده است، نگاهی به عمه میکند و بعد رویش را بطرف من بر میگردد و میگوید:

- خوش آمدی لیلا!

بعد چینی به پیشانی می اندازد و میگوید:

- نا راحت بنظر میایی لیلا! میگویم: نه.

- دروغ نگو. فکر کن اینجا هم خانه خودت است، باید راحت و آسوده باشی.

آنوقت بطرف میوه روی میز اشاره میکند و میگوید:

- چرا نمیخورید؟ هر وقت گرسنه شدید بگوئید، غذا حاضر است.

از این حرف نا راحت میشوم و نگاهی به عمه می اندازم، اما عمه، انگار که متوجه نگاه من نشده است، خون سرد و آرام بشقابی بر میدارد و یک خوشه انگور در آن میگذارد و بخوردن می پردازد.

من با شتابزدگی بيموردی میگویم: - ما غذا نمیخوریم، باید برویم خانه، خواهرم...

محسن خان با سر فله خودش حرفم را قطع میکند و نگاه خیره اش متوجه عمه میشود.

انگار میخواهد با عمه حرف بزند و از او کمک بخواهد.

فکهای عمه از حرکت بازمی ایستد و میگوید:

- لیلا! اینقدر نگران نباش، من میروم خانه و اگر «سیمما» دلش میخواست میاورمش اینجا.

میگویم:

- بهتر است...

صدای من در قهقهه مستانه محسن خان گم میشود و بریده بریده می گوید:

- پیشنهاد خوبی است تو اینجا



پائین بیاورم ، زنی که پهلویم نشسته است مانع میشود ، اشاره به گیلاس خود میکند و میگوید

- بخور . طعمش مثل بویش

نیست .

او گیلاسش را به یک نفسی خالی کرده است و من با نگرانی آنرا به لبم نزدیک میکنم ، پنج جفت چشم مراقب من است . وهمه منتظر اند که من از آن شربت بخورم . و اگر نخورم چه خواهند گفت ؟ کودکی مرا بیش نخواهند پنداشت ؟ فکر میکنم کاش عمه اینجا بود . کاش بمن میگفت این چه نوع شربتی است ؟

زنی که پهلوی محسن خان نشسته است نگاه تحقیر آمیزی بصورت من میاندازد و به گیلاس خالی خودش خیره میشود . در واقع همه چنین اند ، همه با نگاه هایشان مرا تحقیر میکنند و از اینکه مثل کودک چهار ساله رفتار میکنم بدشان آمده است ناچار میشوم آنهم بخاطر محسن خان که از من بدش نیاید و تصمیم نگیرد که آن پنجاه هزار را ندهد ، گیلاس را با دلزدگی به لبانم نزدیک میکنم و جرعه از آن می نوشم . ناگهان سوزشی زبان و حلقوم را فرامیگیرد انگار که سرب مذابی را در حلقم ریخته ام .

مینخواهم استفراغ کنم اما جلو خودم را میگیرم ، حال را بکلی بهم زده است و از حلق تا معده ام میسوزد ، سعی میکنم بروی خودم بیاورم ، میترسم ریشخندم کنند ، میترسم مسخره ام کنند . آهسته گیلاسم را روی میز میگذارم ، آنوقت است که متوجه میشوم که من چیزی غیر از شربت خورده ام میخواهم از جایم بلند شوم که محسن خان ظرفی را جلوم میگیرد و با خنده میگوید : از این بخورا بی اختیار تکه گوشتی بر میدارم و در دهان میگذارم ، مزه دهنت بکلی تغییر میکند و از دل بدی دیگر رنج میبرم . گرمای ناشناخته در وجودم میدود . حالم دگرگون شده است . در حقیقت دیگران نیز چنین شده اند .

محسن خان لطیفه نقل میکند و زنی که در کنار من نشسته است از این لطیفه بقیقه می خندد و بعد متوجه گیلاسی نیمه خالی من میشود و سرزنش آمیز بمن خیره میشود و میگوید : باید گیلاست را خالی کنی ، مبینی همه منتظر تواند .

وقتی طعم این شربت عجیب یادم میاید تنم بلرزه می افتد و میگویم - نه . اما او گیلاس را تا نزدیک لبانم بالا آورده است و میگوید : - معطل نکن ! دستم میلرزد . و او گیلاس را میان انگشتان لرزانم فرو میکند و

میگوید : - آفرین ، نترس ، باید تا قطره آخرش را بخوری . من نمیتوانم تاب نگاه هایشان را ، تاب صدای هایشان را بیاورم و گیلاس را تا قطره آخر مینوشم . ناتمام

بخوانید و باور کنید

آیا واقعا کاینات میلرزد؟

تحقیقات علمی بین المللی در باره کهکشانیها از مدتها قبل حل امواج نیروی جاذبه در فرضیه نسبی خود البرت

اینشتاین در سال ۱۹۱۶ این مساله علمی را پیشگویی کرده بود. ژوزف و بر فیزیک دان امریکائی مدعیست که در سال ۱۹۶۷ برای نخستین بار امواج سماوی جاذبه زمین را بر روی نوار ضبط کرده است. اینک بمنظور کشف قطعی آثار لرزش در اعماق کائنات، بخشی فیزیک و فیزیک نجومی انستیتوت ما کس- پلانک در مونیخ، با همکاری محققان شوروی انگلیسی، فرانسوی و ژاپنی بدنبال کشف امواج اسرار آمیز نیروی جاذبه است. مرحله نخست مساعی محققان متوجه بررسی گزارشات همکاران امریکائی شان است. بوسیله آنتنهای مخصوص که هزاران کیلومتر باهم فاصله دارند، نامبردگان توانسته اند علائمی را دریافت نمایند که طبق نظر ژوزف و بر، منشاء آنها در کهکشان است. وی مشاهدات خود را «رویدادها» نامیده است. چون این «رویدادها» تقریبا هر دو روز روی نوارهای مقناطیسی ضبط شده اند، دیگر محققان نسبت به آنها چاره نوعی تردید گشته اند. زیراهمه آزمایشات برای توضیح این «رویدادهای کائناتی» در چهار چوب فرضیه های موجود در خصوص سیستم کهکشان، بدون نتیجه مانده است. با اعتقاد دانشمندان فیزیک نجومی، لازمه امواج جاذبه ای بقدرتهای ضبط شده، وجود چند خورشید در نقطه ای از کهکشان میباشد. در اینصورت میبایستی کمک شد.

اما نو لیز در عوض کار نا مطمئن که به حساب ساعت به وی اجرت داده میشود، اکنون کار ثابتی پیدا کرده و آن محافظت از قبرستان آلمانی های جزیره کریت میباشد. مانولیز که زمانی دشمن سرسخت آلمانی

دشمنان چطور دوستان شدند؟



مانو لیز با تراکس ۶۱ ساله، سی و یکسال پیشس یک عسکر آلمانی را به قتل رسانید و امروز محافظ قبرستان آلمانی های جزیره کریت شده است.

وقتی در ۲۰ ماه می سال ۱۹۴۱ پاراشوتی های آلمان بر فراز جزیره کریت از طیاره پریدند، مانو لیز با تراکس سر دسته پار تیزان ها از دشمنان سرسخت آلمانی ها بشمار میرفت.

والتر گست آیر که در آنوقت رتبه تورنی داشت و یگانه نفریست که جمله دسته خود حین فرود آمدن به جزیره کریت جان به سلامت برده خاطرش را اینطور بیان میدارد: اگر مانو لیز در آن وقت مرا میدید ادامه زندگي بر ايسم ناممكن بود. هدف ما اشغال ما لاه بود اکثر رفقای چتر باز ما مرده فرود آمدند و باقیمانده همه زخمی شدند من در پای خود زخم برداشتم و آن درست وقتی بود که به زمین می نشستم تورن گست آیر توانست خودش را مخفی کند و به این ترتیب از جنگ یونانی ها نجات یافت. اما اودران زمان مانو لیز را دیده بود و هیچگاه نمیتوانست قیافه او را از یاد ببرد. وقتی والتر گست آیر به جزیره کریت رفت تا از قبرستان قر بانیان اشغال جزیره دیدن کند. در قبرستان مستقیما بادشمن سرسخت زمان جنگ خود مقابل شد. مانو لیز روی قبرهایی را که تازه کنده شده بود پاك میکرد هر دو نفر و ارد مذاکره شدند و حین خدا حافظی برای هم دست تکان دادند. آنها اکنون آشنا یان خوبی برای هم بودند. وقتی شعبه مؤظف رسیدگی به قبرستان های آلمان در خارج کشور مؤظفین خود را به یونان و جزیره کریت فرستاد در جزیره کریت یگانه کسی که بهتر میدانست اجساد آلمانی ها در کجا دفن میباشد، مانو لیز با تراکس بود.



به این ترتیب او به آلمانی ها کمک شد تا اجساد مردگان زمان جنگ خود را که در هر کجا پراکنده افتاده بود پیدا کنند. ما موران مؤظف آلمانی را در احداث قبرستان

های جزیره کریت بود امروز از قبرستان آنها مرا قبت میکنند مانولیز درین باره می گوید: خوشحالم که باز هم درینجا آلمانی ها بودند و رنه برای من پیدا کردن کار مشکل بود زیرا من اکنون ۶۱ ساله شده ام.

هزار و یک شب



تبلیغ در هر زمینه ای موثر است، اگر رهبران و زمامداران کشورها بخواهند مردم را بطورشا پسته رهبری کرده در میسر ترقی قرار دهند، راه و روش خود را و ایجابات مملکت را برای آنها تشریح میکنند. از روز اعلام جمهورییت عملا جنب و جوش در مردم دیده میشود و هر کس بیشتر از سابق احساس مسئولیت میکند، زیرا نظام نو افغانستان مردم را تکان داد و متوجه این مسئولیت ساخت. نا گفته نماند که تبلیغات سو هم وجود دارد، کمپانی های خارجی، شرکت های بزرگ تولیدی غرب برای بازار یابی و برای استثمار مردم جهان سوم از هر نوع تبلیغ سو و ضد منافع آنها و موافق به منافع خود استفاده مینمایند.

برای آب کردن اشیای تولیدی خود از هر وسیله نشراتی مانند رادیو تلو یزیون مجلات و مهمتر از همه فلم استفاده میکنند، لزوم مدرن شدن ذریعه لباسی و اجناس را از طریق این همه تبلیغ در دماغ آنها تداعی مینمایند. غرب زدگی و مود پسندی که ما از آن انتقاد میکنیم و جوانان خود را به پر هیزاز آن ترغیب می نماییم مشکل عمده و یگانه کشور مان نیست. هند، ایران یا کستان و سایر کشورها هم بیشتر و کمتر از ما دچار این مشکل هستند، در اینجا ست که باید تبلیغات با تبلیغات بجنگد جنگ تبلیغاتی به پیمانان وسیع در کشور ما باید رشد کند تا آنجا که هر نوع تبلیغ سو را به شکست مواجه سازد، گاندی در هند این نوع تبلیغ را بر او انداخته بود، تبلیغ مفیدی را بر ضد تبلیغات استعماری.

استعمار جدید تبلیغات جدید دارد، باید علیه این تبلیغات به پا خاست.

جوان ما باید بعوض خجالت کشیدن از استعمال مواد و کالا های مؤلده وطنی نه تنها مباحات کنند، بلکه

درین قسمت پیشرو شده دیگران را تشویق نمایند.

برای آگاهی جوانان و روشن کردن اذهان شان معلمان مکاتیب نقش عمده دارند، چه سخن استاد در شاگرد نفوذ انکار ناپذیر دارد، بخصوص اگر معلم جوان خود لباسی می پوشد ساخته شده از تکه های وطن و بعد در صنف برای شاگردان در قسمت مفاد اقتصاد دی استفاده از اجناس وطن تشریحات میدهد و آنها را به اضرار فرار اسعار از کشور و راه یافتن کالا های خارجی آگاه میسازد، بدون شك شاگردان با آگاهی از اصل مطلب و با پیروی از استاد خود به طرف اجناس تولیدی وطن گرایش پیدا کرده و همین گرایش اقتصاد مملکت را تقویه و صنایع را نیرو مند میسازد و بهترین مبارزه يك جوان در همین قسمت خواهد بود.

روزی یکنفر میگفت که باید وزارت معارف مسأله متحد الشکل ساختن لباس شاگردان مکاتیب را اعم از دختر و پسر مطالعه کند و از تکه های وطن برای لباس هرلیسه رنگی را انتخاب نماید. بدینوسیله جوانان بمصرف کردن محصولات وطن عادت میکنند و همچنان بخاطر مشخص شدن خود و نگهداری نام خوب لیسه و خانواد خود از هر گونه حرکت خلاف آداب اجتماعی پرهیز میکنند، آن شخص گفت:

با وجود اینکه تکه سیاه رنگ برای لباس مکتب دختران تجویز گردیده اما با این هم بسیاری از دختران فامیل های مستعد از گرانها ترین تکه های خارجی برای خود لباس مکتب میسازند در حالیکه در داخل کشور ما تکه های خوب و قابل استفاده ای تهیه میشود.

بهر حال نمیدانم نظر آن شخص



وایشهم يكراه دیگر استفاده از حیوانات بحری

تاچه اندازه معقول است ولی روآوری جوانان و بالاخره همه مردم به محصولات وطن برای رشد صنعت کشور يك امر لازمی بشمار میرود.

آنوقت ها که ما در مکتب در پهلوی مضامین دیگر رسم و کار دستی هم کار میکردیم معلم رسم ما هفته يك روز به صنف آمده باتباشیر روی تخته گلدان، صراحی و یا چك آب رسم میکرد و بعد رویش را بطرف ما کرده میگفت:

بچه ها از روی این رسم در کتابچه رسم خود کار کنید. ماهم شروع میکردیم به رسم کردن و معلم ما کتاب و یا مجله ای را گرفته بخواند و مشغول میشد، هر قدر میگو شیدیم نمیتوانستیم مانند رسم معلم ما بکشیم کاغذ را سیاه میکردیم و بعد با پنسل پاک دوباره آنرا پاک مینمودیم و اینکار آنقدر تکرار میشد که ورق کتابچه ما می شارید و شکاف میشد، در آخر ساعت معلم صاحب رسم ما از جایش بلند شده رسم های ما را اصلاح میکرد. روز امتحان ما مجبور بودیم روی يك ورقه که برای ما توزیع میشد رسم بکشیم و موقع سپردن رسم به معلم يك کار دستی هم تقدیم نماییم. معمولا بچه های بولدار صنف ما کار دستی را از بازار میخریدند و بچه های که پول نداشتند، یکی از افراد بزرگتر خانواده برای شان چیزی میساخت تا به معلم رسم و کار دستی نشان بدهد. ما خیال میکردیم که فقط هدف از مضمون کار دستی نشان دادن يك کوتی گك، دسته گل و گلدان به معلم رسم است، چون معمولا نمره خوب را بچه های میبردند که کار دستی خود را از بازار میخریدند.

متاسفانه در بعضی مکاتیب همین وضع دوام دارد و هنوز هم مسأله کار دستی درست حل نشده. روز های امتحان در بعضی دکان های

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه‌ها دو سال تبید اما به اثر اشتباهی زنده گی‌اش را از کف دادا کنون الك معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است برآمده برای بنت جوان که نزد مایتلند کا رمیکند، به اثر تشویق لولا بسا نو ابارتمان لوکس به کرایه گرفته می‌خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد، اما ایلابنت خواهر رای از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت می‌شود .

مردی بانقلاب بقه

ظاهرآ چنین استنباط میشد که جان بنت با زندگی جدید پسرش موافق بود و تصور مینمود پذیرش چنین زندگی برای جوانانی به سن و سال پسرش یک احتیاج طبیعی می‌باشد . اما در نهاد خود نارام و هراسناک بود. رای یگانه پسر او بود که بو جودش در زندگی خود سخت

خود غلبه کند و سر انجام تصمیم گرفت اقدامی بکند . در روز یک شنبه اخیر رای نسبت وضع فیصدی معاش خود نزد خواهرش شکایت کرده بود . او با تردد وحشیانه تذکر داده بود که میخواهد کار و بارشرا گذاشته به شغل دیگری ببرد . این موضوع ایلا را ناراحت ساخت . خانواده بنت که صاحب خانه شخصی از خود بود

راهی جز این نداشت که با درآمد محدود به زندگی خود سر و صورت بدهد . مصارف روز مره شان بشکل مضحکی ناچیز بود . زن هر روز از ده به منزل شان می‌آمد و کارهای سنگین را انجام میداد . هفته یک مرتبه در شستن البسه کمک میشدو این یگانه وجه لوکس در زندگی شان بشمار میرفت که پدرش با درآمد ناچیز اجازه میداد .

یک روز که جانسن از دهلیز مرمری عمارت مایتلند میگذاشت دفعتاً متوجه یک قیافه جذاب شد که از دروازه ورودی داخل شد و تقریباً در حال دویدن خودش را به او رساند . معاد موازل بنت عزیز و قشنگ باچه شتاب دلپذیری خودتانشرا به اینجا رسانده اید اما متاسفانه رای اینجا نیست و شما باید یک کمی منتظر بمانید .

جدی خوشحال هستم که او اینجانیست . من میخواهم با آقای مایتلند صحبت کنم . میتوانید امکانات این ملاقات را فراهم سازید ؟ در سیمای گشاده و فیلسوفانه جانسن کمی گرفتگی پیدا شد . او گفت : « تصور میکنم این کار مشکلی باشد . آقای مایتلند هیچ

کسی را نمیپذیرد . حتی بزرگترین سرمایه داری های شهر را هم ملاقات نمیکند . او از خانمها و بیگانگان بخصوص نفرت دارد . گرچه مدتی طولانی میشود که نزد او کار میکنم ولی تا هنوز مطمئن نیستم که بامن عادت کرده باشد . بهر حال درچه موضوعی میخواهید با او صحبت کنید ؟

ایلا متردد ماند : راجع به معاش رای با او حرف میزدم . و بعد وقتی جانسون سر شربابه علامت رد تکان داد ایلا اظهار داشت : موضوع بسیار مهم است آقای جانسن شما میدانید که رای طبع متلون دارد . و اگر معاش او را از آنچه هست کمتر کنند معنایش این خواهد بود که شاخ شما رای را خوب میشناسید .

اوسر شرشور داد : « من براستی نمیدانم درین مورد چه کاری از من ساخته است ؟؟ اندکی فکر کرده مترددانه اظهار داشت : بهر حال نزد مایتلند به بالامیروم و از او می‌پرسم . اما شرط میندم که او شمارا نزد خود نخواهد پذیرفت . اما وقتی آقای جانسن برگشت ایلا از دور او را خندان یافت .

جانسون گفت : زودتر باید بروید تا مجال فکر کردن نداشته باشد . هر دو بطرف لفت رفتند و جانسن گفت : « شما شخصاً سعی کنید ماد موازل بنت را به یک اتاق کوچک که دارای موبل راحتی بود راهنمایی کرده به میز تحریری که در آنجا بود بود اشاره نمود . روی میز پسر از کاغذ و نوشته ها بود . جانسن اظهار داشت : این اتاق کار منست . یک



ایلا بانگشتهای سر تعش به بازوی جانسن چسپیده گفت مایتلند آدم بی عاطفه و بسیار وحشتناک است .

دروازه کلابی رنگ اتاق او را با اتاق است و من هر روز میتوانم تعدادی کار مایتلند وصل میکرد . جانسن آهسته به دروازه زد و در حالی که قلب ایلا بشدت میزد.

وارد دفتر مایتلند شده آن مرد عجیب رادر مقابل خود دید. اتاق کار او وسیع بود . شکوه و دیگور اسبون لوکس اتاق ، ایلا رادچار بهت و حیرت ساخت و از تعجب زیاد نفسش بند آمد . در پشت میز مایتلند پیر راست نشسته بود و از زیر مژه های نسواری رنگ و غلو ایلا بنست را میدید. او مثل یک ارباب که به کنیز خود ببیند اورامیدید، و در عین زمان از ایلا قدری وحشت داشت گویا اینکه از ناحیه کدام عمل نادرست و مجهولی در برابر ایلا میسر آسید یقینا از ناحیه اعمال در پو شنیدن لباس نبود ، و یا پیشرفت سنش باعث آن نمیشد زیرا که سن تاحدی حرکات را متین تر و موثر تر میسازد اما این مرد پیر صرف از ناحیه مجهولی میهراسید و نگاه پر سشگر او فاقد آن اطمینانی بود که انتظارش را میتوان داشت . او طوری جلو مینمود که گویا شدیداً ناراحت باشد .



جانسن به آرامی پاسخ داد: «در نهایت برایت بلی کرایسه عمارت بلند معلوم میشود اما من تصور میکنم که او ارزان بدست آورده است یک نفر که عازم خارج بود منزلش را به نرخ گناه این فر توت مرد بد طینت وزشتی است شما چطور او را تا ایندم تحمل کرده اید؟»

مرد چاق بسرعت خنده یی کرده جواب داد: او حق بطرف است و میتواند از بین یکنیم ملیون بیکار روی خیابان اشخاص مورد احتیاج خود را پیدا کند. ایلا جواب داد: «من هیچ معلومات ندارم ، و بعد پادست لرزان خود به بازوی جانسن چسپیده اضافه نمود: این آدم تا این حد بی عاطفه است محض به خاطر شما متاسفم . او آدم وحشتناکیست .»

به خاطر شما متاسفم او آدم وحشتناکیست .»

«او مرد خود خواهی است اما مرد بد نیستی نیست اگر همینقدر می فهمیدم که او چرا شمارا پذیرفت؟»

«مگر او هیچ کسی را نمی پذیرد؟»

جانسن سرش را به علامت نفی تکان داد: در صورتیکه ملاقاتش بکلی غیر مفید باشد. احتمال دارد در سال یکی دو مورد پیشش آید که کسی را ملاقات کند. تصور نمی کنم در دفتر اصلاً بایکی از مامورین حرف بزند حتی بامدیروها هم صحبت نمی کند.

جانسن ایلا را به دفتر عمومی رهنمایی کرد. رای هنوز به دفتر نیامده بود. وقتی ایلا از او بسیار سوال کرد جانسن اعتراف نمود: «حقیقت اینست که رای اصلاً امروز به دفتر نیامده است . او خبر داده که امروز بعلت کسالت مزاج نمی تواند به کارش حاضر شود.

ایلا با ناراحتی پرسید. اما رای که مریض نمی باشد.»

«نه من باو تیلیفونی حرف زدم او در منزل جدیدش تیلیفون ندارد.»

«ایلا با ترس و وحشت اظهار داشت: فکر میکردم یک اتاق ساده باشد . اما او یک پارتمان کامل

جانسن به معرفی پرداخت: ماد موزل بنت هست شما بخاطر دارید که برادرش رای ما مور کسه ماست ماد موزل بنت خواهش دارد که شما در تصمیم خود را جمع بقطع معاش او تجدید نظر بفرمایید.

آقای مایتلند با بیحوصله گی بدن خشکش را تکان داده جواب داد برای من هیچ فرقی نمیکند که زندگی مرفه دارید یا اینکه در رنج و ناداری بسر می برید اگر من تصمیم به وضع معاش کسی گرفتم آنرا عملی میکنم. فهمیدی؟»

ایلا با وضع هر اسناکی به صورت مایتلند خیره شد صدای مایتلند دور که و خشن بود. لحن و آهنگ صدایش غیر مہذبانه بود .

اگر او از کار و معاش خود راضی نیست میتواند برود ، هر کجا که دلش میخواهد و اگر این فیصله من خوش شما هم نمی آید شما هم هر کجا که دلتان میخواهد میتوانید بروید. سپس چشمهای خیره خود را باز کرده باناراحتی جانسن را دید و اضافه نمود: از آدمهای تنبل مثل برادر شما در کوچه بازار فراوان

بقیه در صفحه ۸۵

کوتاه و دلچسپ خواندنی

برای شما خواندیم

بیماری های ما!

آورده اند که بفرات روزی نزدیک بیماری درآمدنیض ودلیل اوبدید آنگاه او را گفت :
بدانکه من وتو وبیماری سه کسیم و هر سه مخالف یکدیگر اگر تو یار من شوی آنچه
ترا بفرمایم از آن نگذری آنچه ترا از خوردن آن باز خوردن آن باز دارم دست بازدار ی
ما دوتن شویم وعلت تنها ماند بروی غالب آنیم چه هر گاه که دوتن هم پشت ویکدل
شوید بر یک کس غلبه تواند کرد و این حکمتی عظیم لطیف است وعافل حقیقت سر
این داند .
(از جوامع الحکایات)

وضع ریکارد!

نگرانیهای برندگان

جائز لا نوبل از

آینده

دزدان آثار هنری ایتالیا کدر سرقت
تابلو های عالی هنری تقریباً تخصیص دارند
در سال گذشته ریکارد جدیدی را در کار
خود قایم کرده اند ، چنانکه در طول سال
۱۹۷۲ مجموعاً ۵۸۴۳ تابلوی عالی ومهم را
سرقت برده اند .



سرعت وسطی عراده جات

مطالعاتی که در یکی از موسسات علمی
ویا نا بعمل آمده است معلوم گردیده که
سرعت وسطی حرکت عراده جات در مرکز
شهر ویانا از هشت کیلو متر فی ساعت
تجاوز نمیکند .
در نتیجه این تحقیق چنین پیشنهاد به
عمل آمد که باید ساحه مرکزی شهر ویانا
را ساحه پیاده گردی اعلام کنند زیرا در آن
صورت موثر سوران از رنج اعصاب خرابی
وپیاده گردان از تنفس هوای آلوده نجات
می یابند .



مسابقه بستن قنداق بین پدران

اداره حفظ الصحه ها مبروک اخیراً یک
مسابقه غیر عادی برای شوهرانی ترتیب
داده بود که در انتظار پدر شدن هستند.
نامبرندگان میبایستی یک طفل را البته گدی
درین مسابقه انجیر اشتیانر ۳۰ ساله برنده
شدورا سوپر پدر لقب گرفت همسرش
گویستین از این جریان عکسی بر داشت. تا
بعد ها شاهد اعتراف شوهرش به تساوی
حقوق کامل زن ومرد باشد .

بردن در گازی بچه ها بتوسط پدران در
جاده ها و پارکهای جمهوریت اتحاد آلمان امروز
یسک کار عادی است همکاری در خانه داری
از آشپزی تا اطو کردن دیگر مساله ای
برای شوهران امروزی نمیشد .

بسیست وسومین کنفرانس برندگان جائزه
نوبل که در شهر لیند او برپا شده بود ،
تحت تاثیر هشدار های سریع در باره روند
خطر ناکگونی مدنیت قرارداد شدت . پر فسور
هورست اسمکه هنگام گشایش کنفرانس یاد
آور اثرات منفی تعدادی از پیشرفت های
تکنیکی گردید . وی گفت ، فقط آنگاه در این
دنیای تحت سلطه علوم طبیعی وتکنیکی ،
منابع کیفیت حیاتی ساکنان کره زمین قابل
تأمین خواهد شد که از علوم اجتماعی استفاده
گسترده تری بعمل آید باعتقاد پرو فسور
مذکور بایدیک سیستم زنگ خطر هنگام به او
چود آورد که مادام که هنوز فرصتی برای اقدامات
متقابل میباشد اختلافات اجتماعی خرابی اوضاع
را اطلاع دهد .

در حالیکه اکثر دانشمندان که به لیند
او آمده بودند سخنرانی های علمی در آن
چنان سطح بالا ایراد نمودند که برای افراد
عادی قابل درک نبود ، دانشمند انگلیسی
دنیس گابور زنگ خطر را برای همه بصدادر
آورد . و این زنگ خطر «بحران انرژی» نام
داشت .
گابور بحران انرژی ومواد سوختی را
معلول زیاده رویهای دانست که ، مسلط
صنعتی خودشان موجب گردیده اند لافل از
دهسالی باینطرف روشن بوده است که
استخراج بی حساب مواد اولیه به بدبختی
بزرگی منجر خواهد گردید ، مگر اینکه منابع
جدید انرژی کشف شوند . اکنون تأمین
انرژی بصورت بزرگترین تکرانی جا همه

بشری در آمده است وامروز نخستین مظاهر
آن در نقاط مختلف جهان بچشم میخورد .
فقط در پر تو انصراف از مسائل چنین

تجملی «بمنفع کشف سریع منابع جدید انرژی
بشر خواهد توانست ادامه مدنیت صنعتی
وبیشرفت دموکراسی را تضمین نماید .
طی کنفرانس نامبرده فقط از سخنان
ایزید ورابی دانشمند شهیر فیزیک آند ک
خوشبینی تجلی میکرد . وی علم ودانش را
حلقه ارتباطی بین ملل خوانسد ویاد آور
شوروت کنترل همه جانبه شکستن اتم از
یکطرف وبکار گیری انرژی اتمی برای مقاصد
صلح آمیزی از سوی دیگر کرد ید . رابی
همچنین پیشنهاد کرد پوهنتون های قاره ای
یا حتی جهانی تأسیس گردند که ، دبیلیم آنها
در همه جا به رسمیت شناخته شود وبدیگونه
راهی بروی جهانی گشتن «علم ودانش و
بیم بیوسپتن ملتها گشود شود .

برای نیل باین هدف دنیای غرب بایدکمال
اهتمام را برای نزدیکی بیشتر با شوروی و
چین بعمل آورد .

دستگاه اسرار آمیز زیر دریائی

این دستگاه شکفت اینگیز سوئد زیر دریا ئی که بنام «پنگو ئین» خوانده شده .
یک مینی طیاره بابا لبای دلتا شیا هست دارد ، دارای ۳۰۷۰ متر طول و ۲۰ متر شعاع
است ودر ابتدا در اعماق ۲۰۰ متری در یاستنآور خواهد بود . با وجود ظاهر ساده اش
مجهز بادوات ووسایل فنی بسیار دقیق میباشد ودر اعماق تا ۳۰۰ متری دریا قادر با
اندازه گیری ترسیم نقشه های دریا ئی ونمونه برداری از خاک کف وآب دریا است
وبوسیله یک کیبل ۱۰۰۰ متری با یک کشتی مادر در ارتباط خواهد بود .

در عین حال ودر صورت لزوم میتو انداطلاعات حاصله را به اقمار یا مرا کسز
مخابراتی دریائی وزمین مستقیماً مخابره نماید .

«پنگوئین» مذکور از نوعی ماده مصنوعی با تقویت الیاف شیشه ای ساخته شده دو
تن وزن دارد بدون سر نشین بوده وقابل هدایت از دوریا هدایت پرو گرامی میباشد
یک دستگاه اتوماتیک خاص که مشخصات آن را کار خانه آلمانی فوکر کاملاً محرمانه
نگاه داشته است .

بیوسته فاصله کافی بین «پنگو ئین» وکف دریا وموانع در راه او را در عمق
دریا تأمین مینماید .

عکس جالب

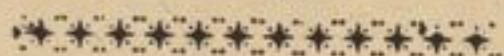


ماو، مادر رضاعی گو سفند ۱

پیکر امین گل

خمار توبه

ز آتشپاره های محفل آتش روشن است امشب
اگر آتش پرستی میکنم حق با من است امشب
چرا غانست و صد ها شعله جواله میرقصد
سرودستی بیفشان کیف دور دامن است امشب
خد نک نازاز شعرت جنائی کسر ده میاید
د لاخون شوکه هنگام بغون غلطید نیست امشب
شکست طره ساقی بخمور آن شکست آورد
خمار توبه را بشکن که بشکن بشکن است
دل از التهاب شوق چون پروانه میسوزد
چو فانوسم نشان شعله در پیراهن است امشب
شفیعی را زهر مویی به پیکر دیده میبایی
نگه با صد تمنا مصرف گلچید نست امشب



از واصل

کعبه دل

از میگردد در بستان آمد سحری سر مست
آن فتنه شیاران پیمانگی می در دست
بی غما لیه میسویش چون سنبلی ترخوشبو
بی منت بی چشمش چون تر گس شپلا میست
در عربده با مردم چشمان سیه مستش
که تیغ و سنان بر کف که تیرو کمان در دست
از نسبت ابرویش کارمه نو بسالا
وز شپورت با لا یش آوازه طوبی بیست
از خجلت او خورشید بنشست چو او برخامیت
در خدمت او شمشاد بر خاست چو او بنشست
گر جام جهان بین شد بر طلعت او خندید
ور باد صفا گشت اند رنگ او پیوست
جانها بمیان بر بست هر که که گهر بکشاید
دلها باغیان بکشاید هر که که میان بر بست
گر غازه دلارا شد بر چهره او جاگرد
و در سوره عزیز افتاد بر دیده او بنشست
تا صورت آن بت را «واصل» بمیا نارد
در کعبه دل یکسو بت های هو سس بشکست

از سیرت

ناوک مژگان

آن مصرغ موزون که خرد بست میا ن است
رازی که دل اندر سخن آورد دهان است
بهر گرم و چشمه لطفی که به وصف
مضمون تو هر چند که بستم روان است
ابروی تو گفتم به یقین جان بستاند
درهم شد و گفنا چه گمان است گمان است
در باغ جهان رنگ وفا از که تو نوا نچست
گل رابه چمن نیز زبان زیر زبان است
در قید وفا وحشت ما را نتوان بست
گردی که زها بست شون ریگ روان است
زان چشم سیه بسمل انداز نگاهیم
فریادمرا نشنون از سر مه فضا ن است
باناوک مژگان خو دانشوخ مرا گشت
تیغ تکه افکند گسه سیرت بتو جان است

از : محمود قارانی

دست لوزانش گرفت از دست من :
- ساغر گلگون و کبریز شراب
چشمهای نیجه بازش خیره شد :
- از خلخال شاخه ها ، بر ماهتاب
پرتو سردو خیال انگیز ماه :
- بوسه میزد بر تن سیمین او
باد شب میریخت ، روی سینه اش
گیسوی آشفته و زردین او
ساغر سرخو بلوریش ، بدست
چون خدای عشق و می ، استاده بود
عکس اندام سپیدو لغت او :
در میان جویبار ، افتاده بود

منت دیدار

ای ز عشقت روح را آزاد ها
ای ز شکر منت دیدار تو
عاشقان در خدمت زلف تو اند
فتنه را در عالم آشوب و شور
نیستم با درد عشقت لحظه یی
بر امید روی چون گلبرگ تو
تا «سنائی» بر خدیث چرب تست
دارد از باد هوس آبی بروی
با خیال خاک کویت کارها
«سنائی غزنوی»

از مولوی بلخی

چهار همسفر

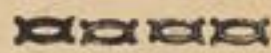
یغما من وبخت و شادی و غم با هم
گردیم سفر بملک هستی زعد م
چون نو سفران میان ره بخت و بخت
شادی ره خود گرفت من ما ندم و غم
از: بودلر

دریا

ای انسان، تو همواره دریا را گرمایی
خواهی داشت، در آئینه توست، درون امواج
بی پایان آن روان خود بنگر، روح تو چون
گردابی بیش نیست .
تو دوست داری در سینه تصویر خود
فرود روی و آن را بادید کان و بازوان خود در
آغوش کسی بدل تو با آن همه فوغا گاهی به
ناله های مدام و وحشی دریا گوش فرا می
دهد .
شما هر دو تاریخ و پر اینها مید . ای
انسان هنوز کسی با عمق فرقا بینا تو نرسیده
ای دریا، کسی شکوه درونی ترا نمی داند.
شما چقدر در پزیران داشتن اسرار خود
حسود هستیید با این وصف قرون متمادی
است که بدون رحم و پشیمانی همدیگر را می
جوئید .
شما کشمکش و مرگ را دوست دارید، ای
مبارزین ابدی ای برادران تسکین ناپذیر .
ترجمه عبدالله شفیعی

آتش عشق

راست گفتم عشق خوبان آتش است
سخت میسو زانده اما دلکش است
از خدا خواهم که افزو نش کند
دل اگر دم زد پر از خویش کند
کاش از این آتش ترا بودی خیر
پاخیز بودی که این بید اد گس
سینه را هر چند دارد زار تو
هر چه دارد دیده را خو نیار تو
مرغ جان را خوش نواتر میکند
باغ دل را با صفا تر میکند



آتش پنهان

گردلم اینگونه آه دمبدم خواهد کشید
آتش پنهان من آخر علم خواهد کشید
زیر کوهم تن فرسوده گاهی بیش نیست
برگ گاهی چند یارب کوهم خواهد کشید
تنگ شد بر عاشق بی خانمان سد وجود
بعد ازین خود را بصحرای عدم خواهد کشید
نم گرفت از اشک من دیوار هر سرمنزلی
اشک اگر اینست بام چرخ نم خواهد کشید
حرف بیدادی که بر جان آید از کلک قضا
دور چرخ آنرا بنام من رقم خواهد کشید
جرعه نوشن بزم رفتان را بشا رت ده که او
سالها آب حیات از جام جم خواهد کشید
چون «هلالی» خاک گشتم بر امید مقدش
و چه دانستم که در خاکم قدم خواهد کشید
هلالی «هروی»

پیام

به سر کرشمه از دل ، خبیری فر ست ما را
ببهای جان از آن لب ، شگری فر ست ما را
بغلامی تو ما را ، بجهان خبیر بر آمد
گرهی زلف کم کن ، کهری فر ست ما را
به بها نه حدیثی ، بگشای لعل نوشین
بفراج هر دو عالم ، کهری فر ست ما را
بدو چشم تو که از جان ، اثری نماند با ما
ز نسیم جانفزا یت ، اثری فر ست ما را
ز بی مصاف هجران ، که کما ن کشید ما را
ز وصال ، بردمی کن ، حشری فر ست ما را
مگذار کز جفایت ، دل گرم ما بسوزد
زو فاکرامتی کز قدری فرصت ما را
بتو در گرفت «خا قا تر» و دل فشا ند بر تو
اگر ش قبول کردی خبیری فر ست ما را

یک قسمت

و چهار قسمت

عمو تراب پیر قدم از خانه بیرون گذاشت و راه بازار را در پیش گرفت .

در راه مطلبی را از رهگذری پرسید اما جواب نا شنیده راه افتاد هرگز این مطلب بذهن او راه نیافت که رهگذر جوابش را نکفت یا خود منتظر جواب نماند . همچنان که این فکر باو دست نداد که شاید رهگذر ایستاده ، جوابش را گفته و شاید هم شانه هایش را بعلامت تعجب بالا انداخته و رفته است .

عمو تراب چند قدم رفت و پهای دکانی ایستاد ، از نرخ چیز هایسی پرسید اما یا از بهائی که روی اجناس داخل سبد ها گذاشته شد چیزی درك نکرده یا هم اصلا سوالش بی جواب ماند . یکبار دستهای لرزان و پوست پیازیش را پیش برد و مقداری آرد از داخل سبد پر داشت سرش را خم کرد ، ظاهرآ آردی درشت و جو کوب شده بود، ابروان عمو تراب پیر بهم آمد و دوباره آنرا داخل سبد ریخت . آنطرفتر اصلا بمتاع یکی دو دکان که سر راهش قرار داشت توجهی نکرد . پنداشت درشتی و جو کوب شدگی داخل سبد های آنها نیز یا کشیده است .

آثار جو کوبی شده فکر عمو تراب را تا مسافتی دور دنبال کرد . و تا وقتی در یافت دیگر چیز هائی ازین

قبیل دنبالش نمی کند ، از راه رفتن باز نه ایستاد .

عاقبت رو به دوکان دیگر آورد جیب هایش را گشت پولهایی را جمع کرد و همه را یکجا به دوکاندار سپرد آنگاه بیاد آورد که از نرخ آرد چیزی نه پرسیده است ؟ ، اما حوصله این کار را در خود نیافت و از فرط خستگی پای دکان نشست .

اندکی بعد دو باره سر پا ایستاد . پله های ترازو پیاپی بالا و پائین می رفت . اما عمو تراب توجهی بدان نداشت احساس کرد از لحظه ای پیش چیز هائی اندک اندک بحافظه اش راه می یابد . چیز هائی شبیه به بالا و پائین رفتن ترازو شبیه به گردش سنگهای آسیاب ، شبیه بدکاندار ، شبیه بالاغ ، به ارباب ، بزمین ، به بوسه ، بدانه های سر زنده و بیشمار گندم . به لب های شبیه به قلسوه سنگ .

عمو تراب آنگاه بیاد آورد که خود یک عمر با این گونه چیزها سروکار داشته است . سالها پیش قطعه زمینی داشته که اصلا مال دیگری بوده است .

از سخنان ارباب نیز هنوز کلماتی نظیر يك قسمت و چار قسمت ، آمدن و نیامدن باران ، و چیز هائی نظیر اینها را می توانست بخاطر بیاورد . همانجا روی زمینهای شان بود که

زنش سال یکبار برای عمو تراب پسری یا دختری بدنیا می آورد بچه ها تا بزرگ نشوند و همه یکبارگی برای پر کردن شکم هایشان روی زمین خم نگشتند زمین بهیچوجه پشت چشم نازک نکرد . اما صبح یکی از روز های زمستان بود که عمو تراب ، زنش ، بچه ها و دختر هایشان همه یکباره و ناگهان متوجه شدند که دیگر هیچگونه يك چهارمی ندارند . زمین ابرویش را بهم آورده همه را برون انداخته و بسپولت نیز يك يك پنجمی برای خود بر گزیده است .

شهر با خمیازه ای نظیر خمیازه دیوی سیاه عمو تراب و بچه هایش را درون خود جا داد ، و همه را بگوشه ای تاریک بصورت توده عظیمی از گوشت و پوست رویهم انباشت . کفه های ترازو از بالا و پائین شدن ایستاد و عمو تراب با دستهای پر از آرد رو بسوی خانه آورد . دم در ارباب سابقش را دید ، همان ارباب با همان تبسم همیشگیش ، با همان وضع حاکی از پیش نهاد یک قسمت و چار قسمت ، ارباب رفت و عمو تراب چیز های نا مفهومی بر زبان آورد . نخست از خوشحالی بسوی کوچه دوید ، بعد پسر بچه کوچکی را سلام گفت ، سپس دست روی شانه زنی گذاشت و دشنامی چند شنید .

آنگاه مقابل دکانی ایستاد و از نرخ گندم و جوار آرد شده پرسید . دکاندار درون سبد هایش با چمچه درازی که در دست داشت ، پشته های کوچک و نوك تیزی از جوار و باقلا درست میکرد .

عمو تراب چند بار سرش را بالا برد ، خواست از وضع هوا چیزی پرسد ، تا دکاندار بفهمد ازین پس کار عمو تراب پیر با زمین است . اما دکاندار همچنان مشغول ساختن پشته های کوچک درون سبد هایش بود .

عمو تراب برگشت ، قدری آنطرفتر جلو رهگذری را سد کرد ، خواست لب بسخن بگشاید که چیزی بخاطرش رسیده .

رهگذر رفت و عمو تراب هر چه کوشید نتوانست آن چیز را بخاطر آورد .

بی هیچگونه ضرورتی پا هایش را چند بار بزمین کوفت ، دستانش را تکان تکان داد و کمرش را بعلامت رفع خستگی بعد از انجام دروخم و راست کرد . و مطمئن شد که هنوز هم بخوبی از عهده کشت و زرع بدر شده میتواند . سپس بی آنکه چپ و راستش را بنگرد دستهایش را به پشتش نهاد و راه بیرون شهر را در پیش گرفت .

زمین همه جا بوی علف تازه می داد ، بوئی دور و آشنا ، عمو تراب

پیرامونش را نگریست، تا پای کوهها هرچه بود زمین بود، تنها تکدرختی دور، زمین را از یکنواختی میانداخت .

عمو تراب این تکدرخت عمر خورده تر از خودش را می شناخت از آنجا تا زمین های خودش اندک فاصله ای بیش نبود .

عصر داشت عمرش را بشامگاه میداد و همه جا تنوره هائی از سیاهی شام بالا می رفت . عادتی دورو کهنه پا های عمو تراب پیر را بسوی دیواری فروریخته که شاید تا حال نیز برای رفتن بصحن سرا ازان استفاده میشد به پیش میکشید . عمو تراب می رفت ، می ایستاد ، چند بار دستانش را بعاتد جوانی به کمر برد و از همان دور در جستجوی خط ها و پلوان هائی که زمینش را از زمین های همسایه جدا میکرد برآمد . با اینکه چیزی به نظر نیآورد ، گمان برد خانه سابقش را می بیند و در ها و پنجره هایش را بنظر می آورد . عمو تراب لختی چشمان بسی فروغش را به آسمان دوخت ، ماه آن بالا ها درست بالای زمین های خودش ایستاده بود .

عمو تراب بخاطر زمینهایش لختی بما و آسمان کم ستاره نگریست و آنگاه در اندیشه فرو رفت .

چه خوب است که اینجا انسان مجبور نیست سرش را بالا کند و ماه را در سینه آسمان بجوید . اینجا افق روی زمین خوابیده است ، صبح و شام ، سایه و آفتاب بنوبه خود دامان شان را از پشته و کوه بر می چینند . در شهر ها از دیواری به دیوار دیگر خیز بر میدارد ، کارش همیشه با سوراخ سمبه هاست ، می تپد ، می تپد تا یک درز کوچک گیر بیاورد . واقعا انسان روی زمین های خودش با ماه و آفتابی دیگر رو برو میشود . زمین های من چه شب ها و روز ها که آفتاب و ماه را بالای سر خود داشته اند . همه چیز یکسان و یکنواخت بوده است . زمین کوه ، ماه ، آفتاب ، حتی این تکدرخت پیر تنها آسمان سایه گذرنده مرا از زمین های خودم دریغ داشته است . سر از فردایم آیم ، و خودم سایه ام

را رویش اینطرف و آنطرف می برم . همین فردا ، آنسو تر از یک نفس صبح .

آنگاه کمی راه رفت و سایه اش را در فروغ کم نور ماه بدنبال کشیده گفت :

- اینچنین ، اینطور ، همین طور که حالا می کشم !

از فردا این کوه باز هم ازان بالاهاش مرا خواهد دید ، مرا خواهد دید که مانند کرم بروی زمین های خودم می لولم .

از فردا این کوه هم چنان آسمانش را روی سر خود و من زمینهایم را زیر پای خویش خواهیم داشت .

راستی چرا همه یکرزان و یکدست از آسمان بلند شکایت دارند؟

کاش تپه زمین های مرا از زیر این آسمان بیرون بکشند .

آنها مانند این تکدرخت پیر تنها بگذارند .

بگذرند سدلها با رعد و بر قش بیخودی جفتک بیندازد . آنگاه با خود گفت : درست مانند زن ارباب . که وقتی سه طلاقش را از زبان ارباب شنید . نخست مدتی لب های شبیه به قلوه سنگش از هم دور ماند ، و آنگاه بی محابا بنای جفتک اندازی را گذاشت .

... خوب ...

اما ارباب رحم داشت و دوبا ره ... عمو تراب ناگهان یاد خانه ارباب افتاد خوب است یکبار هم

آنجا سرش را پیش کند تا ارباب بفهمد که عمو تراب سر از فردا می آید بالای زمینهایش . عمو تراب غرق در تخیلات درهم و برهم خود و در حالیکه گرم گفتگو با خود بود ، بسوی خانه ارباب راه افتاد .

- بزخم همین امشب می گویم حسابش را با همسایه ها تصفیہ کند ، دیگر از همسایه آنطرفی نخ برای تابیدن نگیرد .

آه ! چه خوب است که انسان بتواند از زنش بخواهد چادرش را سر کند و بهمه بفهماند شوهرش ازین پس بسا و احتیاج دارد او را می گیرد ، می برد روی زمین های شان .

عمو تراب مدتی راه رفت ، هیچ

نتوانست بفهمد چگونه بخانه ارباب رسید ، چه سان زمینه ها را بدنبال هم پیمود و سر از در بدرون برد .

ارباب و زنش رو در روی هم نشستند بودند پیر مرد با بدرون گذاشت ، به کنجی نشست و چشم به ارباب و زنش دوخت .

پره های بینی زن ارباب هر لحظه از فشار نفس کشیدن باز و بسته

میشد ، پیر مرد ریشش را با پنجه کشید بعد با رباب سلام گفت ، آنگاه نگاهش دو باره بزن ارباب برگشت ناگهان بیاد آورد که روزی با جبار . این زن را بوسیده . پیر مرد همچنان که بزن ارباب می نگریست احساس کرد که دهانش را در مستراحسی گذاشته است . وزن ارباب هر لحظه بقیه در صفحه ۵۹



لمبه شمه که نه

دکتور مجاور احمدزیار

درانگ لاردي و خار مه که نه؟
 بلادي واخلم چه له سترگو لومړي
 د بيلتانه د هم ماتي په تسلي
 لکه پتنگ دي د شياست په شغلو
 مخ خودي گلدي چه يو بل گلدي هم
 خواهي سپړزي په کتو کله نشي
 نظر دي و اچوم گريوان کښي شپکنه
 په سر غونډ من راواورمه که نه؟
 چه دوصال هره شيبه شي غزل
 داوي غوښتي او پوښتي د وړيا ره
 ووايه انور شه ووايه که نه ؟



د زلفو سودا

نوي جلوي

په بناړ خودي د حيا سر خسي غازه ده
 که غرور دي دنبا يست کړي لمبه ده
 که خوک خبر شي حقيقت تهښه به پوه شي
 دادم قصه دهر سړي قصه ده
 په دي ستر گو خند يد و تکوغلط نشي
 دزبه بانه خبر دار اوسي خزده ده
 خو سودا د زلفو لند گړ زما عمر
 دا قصه ديوي شپي نه ده او پده ده
 که عالم متغير هره لمحې وي
 خو آشنا د تا جفا هغه زده ده
 اوس خو غشي مسي د آه وتلسي نشي
 ستا په غم چه مسي دتن لينده کړه ده
 تمنا او ولسا خوښدي د ارمان دي
 خو پوه يي نا سکه بله سکه ده
 د حمزه پر پشا ني دي په زړه نکړي
 بس خو ته يي آيينه زلفي شا نه ده
 «حمزه»

تور وپښته چه په سپين مخ باندي پریشان کړي
 په تاتير يي ويا ورکه له جهان کړي
 په دوست عمر به هيچا ليد لي نه وي
 هغه چاري چه په ماتي هر زمان کړي
 ناکه شاکره راته مخ اوڅنډ دي يو دي
 نوي نوي جلوي ما ته په هرشان کړي
 تا چه پوري کړه وسمه په کړ وورو خو
 بيا به زير په دغو توره شپيدان کړي
 زه به تا پسي له سره نه هم تير شوم
 ته لاييا زما په مينه کښي گمان کړي
 چه مخالف مسي د حاله دخيل خان کړي
 سا قي را شه جام زميو په لاس را کړه
 مفرا له چه موښه و نيو له خلکو
 دا موښه پريږده ملک د سليمان کړي

(متراله)

د حسن سمندر

چه دي مخ په سلازي کړو په شتاب پت
 چه په گوډ نظر دي زړه له ما نه يو وږ
 ور ښکاره چه سپين غا ښو نه مي ديارشو
 زه پخپلي گناه پوه نه يم حيران يم
 چه زلفلسي ستا د سرو شونډو تاپ نشي
 چه دي وختدل په سرو شونډو و چمن کښي
 عبادت له مي په خوب کښي بنا را شه
 ستا د حسن سمندر کښي (نصير) ډوبشو
 لکه شني چه په ورځو کښي آفتاب پت
 او سينگو گل لرمه نشي لکه رباب پت
 له حيا نه گوهر خال که په در يا ب پت
 چه مي گو ري بتا مخ کړي په نقاب پت
 په حما نو کښي دي څکه مي نا ب پت
 مخ له شرمه کړو په پانو کښي گلاب پت
 چه نه وکښي په خوب کښي هم لواب پت
 زر شه وي کا چه د زلفو په تنا ب پت
 نصراله «نصر»



مشکيني زلفي

څکه نلري پروا بتان د مشکو
 هر گمند لري د زلفو کان د مشکو
 چه يي دلته باد په زلفو برابري
 په ختن کښي شي قيمت ارزان د مشکو
 که او رنه وي جدابي داهو چشمو
 نه به و هسي تور شوي خان د مشکو
 زلزله ديار د خط د راتلو گوره
 نړوي مي په تندي آسمان د مشکو
 چه ورځ دياردخط ورباندي راشي
 وروي مي پر ليمو باران د مشکو
 وايي خط نشو نمکاندي په مخ کښي
 که پنځمکه بخي دلور ، کاروان د مشکو
 چه له غمه يي دخط سره گريوان کړم
 شي مي ډک لکه ناله گريوان د مشکو
 داد تر کو د مشکينو زلفو تور دي
 چه وگړي پري کوي گمان د مشکو
 زاشرف د عاشقي نه دي نور چه دي
 وايي خط نشونمکاندي په مخ کښي
 «حميد»

دميني تلوار

که هينش دملامت کاني په سر خورم
 غم مي نشته چه په نور يي ددلبخورم
 که دسيو دکوزي اوبه يي موسم
 زه به وایم چه به نن آب گوگر خورم
 لکه بساد په ترگس ولگي تازه شي
 درقيب خپسره هسي په بصر خورم
 زه به لاوتره تلوار کړم لکه تپري
 که تل ستا له لاسه توره ياختر خورم
 که په شاخ يي ډول ډول ميوي خانگي
 لابه کله دوصال دولسي سر خورم
 تاويل خوشحاله چوپښه خوله مي واخله
 زه طوطي يم جفا وکړم بيا شکرخورم
 «خوشحال خټک»

لکه جفا هسي وفاي

هسي نه چه زما يار واه جفا کا
 صد چندان لکه جفا هسي وفاکا
 لکه زه چه پخبل يار باندي مين يم
 پويه سله هومره يار مينه په ما کا
 زه به يوي په احسان دي نه په جور
 مجنون څکه په ليلي پسي زها کا
 درست جهان دخوږويانو لار بردادي
 نه يوازي دغه نازيه ما او تا کا
 نه به موري رحمن په څه شکل هغه مخ ته
 فرشتي چه يي دحسن تماشا کا
 «رحمن بابا»

اي ښځي

اي ښځي ، سا جوړښت يوازي دخداي
 له طرفه دي
 دد نيا پوهان ستا په غير کښي روزل
 شويدي ددنيا هنرمندان هم په تا کښي
 ډير دي .
 داستا وجددي چه ددنيا مجسمه جوړوونکو
 او نقاشانو ستا په تندي کښي خپلي
 جاري لتوي .
 شعر تا ته کالي اغوندي او ددي کا ليو
 دخيال پکران دسرو زرو دسپڼسو څخه
 او بدل شويدي .
 ستو نه خپل مر غلري تا ته وړاند ي
 کوي او کانونه خپلي دسرو زرو پتسي
 ذخيري تا ته د بخشش په تو گه درکوي .
 دښو گلونه ستا په اميد غوږ يري .
 داپول د رسول په شان ستا دسينگار
 دپاره دي .
 په همد ي وخت کښي زړو نه ستا دپاره
 خلا صيري .
 ستا ټول وجود ښځه نه ده ستا وجود
 نيم ښځه او نيم خيال ..
 ته دکور مير منه يي .
 ته دکور ښايست يي
 ته دکور گل يي
 ته دکل په شان يي
 ته دبويولو دپاره يي
 زما په نژد او زما دخيال تو په نژد ډيره
 ښکلي ښکاري .
 زما ادبي شعرو نه ستا دپاره دي .
 داستا غير لويه خانگو ده .
 ستا په غير کښي ددنيا پوهان روزل
 شوي او دنيا ته يي وړاندي کوي .

دهانمندان خارمساز

حبیبه عسکر طفل چهار مش را بدنیآ آر



در عکس حبیبه عسکر با استاد بیستدرگمی خوس دیده میشود

تخصیل است .
یک منبع مدیریت هنر و ادبیات رادیو
افغانیستان گفت :
قرار بود که حبیبه عسکر در نمایشنامه
«مرغ زپرنه» که توسط مهدی شنا ادایت و نگارش
یافته و از طرف افغان ننداری عنقریب بروی
سنتز میاید سهم خودش را ایفاء نماید ..
با اکنون که طفلی بدنیآ آورده . بنا بران
نقش او را هنرمند دیگری بازی خواهد کرد.

حبیبه عسکر که عمریست متحن یک
هنر مند خوب و مثله پر استعداد چه در
محیط تیاتر و چه در داستاها و درانه های
رادیویی نقش های پرازنده و مهمی را بازی
میکند اکنون دیگر چهار طفل دارد . دودختر
و دو پسر . بزرگترین طفل او دختر است که
ده سال داشته به صریف سوم مکتب مصروف

پیت شو

چندی قبل به افتخار استقرار نظام نوین
در کشور ، برای اولین مرتبه انگلستان
محصیلین با استعداد زور نالیزم پوهنخی
ادبیات و علوم بشری عروسک های بیجان را
به حرکت در آورد . عروسک ها رقصیدند در
نمایشنامه ها سهم گرفتند و تما شا چیا ن
را به سروروا داشتند .

داکتر حفیظ الله سحر استاد دیپارنمنت
زورنالیزم پوهنخی ادبیات که نما یش
«پیت شو» به حیت کار عملی مضمون ملا همه
که وی آنرا تدریس ور هنمایی میکند
در بیانیه خود راجع به تاریخ پیتو
نمایشات «پیت شو» در جهان معلومات داده
و در ضمن یاد آور شد که درین نمایش
برای اولین مرتبه تلو یزیون مستقیم نیز
نمایش داده خواهد شد .

در نمایش «پیت شو» که محتوی دو
پارچه تمثیلی بود که عنوان های «لا فوگ»
نوشته شافللی جلال نورانی و «خبرنگار»
بقیه در صفحه ۶۱

محصیلین صنف سوم زورنالیزم امسال فعال ترانه
نسبت بسالهای گذشته به نظر میرسند آنها به
رهنمای دکتور حفیظ الله استاد تکیشن
گروهی را بنام ستاره سحر تشکیل داده اند
که تا حال سه باره نمایش پیت شو
پرداخته اند .

سومین نمایش آنها روی سنج ادیتوریم
پوهنتون بر گزار شد که فوق العاده مورد
دلچسپی قرار گرفت اگر از حق نکذریسم
این نمایش که توسط محصلان گروه ستاره سحر
اجرا گردید خیلی دلچسپ و امیدوار کننده
بود بیاعلی اسد و جان آقا خیر خوا
اناسیری کنسرت پیت شو را بمهد
داشتند و در اجرای نمایش هم سهم گرفته
بودند آنها خیلی در کار خود موفق بودند.
بعلت محدودیت صفحات را پور مفصل
این نمایش را نتوا نستیم به نشر برسانیم
بنا برآن خلاصه راپوری را که بیاعلی
اسدالله شعور تهیه نموده بود خدمت
خوانندگان عزیز مجله ژوندون تقدیم می
کنیم .



هنرمند . ۳۲ پونده



لوجینا تورینا

لوجینا تورینا ۲۷ ساله خواننده و هنر
مند روی سنیت ایتالوی بانام وزنی که
دارد . وقتش را وقف هنر کرده است این خانم
۳۲ پونده بصفت یک ملکه نقش اول را در
سه تفنگدار به عهده گرفته است و تازه در
محیط شهرت قیم گذاشته . لوجینا تورینا
میگوید وقتش موزیک نرم نواخته میشود هیچکس بمن
توجه نداشت در حالیکه جهان سینما و فلم
پردازی به بدن پسر گوشت من چه ارزشی
قابل است . پنجمین فلمی است که
لوجینا تورینا در آن حصه گرفته است اگر
چه نقشهای اول او همیشه درجه دوم بوده
اما هر قدر که لوجینا در نقش های خود
پیش میرود به اهمیت نقش هایش نیز افزوده
میشود .

بیاعلی مدیر مجله ژوندون .

در شماره ۲۴ و ۲۵ مجله محترم ژوندون در صفحه هنرمندان خیرساز بیاعلی
محمد اکبر تخلص اینجانب را در پهلوی نام خویش نگاشته است چون در تخلص «روشن» سابقه
بیست ساله مطبوعاتی دارم از مشار ایسه خواهش میکنم تخلص دیگری انتخاب نمایند
در غیر آن قدامت خویش را ثابت سازند تا اینجانب از تخلص خودم صرف نظر کنم .
«ضیاء روشن»

صحنه بی از نمایش گدیها در ادیتوریم پوهنتون

تسخیر ناپذیر

ترجمه ولی لطیفی بخش چهارم

من درست يك ساعت است که منتظر تو هستم . فکر کردم که تو نخواهی آمد . امروز خانه ما ترو . پیر مرد . - کدام پیر ؟ - بی یو گاون . معلم که انیت میخواست با او ازدواج کند . قلب هانس از خوشی به شدت تکان خورد . این است موفقیت ! حالی او به آرزوی خود میرسد . - او بسیار متاثر است ؟ - اوگر چه نمیکند . من خواستم او را دلدار ی بدهم ولی سخت سرم فریادزد . اگر تو مقابل چشمها یش ظاهر شوی . ممکن کارد رابا تو آشنا سازد . - من گنهگار نیستم که او مرد . شما چگو نه مطلع شدید . - دوست او که از بازداشتگاه فرار کرده و از راه سویس خود را به فرانسه رسانده است به انیت نامه فرستاد که امروز صبح رسید .

و کینه توز بود . انیت هیچ گاه با هانس صحبت نمی کرد و گاهی اگر ضرورت می افتاد تنها سوال او را جواب میداد . و با یا فتن کوچک تر بین امکانیت از اطاق فرار کرده و به اطاق با لای پناه میبرد . وقتی در منزل بالا سر دی هوا غیر قابل تحمل شد انیت به آشپزخانه پایین شده و نزدیک بخاری مینشست و بدون کمترین توجه به هانس خود رابا بافت یا خواندن کتابی مصروف میداشت مانند اینکه هانس اصلا وجود ندارد . انیت چاق و خوشگل شده و رخسار هایش گلگون شده بود . چشمهای هانس او را زیبا تر میدید . نزدیکی مادر شدن به انیت يك نوع ارزش مخصوصی داده بود . هانس وقتی به طرف انیت نگاه میکرد . روحش پر از شادی میشد . در یکی از روزها وقتی هانس به طرف مزرعه نزدیک میشد دید که مادر م پیر به دست تکان داده و به استقبال او میاید تا هانس را متوقف سازد هانس به شدت برک زد .

اذیت نمی کرد . روز نامه های المانی خبر میدادند که انگلستان بعد از پرواز های قوای هوایی المان بکلی خراب شده و مردم را وحشت فرا گرفته است . تحت البحر پهای المانی ده ها ناو های جنگی انگلستان را غرق کرده است . انگلیستان گرسنگی میکشد . تغییرات بزرگ نزدیک می شود . تا تابستان همه چیز تمام میشود و المانی ها آقای جهان می شوند . هانس به پدر و مادرش نوشت که آمادگی میکیرد تا با یک دختر فرانسوی ازدواج کند و در عوض يك مزرعه عالی دریافت خواهد کرد . هانس به برادر خود پیشنهاد کرد تا پول قرض کرده و زمین های قسمت او را بخرد تا او در فرانسه پهلو ی مزرعه زمین خریده و مزرعه را و سعت بخشد بعد از جنگ و به قیمت امروزی زمین را بسیار ارزان میتوان خرید . هانس با پیر مرد بالای مزرعه گشت و گذار کرده و پلانهای خود را با او در میان گذاشت . پیر مرد به آرامی به حرف های او گوش میداد . باید آلات و ابزار کار را تجدید کرد . او مانند يك المانی امتیازاتی بدست خواهد آورد . تراکتور کهنه شد و دو تراکتور عالی و جدید از آلمان با سمان فالتوی آن خواهد آورد . برای اینکه خوب حاصل بد مد باید جدیدترین متد ها را بکار برد .

مادر م پیر به بعد ها برای هانس قصه کرد که شوهرش او را بسیار کاری و فهمیده میداند .

حالا مادر م پیر به هانس را به بسیار خوشی پذیرفته و همیشه اصرار میکرد که هانس باید هر یکشنبه را با آنها غذا بخورد . مادر م پیر به بالای هانس اسم فرانسوی گذاشته و او را ژان صدا میزد . هانس با طیب خاطر او را در کار های خانه کمک میکرد .

انیت نمی توانست کار های سنگین را انجام بدهد و برای فارم آدمی که همیشه آماده کمک باشد بسیار مفید و ضروری بود . انیت مانند همیشه تسخیر ناپذیر

تا زمانی که او را آزاد کنند طفل تولید خواهد شد . و این موضوع شاید روابط انیت را تغییر بدهد . - آه زن مگر درك میشود ؟ - در دهکده آنها زنی طوری عاشق شوهرش بود که همه او را دوست میدادند و بعد از آن که زن طفلی بدنیا آورد حتی نمیتوانست که بطرف شوهرش نگاه کند . کی میفهمید . شاید با انیت هم به همین شکل ، تنها برعکس آن اتفاق بیفتد . حالی که هانس پیشنهاد ازدواج رابه انیت کرده باید او بفهمد که هانس انسانی با وجدانی است .

وقتیکه بالای چوکی نشسته و سر را عقب انداخته بود دخدا ی من چه چهره تکان دهنده و تاثیر انگیز داشت . وجه قشنگ حرف میزد حتی هنر پیشه روی من نمیتوانست از این بهتر مطالب خود را بیان کند بلی باید اعتراف کرد که فرانسوی ها صحبت کردن را یاد دارند . انیت بدون شبه عاقل است شنیدن انیت حتی وقتیکه با کلمات زهر آگین طعنه میزند ، باز هم لذت بخش است . درجه تحصیلات هانس بد نیست . اما ارزشش انگشت کوچک را هم ندارد .

انیت با فرهنگ است و این حقیقتی است که نمیتواند از آن انکار کرد . هانس با آواز بلند در حالیکه بادو چرخه خود در حرکت بود گفت ! انیت خودش راجع به هانس میگفت که رساء قوی و خوش شکل است .

آیا تمام اینها برای انیت نمی تواند ارزشی داشته باشد ؟

در همین جا غیبش بزندانگر موهای مجعد و روشن و چشمهای آسمانی اش بالای انیت هیچ تاثیری نگذاشته باشد ؟

هانس زیر لب خندید . وقت حوصله نجات دهنده است و طبیعت کار خودش را میکند .

هفته ها یکی بعد از دیگری میگذشت قومانندان فرقه در سوا سون آدم مسن ولی خرده گیر نبود .

با فم اینکجه انتظار عساکر را در بائیز میکشید . با کار زیاد آنها را



زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دودختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلانشهنادی هنگام سفر توسط مامایش ناصر بقتل میرسد. آمنه دختر کوچک پس از مدتی از خانه پدری میگریزد و دوباره بشهر، بخانه مامور مرکز که سابقاً آنجا کار میکرد پناهنده میشود تصمیم میگیرد از آنجنیر جوانی که خواهرش را بدان سر نوشت شوم گشاده انتقام بکشد و برای همین منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را با وی بر هم میزند و خود در خانه فامیل نروتمندی بحیث خدمه استخدام میگرد و سرانجام پس از تپش و تلاش موفق میگردد بمنزل آنجنیر مذکور راه بیابد و بحیث خدمتگذار استخدام گردد.

آمنه شبانورد

میخواست تا عشقش را بپذیرم و به لذات و گناه عشقش بکشانم، اما چون دید از قبول خواهشش امتناع می ورزم و از پذیرفتن عشقش انکار مینمایم و سخت اظهار تنفر میکنم، از عشق و لذات و گناه آن منصرف گردیدم و فقط بخودم آویختم و اکنون میخواهد بر من چیره گردد و پیروز مندانه خواسته های خویش را تحمیل نماید.

آقایم حالا آرزو ندارد تا برایش لذت و گناه عشق ببخشم، فقط میخواهد به تمکین و تسلیم وادارم سازد، میخواهد پیروز شود نه بر خوردار از نعمت و لذت. که میداندا شاید او میخواهد تا تحقق پیروزی و تامین موفقیت خویش در بقیه در صفحه ۵۵

وزیباتر از وی را بدام افکنند. آخر تعداد دخترها که کم نیست و او میتواند بهر طوری که بخواهد بهر کیفیتی که آرزو داشته باشد آنها را در دسترس خود قرار دهد. چه کاری ساده تر از این خواهد بود که وی باغبان خویش را نزد زنبوبه و یا امثال زنبوبه بفرستد و پس از ساعتی چند چندین دختر را در اختیار داشته باشد و از میان آنها بهترین شانرا برگزیند. تعداد دخترانی که بعضاً مانند من از دهکده هاسرا زیر شده اند و در داخل شهر ب جستجوی کار میگردند، چقدر زیاد است. ولی نفس انسان هم ضعیف و ناتوان است و هم نیرومند و قوی. آقایم نخست بمن روی آورد و همانطوریکه از دیگران آرزو داشت از من نیز

چقدر توانا و نیرومند ندانم بسا بیالهی جای، ظرف میوه و سلام گرم نزدش میروم، اما گویی چیزی را نمی بینم، مطلبی را احساس نمیکنم و بمفهوم بی نیبیرم و آنگاه با قلبی از رضا مندی آکنده از هراس بیرون میشوم!

با چنین وضعی هم از خود راضی بودم و هم خشمگین بر خود. از تطمیع و اقناعی که بکار میبرد و از شیوه نزدیک شدن و دور شدن که یکی مورد استفاده ام بود، کاملاً رضایت داشتم و منظورم از آن این بود تا آنجوان را که خواهرم را بقتل رسانده بود آزار دهم. اما میدیدم با این حرکات خود با آتش بازی میکنم و میخواهم بدست خود شوری بر انگیزم و در گناه فروروم. تصور میکردم پیرامون خود فضایی از ذیلت ایجاد کرده ام و شب و روز در هوای مسموم کفنه آن بسر میبرم. چرا میخواهم اینهمه حيله و نیرنگ بکار بندم؟ چرا اینقدر از بی دسیسه و توطئه گام بر میدارم؟ چرا اینهمه اندیشه های گناه آلود بر مغز و قلبم هجوم آورده اند؟ همینکه صبح از خواب بر میخیزم در باره آن جوان می اندیشم تا چگونه فریبش دهم و روز روشن را بر سرش تیره و تار سازم و همینکه شب فرا رسد باز هم در باره آن جوان می اندیشم تا چگونه کو چکش سازم و آرامی شبش را بر هم زنم! اندیشه او طور مداوم و بلا انقطاع دماغم را اشغال نموده، گاهی با دلسوزی و ترحم و گاهی با قساوت و سنگدلی در باره او فکر میکنم...

اقامت در آن خانه یکی دوروز طول کشید. آقایم بعد از آنکه از بیرون بمنزل بر میگشت، با اصرار و الحاح خنده آوری مرا بسوی خود فرا میخواند. این وضع مضحك و تائر آور موقف هر مردی را بر هم میزند، او را در عین زمان نیرومند چون شیر و ناتوان چون موش، توانا چون آقا و ناتوان چون بنده جلوه میدهد و کلماتی بر زبانش جاری میسازد که هنگام تهدید و تخویف آمیخته با استرحام و هنگام استعکاف آمیخته با حيله و نیرنگ میباشد و بیوسته چنان مفاهیمی را افاده مینماید که با معانی ظاهری آن در تضاد است و مطالبی را میرساند که هرگز گوینده اراده نکرده است. چنین موقفی شخصی را در حالات متضاد قرار میدهد گاهی از چشمانش شرر خشم و کین می جهد و گاهی خوار و ذلیل بانکسار میگراید و چون پرستنده ای که در اطراف بت میچرخد و چون دزدی که درصدد یافتن مدخلی بداخل خانه است، در اطراف خواسته خود طواف میکند...

بلی! بدینسان با آقای خود قبل از آنکه از بستربرخیزد با چهره ای متبسم مقابل میشدم و بیالهی ای جای و یا مقداری میوه برایش تقدیم میداشتم. آقای من به کلتور انگلیسی زندگی میکرد. همینکه با طاقش گام میگذاشتم، چشمانش بسوی من دوخته میشدند و احساساتی متضاد و مفاهیمی سخت متناقض از آنها نمودار میگردد، عشق و خصومت امید و یا سس اطمینان و هراس زهد و هوس و دوری و نزدیکی از آنها بوضاحت خوانده میشد. من اینها را میدیدم و احساس میکردم و کاملاً به عمق آنها پی میبردم، اما زنان



حادثه در نیمه شب

- چیزی که من اینجا برای گفتنش آمده‌ام تا اندازه مشکل است که توسط کلمات بیان گردد. وبعد از کمی تا خیر دنباله سخنانش را گرفته و گفت:

- اما شرایط طوری گواهی میدهد که دو شیزه اپلیتون متوجه گردیده است که شما از بعضی جهات خاطر ویلسون را از رزده اید.

چشمان وحشی، آبی و خشمگین جوزف متوجه میگردد

جوزف گفت:

- من مطلب شما را خوب فهمیده توانستم خانم.

آوازش بر احساس و منعکس کننده نیت باطنی اش بود که تا اندازه زیاد مناسب آن موقعیت معلوم میگردد اما در لجه این لوی اش یک چیز اسرار آمیز

و پیچیده وجود داشت و طوری کلمات از دهانش بیرون میبرد که گویا هتربیشه روی سبزه در حال ایفای نقشی باشد و کلمات را از روی آن ارائه نماید.

لی گفت:

- وقتیکه مردم با عهد یگر کار میکنند مجبور هستند که با هم کار بیایند. آوازش در این لحظه اصمقا نه معلوم میگردد و در فضای آزاد آن محوطه میچید.

جواب گفت:

- من کارم را انجام میدهم خانم. لی جواب داده.

- درباره چگو تکی کارش اصلا کدام مخالفتی وجود ندارد. آقای بیگس هیچ چیز توقع ندارد فقط احترام.

جوزف پرسید:

پس اصل مشکل چیست جانم؟

لی گفت:



- دو شیزه اپلیتون از شما توقع دارد راهی را بیا بید که به نحوی از انحاء بتواند شما و ویلسون را با هم آشتی دهد. یک خانه نمی تواند بخوبی پیشرفت کند اگر در بین اعضای آن مخالفت های وجود داشته باشد.

جوزف بیلچه باغبانی اش را با بی میلی از یک دست بدست دیگر منتقل کرد و ستایش قوی بود. دستهای پر گفایتی بود اما طوری معلوم میگردد که دست های یک مرگارگر نباشد. ناخن هایش سالم و پاک بود. گف دستا نش صاف مینمود. لجه بخصوص عدم موافق بودن جسم و کارش طور معلوم میگردد که او در حال بازی کردن نقشی است.

نگاه های جوزف دوباره سوی لی سرا زیر گردید. چشمان خشمگین باخشم سوزند.

جوزف بخوشی جواب داد.

من کارم را انجام میدهم خانم.

لی با نفس سوختگی گفت:

- ما همه آنرا میدانیم اما ویلسون یک مرد سالخورده است. او از سالها میتمادی است که بدو شیزه اپلیتون خدمت می کند دو شیزه اپلیتون نمی خواهد که شما را از دست بدد اما دو شیزه اپلیتون ما را لک این تعمیر است و بر علاوه ویلسون از این کارها مجزا است.

او می خواهد که از طرف دیگران احترام قدر گردد.

و چنین ادامه داد.

- لطفا این طوری مرا نگاه نکنید. جوزف در حالیکه از چشمانش شعله های اسرار زبانه میکشید جواب داد.

- پس بطور می خواهید شما را نگاه کنم خانم؟

لی جواب داد.

- این طور نی و بر علاوه گوشش کنید که دیگر مرا خانم صدا نزنید.

جوزف گفت:

- پس از من می خواهد که شما را بکدام نام صدا بزنم خانم؟

لی گفت:

- باید گوشش کنید مرا دو شیزه صدا بزنید.

جوزف در حالیکه یکقدم سوی او بر میداشت گفت:

- بسیار خوب صحبت آنها بسر رسیده بود. لی خود را از زیر نگاه های شوربار جوزف ها تپنده و بگوشه رفت. در داخل قصر تا و قستی منتظر شد که سرخی رخسارش از آن برخوردار تولید گردیده بود رفع شود. بعد به اطاق انتظار رفته و از عدم موفقیت صحبتش با جوزف به عهه بزرگس اطلاع داد.

بعد از جر و بحث تقریبا بسپوده لی به اطافش رفته شاور گرفته و بعد لباس پوشیده تا بدین ترتیب برای سیری کردن بقیه روز پروگرامی دست و پا نماید همین که مقابل میز آرایش قرار گرفت و موهای طلایی اش را شانه زد نگاه شقرایی به منظره صبح اطاق نان خوری انداخت آنتی از شکست او خوشنود نبود و هیچکی ندانست که او هم از عدم موجودیت جوزف در قصر دو چار دلبره و پریشان خواهد گردید.

بهر صورت لی با دو شیزه تا مکتیس یک موافقه و اتحاد غیر مترقبه را شروع کرده بود.

دو شیزه تا مکتیس گفت:

شاید شما مجبور شوید به چیز های کدو شیزه اپلیتون میگویند گوش فرا دهید

دو شیزه اپلیتون. اگر، بالا خره آنها یعنی ویلسون و دو شیزه اپلیتون به این نتیجه برسند. ...

لی خندید:

- فکر میکنم که درین اطاق چندین دو شیزه اپلیتون وجود دارد. خوب بتر نیست که ازین به بعد مرا لی صدا بزنید دو شیزه تا مکتیس؟

دو شیزه تا مکتیس گفت:

- تشکر لی، من هم خیلی خوشخوادم شد اگر شما مرا ایزابل صدا بزنید.

لی گفت:

- بسیار خوب ایزابل.

آنتی گفت:

- باید با راه حلی برای جوزف پیدا کنیم. به هیچوجه به او اجازه نمیدهم که از این جا برود. او کارش را بخوبی انجام میدهد ویلسون به او ضرورت دارد.

آنتی صورتش را سوی ایزابل چرخ داده و گفت:

دو شیزه تا مکتیس، شاید من و شما روی بعضی از مسایل کار نمائیم. شما باید با نتایجی که در باره نمونه فطارت آهن بدست می آورید این جا بیایید.

- دو شیزه تا مکتیس، شاید من و شما انداخته و با نگاه های که از آن ترجمه و سر از می بیا رید کسی را بر انداز نمود. نگاه های او برای لی خسته کن و ابهام آمیز بود. دو شیزه تا مکتیس خود نویسی و کتابچه یاد داشتش را بر داشت لی سوی اطاق خود رهسپار گردید. در حالیکه لی بر سر مو را سر جایش می گذاشت تصمیم گرفت که از محل دلخواهش که در کنار چمن واقع گردیده بود در آنجا ساعات خوش دوره طفولیت را سپری کرده بود دیدن نماید. وقتیکه او به مشکلی رو برنگردید و همه جت و چیدش را در راه حل آن بکار می بست اما موفق به حل آن نمیگردید به محل آفتاب روی می آورد. این محل طوری معلوم می گردید که روی ابهام و پیچیدگیهای مشکل او روشنی انداخته و راه حل آن را واضح و روشن میسازد.

لی در نزدیک دروازه ورودی قرارداداشت که ناگهان آوازی را شنید که او را بنام صدا می زد. رخسار او چرخنده و مرد جوان و بلند با لایبی را مشا هده کرد که دارای موی خرمایی و چهره بشاش و فرخ بود. مرد مذکور گفت:

- لی، لی مرا بغاطر نمی آوری؟

لی گفت:

- چرا، این بریدلوروز است بریدلوروز لاریس برید گفت:

- البته، چه کسی دیگری میتواند باشد. برید لوروز دست او را گرفته و در گذشتن از چمن کمکش کرد. دست لی در دست برید لوروز تاهنگامیکه آندو یکجا روی چوکی که در پایین محل آفتابی واقع گردیده بود نشستند قرار داشت.

لی گفت:

سعادت زیادی است که از شما احوال ندارم و تمهیداتم کجا بودید.

برید لوروز گفت:

- آه اما من می دانستم که شما دو کجا بودید. شما دختر گشتگی بودید و میدانستم که تصمیم دارید زن مقبول و زیبای شوید. لی سوی او نظر دوخت. به چیزی که میدید ایمان نداشت در آنجا مرد جذابی بقیه در صفحه ۵۸

محمد علی کلی انتقام گرفت

- کلی قهرمان پیشین سنگین وزن بوکس کن نورتون را شکست داد.
- وی پس از این پیروزی برای همیشه بارینگ و دستکش خداحافظی کرد.
- نورتون در آرزوی رسیدن بمقام قهرمانی جهانی بود ولی...

محمد علی کلی، قهرمان معروف سابق سنگین وزن بوکس جهان، حریف خویش کن نورتون را به سختی شکست داد و بدینمنوال از رقیبی که پنج ماه پیش او را با «نمره» مغلوب کرده و فکش را آسیب زده بود، انتقام گرفت.

تماشاچی در ستادیوم ورزشی مذکور حضور داشتند و میلیونها تماشاچی دیگر در ۳۴ کشور از طریق تلویزیون و اقمار مصنوعی مخابراتی ناظر این آخرین مظفریت «پر شورترین قهرمان بوکس چند سال اخیر» بودند.



محمد علی، صبح روز چهارشنبه گذشته (۲۱ سنبله) بوقت افغانستان (نیمه شب سه شنبه بوقت محلی) در ستادیوم بزرگ اینگلو و د (کالیفرنیا ایضاً متحده امریکا) در حالی برای دو مین بار باکن نورتون رو برو شد که ده هزار نفر گذشتگان و نورتون در این مسابقه پنج کیلو از وزن خود کاسته بود، به شیوه همیشگی خویش، مسابقه انتقامی را با «رقص پای» معروف خود آغاز کرد و حریف را از همان لحظات اول تحت فشار شدید قرار داد.



اما طوریکه گفته شد، محمد علی هرگز باو مجال نداد که زمینه مرتفع قهرمانی را ببیماید و بدینمنوال یکی از بهترین مسابقات بوکس جهانی باظفر کلی پایان یافت.



در روند ششم، دست راست محمد علی بعلت ضربه شدیدی که بر نورتون نواخته بود آسیب دید و این آسیب بحدی شدید و کاری بود که محمد علی در پایان مسابقه به شفاخانه اعزام و بستری گردید و طوری که اطبای شفاخانه گفته اند، آسیب دیدگی دست محمد علی، شکستگی است.

محمد علی کلی که در اکثر لحظات وروند های مسابقات برکن نورتون پیشی داشت، در پایان باساس نمره پیروز شد و کلی بلا فاصله از پایان مسابقه اعلام کرد که دیگر قصد مبارزه با هیچ بوکسری را ندارد و برای همیشه از رینگ کناره گیری میکند.

این مسابقه آخری و انتقامی محمد علی در واقع چهل و چهارمین مسابقه بوکس اوست که مجموعاً چهل و دو بار پیروز و دو مرتبه شکست کرده است.

محمد علی که دو روز پیش از انجام مسابقات اینگلوود بوسیله دستگاه سنجشی وزن در انگلوود کالیفرنیا خود را وزن کرد و ۲۱۲ پوند سنگینی داشت به خبر نگاران گفت:

«در بهترین شرایط جسمی هستم و امید وارم بر حریف پیروز شوم.»

کن نورتون که ۲۸ سال داشته و هنگام مسابقه دارای ۲۰۵ پوند وزن بود در يك مصاحبه گفته بود که:

«هدف من کسب عنوان قهرمانی جهان و شکست «جورج فور من» است.»

وی در این مصاحبه خویش به شدت تاکید کرد که صد در صد به پیروزی خود امیدوار است.

قرح معده

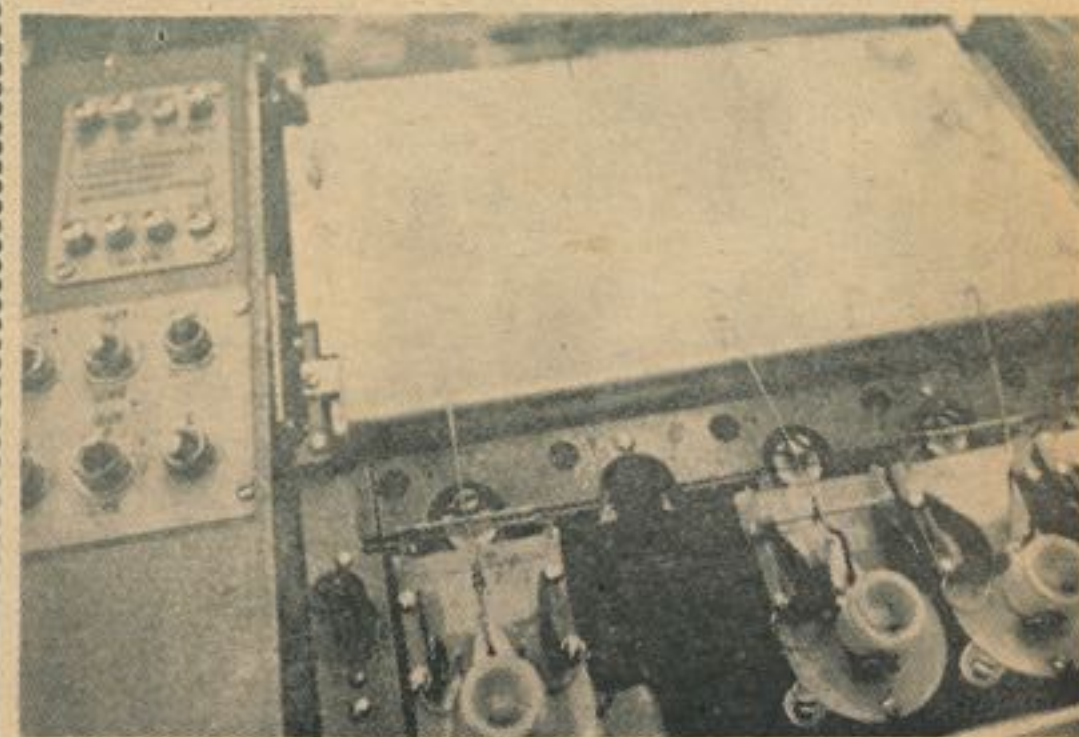
احصائیه مو سسه صحتی جهان نشان می دهد که قرح معده در تمام کشورها بعد از امراض قلبی در درجه دوم قرار میگیرد. برای سال های متمادی دانشمندان این

حادثه غم بار را فقط با تاسف می دیدند. یکی از عمده ترین مشکل بر خورد با این تکلیف طبی بود زیرا تا جوری مذکور به دنبال خود امراض دیگر را می آورد که ضرر شدیدی به صحت انسان وارد میگرد. در بسیاری موارد مریضی جز رفتن بروی میز جراحی چاره نداشت.

برای این منظور پروگرام وسیعی روی دست گرفته شد و در اثر آن تکنیک ها و متود های جدید بمیان آمد. یکی از جمله این روش ها مطالعه شیوه تر اوش معده بود.

قبل از آن برای شناخت بهتر محتویات معده و تحلیل کیمیای آن از آله کار می گرفتند. این آله تا اندازه مقدار اسیدی بودن معده را معین میکرد و لی اجازه نمی داد که تحلیل کامل وقاطع از وضع معده صورت بگیرد.

آله جدید دارای کانال های متعدد است می تواند معلومات زیادی در



در بسیاری کشور های رشد یافته قرح معده بیک مشکل ملی بدل شده بود زیرا تداوی آن پول هنگفتی را لازم داشت.

در اتحاد شوروی در هر سال ۶۰۰۰۰ عملیات قرح معده صورت میگیرد. و جراحان از شیوه عمل

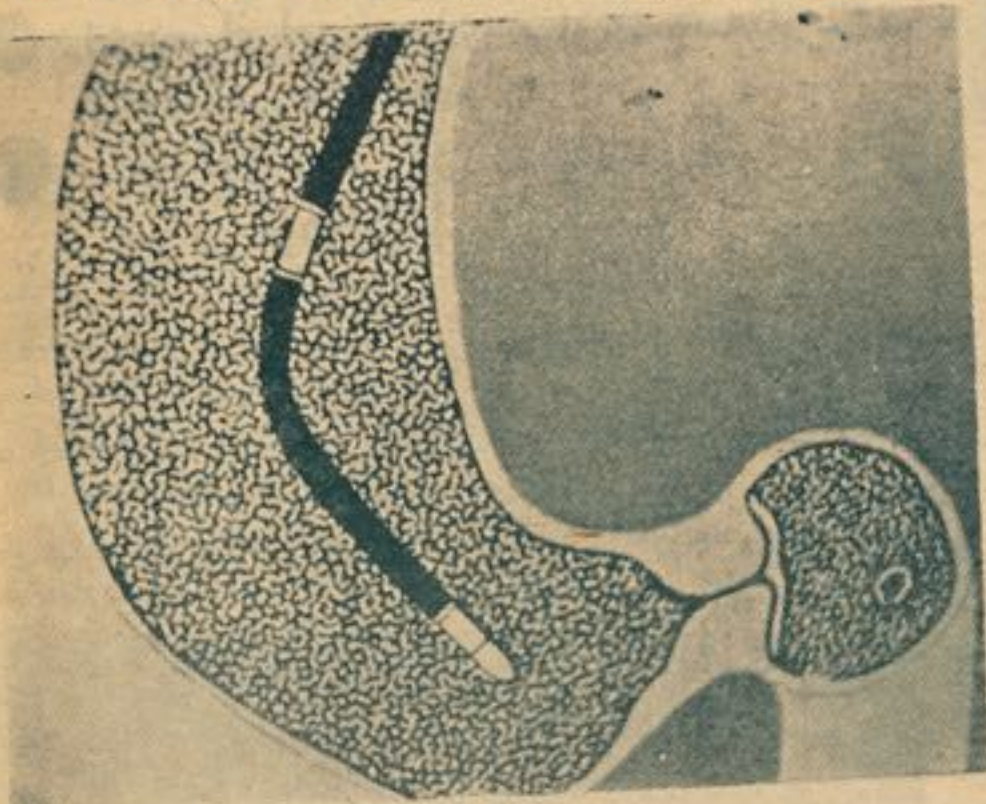
قرح معده هیچگونه رضایتی نداشتند زیرا از هر صد نفر که تحت عملیات قرار می گرفتند ۱۰ تا ۱۵ نفر آن نا آرامی های پس از جراحی می داشتند.

مورد پروسه های حیاتی معده بدست بدهد. این معلومات به صورت خود بخود ثبت شده و منحنی آن بدست می آید. حتی در این مورد میتوان معلومات خاصی در مورد تراوش معده بدست آورد. این مطالعات می تواند بزودی طبیب را به ژرفنای علل قرح معده رهنمونی نماید.

به این ترتیب بزودی می توان به این مشکل بزرگ فایق آمد.

اخبار علمی

حفظ ثروت های جیبیل بایکسال اموال یک نوشع ماهی است که در دریاچه بزرگ سایبر یا یعنی بایکال یافت میشود. ولی بزودی کشف



شد که نسل این ماهی اکنون در حال انقراض است. اکنون دستگاه بزرگ نگهداشت ماهی بروی دریای سنگاکه به جیبیل بایکال می ریزد تعمیر شده که دارای ۵۰۰ میلیون تخم این ماهی می باشد. بعد از اینکه ساختمان آن بکلی بپایان رسید سعی میشود تا مقدار بیشتر تخم ماهی را برای تکثیر به آنجا بفرستند به این ترتیب میتوان از انقراض و نابودی این نسل ماهی در دریاچه بایکال جلوگیری بعمل آید. از طرف دیگر دستور داده شده تا در مقدر شکار و صید ماهی نیز کاهشی بعمل آید تا از این راه هم بتوان بر ابقا نسل ماهی خوش مزه افزود.

برمه سبک ولی قوی



اکنون برمه دستی در پو لیتخنیک قزاقستان ساخته شده که در برابر آن سنگ خارای کوه های تیان شان هم نمی تواند مقاومت و ایستادگی نماید.

محل استفاده این برمه بیشتر در کوهستانهای است که دارای سنگ سخت میباشد تا به این وسیله کوهنوردان بتوانند راه پایی در دل کوه های شامخ پیدا کنند. کار اصلی توسط شعله سوپر سونیک

انجام میگیرد که قادر است فولاد را ذوب نماید. با این شیوه میتوان جای پایه های به عمق هزار متر ایجاد نمود که برای استحکام آن ها نقش اساسی دارد.

هم چنان توسط این آله می توان مواد سخت دیگر را نیز قطع کرد.

چگونه میتوان از ادرار نمودن اطفال هنگام شب جلو گیری کرد؟

اکثر اتفاق می افتد که اطفال به سنین مختلف هنگام شب در بستر شان ادرار مینمایند به این حالت انوریزی میگویند .

اگر تعریف کنیم انوریزی عبارت از ادرار نمودن بصورت فعال و ماکمل و در عین زمان بدون اختیار اکثرا در حالت اصطجاج خواب میباشد بعضی اوقات مفکوره فامیلی بودن مرض تشبیت میگردد مثلا زیاد دیده شده است که دریک فامیل ممکن است همه اطفال ویا چند طفل به این عمل مصاب باشند و یا امکان آن موجود است که دریک فامیل اطفالیکه متعاقب یکدیگر بدنیا میآیند هر کدام بالتوبه مصاب باین حالت باشند .

از این سبب گفته میشود که موضوع یا نیوی میباشد و یا در فامیل هائیکه مصاب با اختلالات روحی هستند این عمل بمشاهده میرسد. فلپذا گفته میتو نسیم اشخا صیکه مصاب این عمل هستند دچار این حالت روحی میشوند از نظر کثرت وقایع گفته میتوانیم که تقریبا پنج الی پانزده فیصد اطفال مصاب به این عمل میباشد البته نزد پسر ها نسبت به دختر ها زیادتر دیده میشود . وقوع حالت متفاوت است بعضی از اطفال مرتبا هر شب در بستر ادرار مینمایند و معدودی هم شب در میان ویاچند شب بعد به این عمل مواجه میشوند به همه حال این امر عملی است نا مناسب و از نظر سایکولوژی تأثیر ناگوار بالای کرکتر و سنجیه شخص بجا میگذازد . این گونه اطفال رویا های آب و آتش را زیاد می بینند . انعکاس این عمل به روحیه طفل بدرجات مختلف متفاوت است بعضی ها آنرا خوب تحمل میکنند و برخی از آن رنج میکشند و خجلت بار معلوم میشوند .

برادری که باو اجحاف شده است بحالت طبیعی باز نمیگردد . بدینسان و بشیوه های مشابه انستیتوت تحقیق و آموزش خرد سالان در کودکستان نامبرده ، بقیه در صفحه ۶۱

امکان تعویض او عیه کوچک با او عیه پلاستیکی جدید

اخیرا در یکی از شفاخانه های ایالات متحده امریکا محققین و دانشمندان به کمک یک شرکت تأیر سازی امریکا موفق به ساختن او عیه کوچک (شرائین وورید های خرد) بصورت مصنوعی شده اند .

دانشمندان بعد از تجارب چهار و نیم ماهه در سنگ هامیدوار شدند که یک تیپ جدید او عیه دموی ساخت بشر میتواند جانشین او عیه کوچک در وجود انسان گردد برای حل این مطلب پرابلم عمده نزد اطباء مسئله ای بود که چگونه میتوانند از علقه شدن خون در داخل او عیه مصنوعی جلو گیری کنند با آنها میتوانستند خاصیت کاملا مشابه او عیه مصنوعی را با او عیه طبیعی بوجود میاورند او عیه جدید دارای بافت مخملی که توسط پولیستیریک رابر بیو الکتریک پوشیده شده است میباشد او عیه جدید دارای قطر و طول خیلی ها کوچک میباشد .

فرستنده در کمر بند

کودکان برای شنیدن

ضربان قلب آنها

دریک کودکستان جدید، دو برادر ۴ و ۳ ساله بر سر یک اسباب بازی دعوا میکنند و همینکه برادر بزرگتر آنها از چنگ برادر کوچکتر در می آورد ، به اشاره یک محقق که ادواتی با خود دارد ، مادرشان بسوی آنان میشتابد و بزور اسباب بازی را از برادر بزرگتر میگیرد و به برادر کوچکتر میدهد . در نتیجه این عمل مادر ، برادر بزرگتر دستخوش خشم و بر آشفتگی شدید می گردد . یک ساعت تمام ادواتی که در فاصله بیست متری این محل قرار داده شده اند نشان میدهند ، ضربان قلب

غذای گواراتری با ابی مشابه اب چشمه

مینی کار خانه تصفیه آب اخیرا در جمهوری اتحادی آلمان عرضه شده است و آب گوارا و صاف همچون بلور را در دسترس علاقمندان میگذازد . دستگاه مذکور عبارت از فیلتری است که در میله های خانگی یا بیکنیک قابل اتصال سریع و ساده به یک پایپ آب میباشد ، و البته به آسانی هم ازان قابل جدا شدن است . دستگاه پور و اتر بر بنیاد فنی ذغال فعال (ذغال فعال دارای خصوصیات کاتالیک است) کار میکند و آب پایپ را از کلورو دیگر مواد کیمیای زنگ و همچنین بوی نا مطبوع فارغ میسازد ، آبی که بدین نوع بدست می آید مشابه آب چشمه میباشد و جای و قهوه و دیگر اغذیه ای که در آن بخته شوند طعم بس گواراتری دارند تا آنکه با آب پایپ طبخ گردند ، غذای اطفال خوشمزه تر میشود و از هر نوع انفکسیون احتمالی جلوگیری مینماید ارزش دستگاه فیلتر مذکور که برای احتیاجات یک خانواده کافیست ، در حدود ۱۰ دویچه مارك تعیین شده است .

کیمیا در طبابت

صنایع طبی و انجنیری پولند مدتها میشود که ایجادگر مجتمع های بزرگ صنایع مواد کیمیای است که ارتباط و پیوند نزدیکی با پیشرفت های طبی دارد . ایجاد کار خانه های بزرگ تولید اسید سلفوریک یکی از مهمترین این اقدامات بحساب می آید . این کار خانه بزرگ و عظیم اکنون زیر ساختمان است . همچنان در نظر است تا کار خانه های همانندی در آلمان دموکراتیک ایجاد و پایه گذاری گردد . نمایندگی شعبه رم بری تجارت خارجی بنام پولمکس سعی می نماید تا رهبری شانزده کار خانه همانند رابعهده گرفته و راه تجارت خارجی را باز تر بسازد . این فابریکه که در پایان سال جاری به اتمام میرسد میتواند در تهیه ادویه و خدمات دیگر طبی نقش ارزنده بردوش بگیرد . در کار خانه یاد شده تهیه اسید سلفوریک با جدیدترین و مد رن ترین شیوه های دانش کنونی صورت میگیرد . جای شگفتی است که گرداندن همین کار خانه با عظمت بخاطر داشتن دستگاه های خودکار آن فقط ۲۷ نفر ضرورت دارد . به این ترتیب گام بزرگی بطرف بلند بردن خدمات طبی برداشته شده است .



حس خوش

در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختر بست که در شرکت عطر فروشی یک وکیل دعوی بنام زیو کار میکند وی اصرار دارد که کارش کسب کننده است و می گوید که ایستادن در پشت میز و بفروش رسانیدن عطر او را ذله ساخته است او بعد از اینکه از «زیو» جدا میشود بخانه رفته و هفته ای به یکی از همکارانش زنگ میزند و میگوید که کارش را با خودم قرارت کرده و گذشته هایش را بخاطر می آورد .
و اینک بقیه داستان



سر از فراد ایجاب شروع میکنم



مسلوبه لود... این دو بست و یک دماغ پیچیده نیست؟
این یک کار برایم شروع کرده، خودم قرارت



اینطور نشان بدهم تا این حرفها بگویم

مسلوبه لود تو بری دانه ای ساخته شده ای



بردم سر میزنم این عذری بست
بجفت تو به همسر که چکیت نشاء
می نمند

عجب بست که با سرودن این استعار
بوزن بست آورده ندی لواتی



نه، تو نمیتوانی، تو نباید کار کنی



ژوندون

زنان و دختران



غذای نامطلوب را چگونه میتوان گوارا ساخت

ترجمه: محمد حکیم ناهض

جدا کردن طفل شیر خوار

جرعه شیر توسط پیاله بخورانید . باید باین فکر نباشید که فوراً وبدون مقدمه طفل خود را که توسط بو تل شیر میدادید با پیاله شیر دهید . و باید از سنی که طفل هنوز بسیار خود رای نشده است وی را عادت دهید

و مقکوره ای برایش بدهید که شیر علاوه بر بوتل توسط پیاله هم بدهنش می آید . و اگر بگذارید که طفل ۹ یا ۱۰ ماهه شود ، احتمال می رود تا به خشم پیاله شیر را دور نماید و یا لاقبل ابراز بی اعتنائی نماید .

بهر است همه روزه از فارمول شیروی که بوسیله بو تل برایش می خوراندیم او نس در بین يك پیاله ویا گیلان کوی چک بیاندازید ممکن است در اوائل طفل چندان ابراز علاقه نکرده و در هر وقت از يك (جرعه) بیشتر نگیرد . هر گاه طفل از پستان مادر شیر می خورد ، خوب است تا مقدار نیم او نس شیر باستور ریزه را از بوتلی که بقیه در صفحه ۵۹

آمادگی برای جدا شدن : برای اینکه طفل شما به خوردن شیر به وسیله پیاله عادی شود بهتر این مفکوره اینست که وقتی طفل پنج ماهه می شود هر روزه او را يك يك



بخت و پز کباب حسینی



نیم کیلو گوشت بدو ناستخوان را گرفته ، رگ و ریشه های آنرا خارج سازید و به تکه های کوچک ریزه اش کنید . آب یکدانه پیاز را بروی گوشت بریزید و به عوض پیاز بقیه در صفحه ۷۵

یاد داشت های مفید !

- ۱- برای جدا کردن دو گیلان که با هم محکم گردیده باشد گیلان اولی را مملو از آب نمائید و گیلان دومی را در آب جوش قرار دهید .
 - ۲- برای پاک نمودن اطو تکه ایرا مرطوب نموده و در نمک بریزید بعد اطو را پاک کنید .
 - ۳- برای اینکه نمک در بین نمکدان مرطوب نگردد بین آن چنددانه برنج بندازید .
 - ۴- اگر میخواهید ماهی را تازه نگهدارید ظرفی را پر از آب نموده و یکقاشق سرکه در آن بریزید بعد ماهی را در آن قرار دهید .
 - ۵- برای از بین بردن بوی سیر ویا پیاز از دستتان ویا ظرف از سرکه استفاده کنید .
- بقیه در صفحه ۵۸

بعضا اتفاق می افتد که در روز های بخصوص مثلاً مهمانی شب عصر ویا چاشت موضوعی پیش می آید که شمارا کلاً عصبانی می سازد ، مثلاً غذا می سوزد ، شور می شود ویا امثال آن حادثاتی اتفاق می افتد ، درین صورت بجای آنکه عصبانیت نشان دهید و جار و جنجال کنید میتوانید ازین طریق پیروی کنید !

توانید بدست آورید . اگر روی کیک سوخت قسمت سوخته را به وسیله یک کارد با آرامی بردارید و به کیک مریبازید و رویش خلال خسته بادام و پسته بریزید ویا پودر دار چینی و شکر بپاشید . اگر سوپ یا آش شور شده است یکدانه کچالوی خام را بعد از پوست کردن و نصف نموده به آن اضافه



اگر غذا سوخت بلا فاصله ظرف آنرا عوض کنید مقدار غذای سوخته نشده را که در روی ظرف قرار دارد به ظرف دیگری بریزید اگر سوپ یا آش مختصری در تکه دیگ گرفت مقدار کمی بوره بآن بریزید زیرا بوره طعم آنرا بهتر می سازد و لی اگر غذا کاملاً سوخت چاره ای جز دور ریختن آن نیست که در آن صورت البته در صدد تهیه غذای تازه خواهید شد و با اندکی پول از رستوران ها غذای آماده شده می

کنید و ده دقیقه حرارتش دهید بعد کچالو را بیرون بیاورید . اینکار سبب می شود که مقدار زیاد نمک را کچالو از غذا جذب کند . نان های قاق شده را می توانید پس از مرطوب کردن با شیر برشته کنید البته خواهید دید که خوش طعم و قابل استفاده می شود . برای قیق کردن سوس های غلیظ مقداری آب به آن اضافه کنید و برای غلیظ کردن آنها از مقداری آرد برنج یا نخود می توانید استفاده کنید .



رمز زنا شوهری

زن و علاقمندی اش به خانواده

زیرا امروز دیگر وقت آن گذشته که زن را بنام های مختلف و غرض آلود اسیر چار چوب خانه و جا رو جنجال های فامیلی و فدای هوسرانی های خود سازند .
نیمی از جامعه را زن تشکیل میدهد. نیروی خستگی ناپذیر زن جامعه را بسوی رشد و تکامل سوق میدهد و او حق دارد در مسایلی

یکی از مسایلی عمده و مهمی که اصلی ترین رکن خو شبختی زندگی مشترک را تشکیل میدهد همانا اهمیت قابل شدن به زن و مقام ارزنده اوست.
زن کسیست که در طول تاریخ نوابغ عالم بشریت را در دامان پاک و بی آرایش خود پرورش داده و در حساس ترین و خطرناکترین لحظه زندگی یار و مددگار مرد بوده است .
همانطوریکه مرد بخود حق میدهد تا محیط خانواده سراسر مورد پسند و دلخواهش بوده و در ساحه فعالیت های حیاتی آزاد باشد به زن هم باید این حق داده شود.
زن هنگامیکه خانه پدر را به منظور تعیین سر نوشت جدید و ایجاد زندگی مشترک ترک میدهد آرزوی جز خوشبختی و زندگی آرام و بسی سرو صدا ندارد او میخواهد برای شوهر همسر واقعی و با وفا و برای فرزندانش مادر مهربان و فهمیده باشد تا در آینده فرزندان با درک



اگر زن نمی بود ، زندگی هم مفهومی نمی داشت. از آن رو زن را زینت زندگی گفته اند ؟

دو نمونه از لباسهای که تازه برای شما انتخاب کرده ایم .



دخترانانو

ژوندون

از دنيای



هلن بر لين شرق

هانس او لیوا ها گن نو یسند ؤ سناریوی فیلم از جمهو ریت دیمو کرا تیک آلمان مدعی شده که در ظرف دو سال آینده از «انجلیکا دو مروزه» بهترین بریزیت بارزو بسا زد که در دنیا ممکن است وجود نداشته باشد چنانچه بریزیت باردونی که نسل جوان جمهوریت دیمو کراتیک آلمان سر بد نبالش بگذراند. در نگاه اول چنان جلوه مینمود که این نیوت بوب با واقعیتها وفق ندهد دور سینۀ بریزیت بار دو ۹۱ سانتی متر ودور سینۀ «انجلیکا دو مروزه» در خردترین سینۀ بندجا میشود. باوصف این اولیوا ها گن

انجلیکا در ۳۲ سالگی نگاه انتقادی به آینه افکنده است

وبه این کارهم تن در نداد که من معلم شوم. بهر حال در طول این مدت فقط نان پختم، خیاطی کردم و رخت شستم دیگر هیچ. حالا که بعد از گذشت چندین سال بکابل آمدم چند تن از همصنفانم که شامیل بوختون هستند بدیدن من آمدند. را ستش بادیدن آنها نه تنها خوش بلکه متأثر هم شدم البته میدانید که تأثرم صرف بخاطر این بود که چرا حالا هم با آنها همصنف نیستم؟ البته این تعصب نیست و اگر تعصب هم فکرمش کنید جهت منفی ندارد به هر حال حالا که خودم همراه با پدر و مادرم بمرکز میباشم خواستم درد دل خود را از طریق این مجله به نشر سپرده و با استفاده از فرصت بمطالعه پدرم برسایم تا اگر شود دل سنگش نرم شده و نخواهد حیات یگانه دختر خود را که آرزویش فقط کسب علم است بیاد فنا بدهد همین.

ژوندون

در باره پرابلیم ها و مشکلات خود چگونیه باید

فکر کنیم؟

و فیصله هائیکه برین مبنا بمیان می آید در اکثر موارد نا درست و نامطلوب میباشد. مثلاً ممکن است برای ما و شما این اتفاق افتاده باشد که باری روی یک موضوع کوچک یک دوست نزدیک خود را رنجانیده باشیم یا باصطلاح در یک گپ گیر مانده باشیم که به خود موقع فکر کردن رانداده باشیم و ثمره تلخ عمل خود را چشیده باشیم.

بهر حال ما نباید از کسانی باشیم که امور زندگی ما بر اساس اعمال انعکاسی و یا از مون و خطا انجام گیرد. ما نباید همیشه به تصادف و اتفاق اتکا کنیم و باصطلاح شانس

خود را بیاز مائیم بلکه در امور زندگی و مسایل حیاتی باید همیشه از اشتباهات گذشته پند و عبرت بگیریم هر اشتباهی را که بعداً ملتفت آن می گردیم باید بدقت موشگافی کنیم و همه نقاط ضعف عمل انجام یافته خود را تحلیل و تجزیه کنیم بر علاوه ما باید بگوئیم این عادت را در خود پرورش دهیم که هر گاه به کاری دست میزنیم ذهن ما، مارا بیاد این گفته بیاورد که «تفکر پیش از عمل از ایجابات زندگی است».

بهمین صورت پیدا کردن راه حل بقیه در صفحه ۶۰



بناغلی مدیر محترم مجله و زین ژوندون!

دختری هستم که سال پیش دوره لیسه مکتب را بپایان رسانیدم. ازان تاریخ که تا اکنون یک سال و شش ماه سپری میشود در خانه میباشم و به اصطلاح دختر خانه هستم. در یکی از ولایت کشور بسر میبرم یعنی محل سکونت ماهمان جا ست و حالا طور مهمانی بمنزل یکی از دوستان ما بمرکز آمدم که با استفاده از نزدیکی مصافحه خواستم درد دل خود را طی نامه ای نوشته و بشما بفرستم تا اگر ممکن باشد آنرا نشر کنید.

سال پیش حینیکه از مکتب فارغ شدم فکر دوام تحصیل بمرکز زد و این فکر روز بروز در مخیله ام شکل جدیتری را بخود میگرفت تا اینکه روزی خواستم این موضوع را با والدین و سایر اعضای خانواده در

میان بگذارم و این کار را کردم. اما... همینکه از موضوع پدرم آگاه شد حرفهای عجیبی برایم زد پدرم گفت تو یک دختر هستی تحصیل بدردت نمی خورد تا همینجا که گذاشتم در سبخوانی منظورم ازین نبود که تو بعداً فاکولته بخوانی و پس از آن شامل کار شوی. فقط میخواستم با سواد شوی و پس من در حالیکه جداً به پدرم احترام قایل هستم فقط همینقدر برایش گفتم: پس ازین باسواد شدن چه سود.

پدرم در پاسخ همین یک جمله چند سلی محکم برویم حواله نموده و خانه را ترک گفت. مدتی ازین واقعه گذشت. نسبت به حسن نظر یک اداره مکتب بمن داداشت از من خواستند تا بچیت معلم یا ایشان همکاری نمایم با آگاه شدن ازین موضوع روح تازه ای در بدنم دیده فکر کردم با سر برآه شدن این کار اقلًا حاصل تحصیل دوازده ساله خود را میگردم و یا کم از کم از محیط فرهنگی بدور نی مانم اما... خدا انصاف بدهد پدرم را که باز هم به اصطلاح سرکش را بامن گرفته



جوانان



اسم - محمد فرید متعلم لیسه
حبیبیه صنف - ۱۲ درجه اول نمره
آرزو - میخواهد داکتر طب شود .



اسم - نورمحمد متعلم لیسه حبیبیه
صنف - یازده اول نمره
آرزو - میخواهد داکتر شود .

تصحیح ضروری

بناغلی نورمحمد که فوتویش در
صفحه جوانان ستون شاگردان ممتاز
شماره گذشته بچاپ رسیده بود
متعلم لیسه محمود طرزی میباشد

ایر لندی ، دو مروز سزا را اغوا
میکند، سیل تما شا چیان به طرف
تیا تر سرا زیر شد و بسیاری از مردم
حاضر بودند سر تا آخر درام روی
پای ایستاده تما شا کنند.
بطور دقیق تما شا چیان
میخواستند ببینند که در زیر لباس
توری نازک چه هنری نهفته میباشد.
خلاصه میتوان اذعان کرد که
انجلیکا دو مروزه علاوه از قدرت
اکت و تمثیل از زیبا یی
فراوان بر خوردار است. چنانچه
رژیسوران در المان شرقی متوجه
زیبایی و قدرت تمثیل انجلیکا بوده
در نظر دارند چنانچه در روز سال نو
۱۹۷۳ طی یک پروگرام تلو یزیونی
انجلیکا را معرفی کردند و یک قسمت
فلمی را نشان دادند که از روی ارمان
ایفی بر کیست تیو دور فونتانی بر
داشته شده است .



انجلیکا در یک نمایش تما و نی رقص
مارها را انجام میدهد

اندازه های مینی دو مروز از نظر
دور نداشت، چه جوانان آلمان شرقی
از سبزه های اندام او اطلاع داشتند
انجلیکا دو مروزه محبوب ترین
ستاره سینمای و هنر پیشه آلمان
در آلمان دیگر یعنی آلمان غربی
محسوب میشود .

هنگامی فلم انجلیکا دو مروزه
بنام پاول و پاون در برلین شرقی
به نمایش گذاشته شد، مستقبلین
فلم در برابر غرقه های تکت صف
بستند همینطور در نمایشهای
روی سیتی تیا تر هم انجلیکا دو مروزه
خریداران و هوا خواهان زیاد دارد.
وقتی در فلم تزارو کلثوپاترا نوشته
جورج پر نارد شاو در ابا تورگ

نامه های رسیده



نکته باشید .
شما از ما سوال نمودید که در شعر
گفتن استعداد دارم یا خیر؟ که در
پاسخ این سوال تان باید بگوئیم :
هر گاه شما با در نظر داشت
قواعد شعری پارچه شعری سروده
و بما ارسال نمائید، آنکاست که ما
گفته می توانیم که آیا شما در شعر
گفتن استعداد دارید یا خیر ؟

بناغلی احمد ضیا از هرات!

پارچه بی که شما بنام مخمس
برای ما فرستادید، مخمس نه بلکه
مثلث و یا بهتر بگویم مثلثات بود
که در چارچوب قواعد شعری تاکنون
مانند پارچه شما که شعرش
نامیدید قطعا دیده نشده .

اگر ذوق دارید شعر بگوئید لطفا
بعدا زین بمطالعه کتب شعری
ببر دازید و در ضمن خواندن
«عروض و قافیه» شرط حتمی است

پیغله سیما ... از شیر پور
نامه پر از لطف تان بد فتر مجله
رسید، احساس خوبی دارید که در
خور ستایش است .

فکر شده میتواند که کم و بیش
در چیز نوشتن هم دسترس دارید.
اما بخاطر تقویة استعداد تان
مطالعه بیشتر ضروری است. امید
این توصیه دو ستانه ما را قبول
نموده و نسبت اینکه نامه تان نشر
نشده ما یوس نباشید، ما وعده
میدیم تا در آینده نامه های خوب
شما را بچاپ برسانیم.

مخترمه سهیلا از شهر جدید بغلان!

پارچه شعر ارسالی تا ترا
خواندیم مفهوم خوبی داشت اما
چیز یکه نداشت وزن و قیافه بود.
در حالیکه این دو اصل اجزای
حتمی شعر است .

و در غیر آن هر نوشته مانند پارچه
ارسالی شما نثر است و آنهم ...
به حال امید است بعد ازین متوجه این

نکته

ناراحت ترین خوابها خواب پشت میزدنتر است، چونکه آدمرا دفعتاً بیدار میکنند و میگویند: بیدار شو که عصر شده دفتر مسدود میشود. میرزاتنبل.

گنگرگاه

بیکار

روزی خدمتگار اناطول فرانس نویسنده نامدار فرانسوی ضمن گردگیری اتاق های مختلف به کتاب خانه رسید و ضمن کا رچشم او به چند جلد کتاب يك شكل ويك انداز افتاد پس از لحظه ای از روی کنجکاوی پرسید : همه اینها از يك نویسنده است . اناطول فرانس جواب داد : - بله این آثار کامل و لتر است که در هفتاد جلد منتشر شده است . خدمتگار حیرت زده پرسید : هفتاد جلد راستی این شخصی کاری دیگر نداشت ؟



زن: حاله حقه میتم، موتره از موتر شوهرمه پیش میکنی و خلاف رفتاری هم میکنی.

راه پولدار شدن

شخص فریبکاری در روز نامه ها اعلان کرد هرکس يك دالر برای او روان کند او راه میلیونر شدن را به او خواهد آموخت چون يك دالر مبلغ ناچیزی بود هر کس يك دالر برای او فرستاد و به انتظار نشست . تا اینکه مضمونی به شرح ذیل نشر شد . - آقایانی که يك دالر برای من فرستادید، من با همان يك دالر میلیونر شدم .

داکتروپرستار

داکتروپرستار: مریضی تبش خیلی شدید است آیا هذیان میگوید ؟ پرستار: بلی قربان چند دقیقه قبل از اینکه شما تشریف بیاورید میگفت حالا عزرائیل میاید **دلیل پیری** از پر نارد شاونو پسنده معر وف پرسیدند . - از چه وقت احساس گردید که پیر شده اید ؟ نویسنده معروف جواب داد : روزی يك دختر جوان چشمك زدم او از من پرسید : - آیا چیزی به چشم تان فرو رفته است.



فانتیژی وطنی

و قتی که از آن خانه کوچ کشی کردیم و به کوچه دیگری رفتیم از یکطرف خوشحال بودم و از یکسو جگر خون . با بچه های کوچه اولی دوست شده بودم . با هم یکجا مکتب میرفتیم و یک تیم فوتبال هم ساخته بودیم و هر روز در میدانی نزدیک خانه ما فوتبال میکردیم . غلام رسول را که از ما بزرگتر بود و شامل صنف هفت شده بود بحیث سر تیم خود انتخاب کرده بودیم وقتی که خانه خود را گرو دادیم در یک کوچه دیگر که از کوچه اولی ما خیلی دور بود پدرم يك خانه کرایبی پیدا کرد ، خانه نو خیلی خوشم آمده بود ، بالای بام کفتر خانه داشت و يك چاه چرخدار در حویلی اش بود و من از زحمت آب آوردن خلاص شده بودم . چیزی که مرا رنج میداد دوری از رفقای کوچه و تیم فوتبال ما بود . پدرم مرا به مکتبی که نزدیک خانه نو ما بود (البته خانه کرایبی را میگویم) تبدیل کرد ، در مکتب نو

مضمون

عزت رفیق نداشتم ، تنها با پهلو فیلم گپ میزدما ز او پرسیدم . - معلم های ای مکتب آمده لت میکنند ؟ پهلو فیلم با تعجب بطرف من دیده گفت : - هان . . . چطورنی . . . معلم تاریخ قلمدهه مابین پنجه های آدم می مانه و دست آمده پچق میکنه ازین حرف ها ترسیدم . . من مزه این جزا را در مکتب کوچه اولی هم چشیده بودم . . یکبار معلم حسن خط ما بخاطر اینکه کار خانگی خود رانیاورده بودم قلم نی را میان پنجه هایم فشار داده بود که از شدت ذرداشك هایم سرازیر شده بود . . پهلو فیلم ادامه داد : - سوال های حساب که حل نکنی معلم حساب میگه برو ده کنج صنف تا آخر ساعت بیک لنگ ایستاده شو پرسیدم : - صبح که آدم نا وقت بیایه کسی چیزی نمیکه ؟

گفت : - چطور نی . . . نگران صنف ایطور قفاق میزنه که تا تفریح دوم گوش های آدم بنگس میکنه ، اما اما معلم دزی ما خوب آدم اس . . . پرسیدم : - لت نمیکه ؟

- یگان روز که بچرت برابر نمپاشه چوب میخواهه و آمده میزنه . . اما بعد ازی که خوب لت کد یک دفعه جگر خون میشه و دلش میسو زه . . . روزهای دگه که خلقتش تنگ نباشه تنها نصیحت میکنه ولت نمیکه . . . من با بیصبری انتظار معلمین را داشتم تا از نزدیک هر کدام را ببینم . . . پهلو فیلم راست گفته بود .

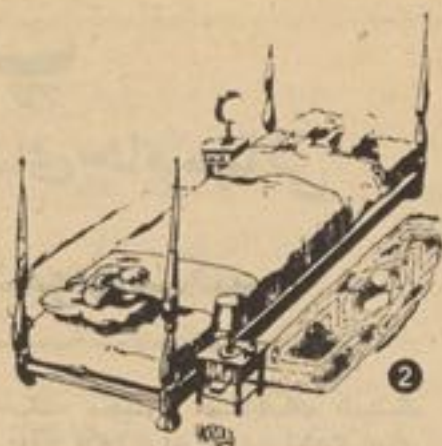
روزی که معلم دری بصنف آمد جگر خون بود . . اما کسی رالت نکرد . . . وقتی که چشمش بمن افتاد گفت : - بچیم . تو نو آمدی ؟ - بلی صاحب . - نامت چیس ؟ - عبدالقدیر .

اختراع

دو نفر باهم صحبت میکردند اولی گفت:
اخیراً سوزنی را اختراع کرده اند که سه صد کیلو وزنش است!
دومی با تعجب پرسید:
- برای چه چنین سوزنی اختراع کرده‌اند?
- همینطور برای اینکه یک چیزی اختراع کرده باشند.



1



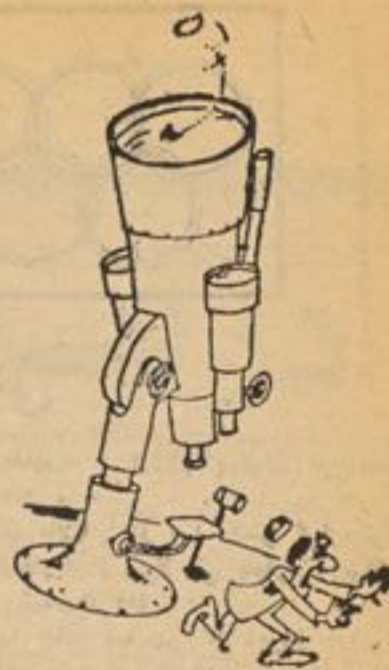
2

میزان و بستر گنت و کتس

از کجا بدانم
داکتر صاحب هر دفعه که سرم را تکان میدهم سرم به شدت درد میکند.
داکتر: سرم را تکان نده.
مریضی: آنوقت چگونه بدانم که سرم درد میکند.

فراموشکار

پرستار نزد دکتور روا نشناس رفت
گفت:
سرم مریضی آمده و ادعا میکند که هوش و حواس خود را بکلی از دست داده است.
داکتر تا حرف پرستار را شنید گفت:
- بسیار خوب است تا اول یک مرتبه از او فیس بگیر و قبل از خروج از معاینه‌خانه من دو باره از او پول فیس را مطالبه میکنم.



وای... یکدانه فیل

حاضر جوابی

شخصی استخوانهای فصابی را جمع میکرد فضولی به او رسیده گفت:
- مثلکله اشب سگ های کوچه رادعوت کرد هاید؟
مرد جوابداد: بلی کارت دعوت تا حال به شما نرسیده است؟



بدون شرح

نزاع

بعلم: بدرت حیات دارد؟
احمد: نمیدانم چون صبح که بمکتب می آمدم با مادرم به جنگ آغاز کرده بود.



بقلم: جلال نورانی

به این وسیله میتوانم غذایت را بخورانم

مدیر رستوران
مدیر رستورانی که همیشه غذای خود را در منزل میخورد روزی مجبور شد در رستوران خود غذا بخورد. وقتی پیشخدمت غذا را آورد مدیر رستوران قلم و کاغذ خواست و شروع به نوشتن کرد:
پیش خدمت با تعجب پرسید شما دستور غذا ندادید؟
مدیر گفت: پیش از خوردن غذای این رستوران باید وصیتنامه خود را بنویسم.



- اوه خانم زیبا... شما جدیداً مقرر شدین... یعنی همکار ما شدین؟
زن: بلی... جدیداً مقرر شدیم ولی بعضی شهادت نفر

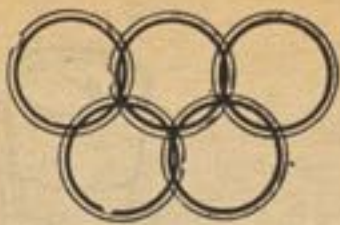
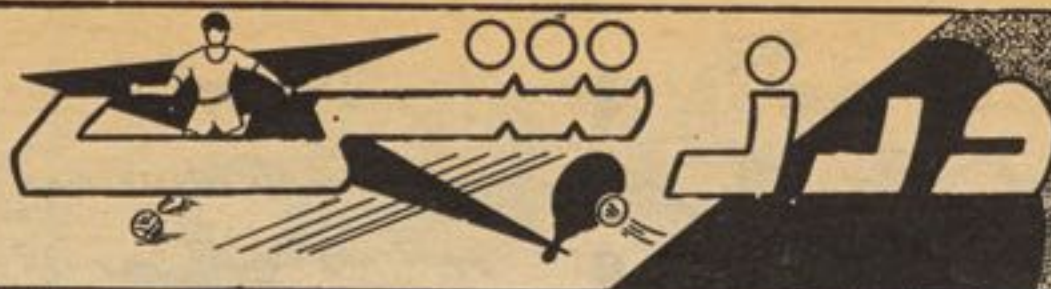
در معاینه خانه داکتر دندان
مریضی: داکتر صاحب این سه دندان مصنوعی که برای من درست کرد هایدخیلی درد میکند.
داکتر: من از اول بشما گفتم: که دندانهای مصنوعی ما هیچ فرقی با دندان های طبیعی ندارند.

- پیسه چوب خط هفتاد و سه افغانی... هشتاد افغانی طلب گل میرزا که بخاطر یک سیر بوره ازش گرفته بودم... نود افغانی قرض صوفی دکاندار کوچه از ماه گذشته و چهل افغانی قرض همسایه... پول برق هشتاد افغانی... کرایه خانه شش صد افغانی... یکصد و ده افغانی طلب نذیر احمد معلم که بخاطر ناچوری قاسم گرفته ام... درین وقت معلم ما دو باره داخل صنف شد و به گفتان گفت:
- او بچه... مضمون املا خو اینه ده جیبم اس تو از روی چه املا میگی...
گفتان بدون اینکه حرفی بزند کاغذ اولی را به معلم داد و کاغذ دومی را از وی گرفت و از روی آن شروع کرد به املا گفتن معلم ما نکاهی به کاغذی اولی انداخته آنرا در جیب گذاشت و بفکر فرو رفت... ما از روی همدیگر نقل میکردیم تا کلمات را صحیح بنویسیم ولی معلم ما نمیدید... او بطرف ما نگاه میکرد ولی هیچکس را نمیدید...
پایان

چپراسی وارد صنف شده گفت:
- معلم صاحب... مره سر معلم صاحب روان کد و گفت یک دفعه به اداره بیائین...
معلم ما اندکی تأمل کرد و بعد پرسید:
- سر معلم مره چه کار دازه؟
- نمیدانم صاحب... مره گفت صدایش کو... معلم ما از جا بلند شده بطرف دروازه صنف روان شد، همانطور که از در خارج میشد به گفتان صنف ما گفت:
- بچه ها غالمغال نکنن... تو املا بگو مره زود میایم...
معلم ما رفت و گفتان بعد از اینکه از روی خود سازی ما را به چپ نشستن دعوت کرد گفت:
- نوشته کنین... طلب نانوا از درک نان پخته یک صد و بیست افغانی...
همه تعجب کردیم... این چه قسم مضمون است که معلم ما نوشته...
گفتان هم تعجب کرده بود ولی ادامه داد.

معلم چند سوال دیگر هم از من پرسید و بعد گفت:
- آفرین... بشی بجایت... من نشستم، نمیدانم چرا بیشتر از همه در مضمون او خواستم زحمت بکشم... دلم نمی خواست از دست او لت بخورم و یا او را عصبانسی بسازم.
معلم ما بعد از اینکه یک درس را اول خودش میخواند و لغت های آنرا معنی میکرد... چند بار آنرا بالای شاگردان میخواند و در آخر ساعت میگفت:
- برای فردا همی درسه سه دفعه نوشته کنین... روز دیگر بعد از اینکه کار خانگی ما را میدید، کاغذی را از جیب کشیده به اول نمره صنف میداد تا از روی آن بما املا بگوید، او هیچوقت از روی درس های کتاب املا نمیگفت، بعد کاغذ های ما را جمع کرده بخانه می برد و درخانه غلطی هارا اصلاح میکرد. یک روز همینکه معلم ما کاغذی را از جیب خود بیرون کشید و به گفتان صنف ما داد تا بما املا بگوید،

ون املا



پهلوانی : اخبار ورزشی

پهلوان بلغاریه ، اوزوم پهلوان تر کبره شکست داد .

در وزن بالا تر از صد كيلو گرام بولوف پهلوان بلغاریه ، سیلا بی پهلوان ایران را با امتیاز شکست داد .

در مسابقات نهایه که دیروز در ایران انجام یافت شوروی و ایران بیشتر مدال ها را کما بی کردند .

تیم فوتبال لیدز یو نایتید که دو دسته اول تیم های فوتبال بریتانیا قرار دا رد روز شنبه گذشته بار دیگر مهارت خود را با شکست دادن تیم فوتبال برمنگهم سیسی ثابت یافت .

«پیتز لایمر» فارورد اسکا تلندی در دقیقه شانزدهم او لین توپ مسابقه را وارد گول تیم برمنگهم سیسی نمود . قبل از پایان نیمه اول بار دیگر «لایمر» توانست توسط یک بی نالتی تیم برمنگهم را گول بزند .

در دقیقه چهل و هفتم باز هم لایمر توپ را داخل گول برمنگهم انداخت و بلا فاصله با جراحت پا از میدان مسابقه خارج شد .

در وزن هشتاد و دو كيلو گرام بیلوف

دراولین روز مسابقه در تهران تیم شوروی توانست در نه وزن و هشت وزن آنرا برنده شود .

آلسن الفر دیو برنده جایزه نقره المپیا میو تیخ دو برابر او گنیا نیکو لا و ف بلغاروی مغلوب گردید به این اسما سر تیم اتحاد جماهیر شوروی موفقیت بهتری را در مسابقات پهلوانی آزاد تهران بدست آورده و ایران و بلغار یه نیز موفقیت های نصیب شدند .

دروژن چهل و هشت كيلو گرام قره غسی پهلوان ایران ، رضا آگون پهلوان تر کیه را شکست داد .

در وزن پنجاه و هفت كيلو گرام قره غسی پهلوان ایران ، دومین پهلوان شو روی را با امتیاز شکست داد .

در وزن شصت و دو كيلو گرام عبدالبولک پهلوان شوروی ، مور گان پهلوان آمریکا را شکست داد .

دروژن شصت و هشت كيلو گرام کیسز پهلوان آمریکا ، دورژ پهلوان جمهوری مغو لیستان را شکست داد دو همین وزن منصور بزرگر پهلوان ایران ، چاپلو س پهلوان بلغاریه را شکست داد .

دروژن هشتاد و دو كيلو گرام بیلوف

تیب و تاپ

جهانیان را برای تماشای جام جهانی

فوتبال ۱۹۷۴ به آلمان دعوت میکنند

روز سیزدهم جون مصادف به اواخیر جوزا ۱۳۵۳ با بازی تیم برازیل دو استدیوم

ورزشی شهر فرانکفورت مسابقات فوتبال

قهرمانی جهان آغاز میشود ، بدون شک این بازی ها از هر جهت ریکارد های تازه را

قائم خواهد کرد ، احصائیه ها نشان میدهد که از ۱۴۱ کشور دارای تیم های بین المللی

فوتبال ۹۸ کشور در مسابقات مقدماتی اشتراک ورزید ه اند



«تیب» و «تاپ» شگون جا جهانی سال ۱۹۷۴

اکنون شرکت های تهیه کننده لباس تمرین ورزشی و همچنان کارخانه های سازنده لوازم ورزشی متوجه این علامت شده و در صدد بدست آوردن اجاز چاپ و تقلید آن هستند

همچنان «تیب» و «تاپ» را بروی سکه طلا که ارزش آن ۵۸ مارک و سکه نقره بی راکه قیمت ۲۵ مارک دارد نیز ضرب زده اند همچنان سکه های از فلزات ارزان نیز با همین مارک به بازار عرضه خوا هد شد .

آلمان غربی میزبان این مسابقات است برای این منظور دو هزار روز نامه نگار هزار مفسر ورزشی را دیو تلویزیون و هشتصد عکاس در باره این مسابقات گزارش خوا هتد داد .

طبق این معاسیه قریب دو میلیون نفر از نزدیک شاهد مسابقات جام جهانی سال ۱۹۷۴ خواهند بود .

برای مسابقات قهرمانی جهان ۲۵۰ میلیون مارک برای ساختن ورزشگاههای مختلف آلمان غربی مصرف خواهد شد و برای اولین بار در تاریخ فوتبال مسابقات قهرمانی جهان در شهر مختلف برپا میشود برگر رئیس

کمیته برگزاری دهمین روز مسابقات فوتبال قهرمانی جهان یکسال پیش از آغاز مسابقات با غرور تمام اظهارداشت : «همه چیز مطابق

پلان پیش میرود و کوچکترین اشکالی در کارها دیده نمیشود در حالیکه در حه ورزشگاه ها آخرین کار های خود را برای تهیه ، مقدمات آغاز کرده با ترتیب ورزشگاه های میونخ ، برلین ، هانوفر ، گنز نگرشن ، دورت موند و لرا نکلورت بزودی به پایه تکمیل خواهد رسید . یکسال پیش از مسابقات «تیب» و «تاپ» دو کودک سمبول بیش از

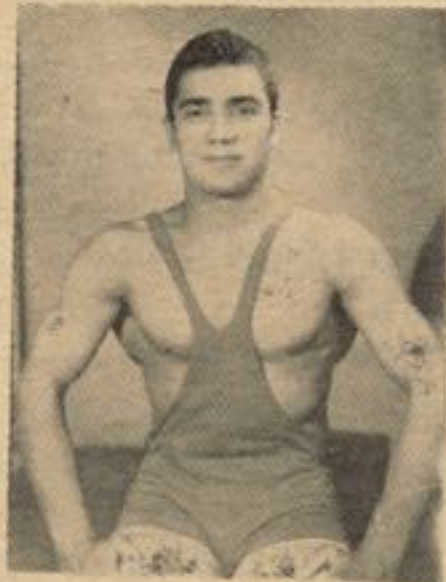
چهره های ورزشی

پیغله اعلی «عبدالله» دوشیزه که با اولین بر خورد از زیر کی و چابکی اش در ذهن انسان چیزی خلق شده و این تصور نزد شخص طرف مقابل پیدا میشود که وی یک باسکتبا لیست لایق و چالاک خوا هد بود حقیقت هم چنین است موصوف از چهره های درخشان تیم با سکتبا لیسه رابعه بلخی بوده نه تنها سپور تمین خوب است از نظر رویه و اخلاق نیز نزد دختران لیسه خود شهرت بسزا دارد .

پیغله اعلی که دارای هفده سال عمر میباشد ورزش را از چارده سالگی آغاز کرده و فعلا در تیم اول باسکتبال لیسه رابعه بلخی و هم در تیم دختران معا رف عضویت دارد .

به آب بازی واسب سواری علاقه داشته ولی از شرایط نا مسا عد برای دختران ، درین زمینه شکایت دارد .

از ورزشکار یکه در بین بازی عصابی شود خوشش نمی آید .



بناغلی سید صالح متعلم صنف دوازدهم و پهلوان پر قدرت لیسه سلطان هرات موصوف که از دوره ابتدائی ورزش علاقه داشت توانسته خود را کنون بهترین ورزشکار شهر خود بسازد عامل اصلی سپورت را بناغلی سید صالح تشویق و تهیه وسایل ورزش میداند .

چون بناغلی سید صالح فعلا وظیفه استادی پهلوانی را در لیسه سلطان هرات دارد ازینرو یگانه آرزویش را قهرمان شدن شاگردانش نه تنها در خود هرات بلکه به سویه ملی و بین المللی تشکیل میدهد .



در لیسه استقلال

در حالیکه بناغلی عبدالهادی نعیم مدیر لیسه ودوتن از مربیان ورزش بناغلی محمد آصف و بناغلی عبدالله و چندتن از ورزشکاران بناغلی محمد احسان حسینی کپتان تیم والیبال، بناغلی عبدالحکیم و بناغلی عبدالحمید حاضر بودند مدیر لیسه مذکور در حالیکه روی سخن را بطرف شاگردان کرده بود به سخن آغاز کرد و گفت که من به این منظور درین مجلس اشتراک کرده ام تا از شما گردان خواهش بفرم همانطور یک روحیه یک جوان ایجاب میکند حقایق را بیان کنند تا هم اداره مکتب و هم مقامات مسئول سپورتی از اشتباهات گذشته پند گرفته و جلو تکرار آنرا بگیرند زیرا اشتباه همیشه و در همه امور زندگی موجود است ولی بدبخت آن کسیست که آنرا دانسته تکرار میکند مدیر لیسه در حالیکه اوضاع و شرایط فعلی جامعه را تحلیل کرد از شاگردان خواست عالم بباز بیایند تا سپورتیمین زیرا علم انسانرا نان میدهد ولی سپورت ... و هم تقاضا کرد که بصورت صادقانه و روحیه صادقانه همه چیز که شایسته جوانان منور است همه موضوعات را بررسی و تحلیل نمایند و مجلس را ترک نموده و صحبت با شاگردان آغاز گردید که اینک خدمت دوستان محترم این صفحه تقدیم می‌داریم. در مورد اینکه وضع سپورت فعلا درین لیسه چطور و به چه شکل است. چنین جواب دادند که اداره مکتب چه در سابق و چه در حاضر همواره کوشیده است تا وضع سپورت در مکتب روز بروز رنگ بهتر و خوبتری گیرد. چون در تعمیر کهنه جای برای میدان های سپورتی میسر نبود. از اینرو سپورت نتوانست آنطوریکه آرزو بود پیش رود.

اینک با تکمیل شدن این تعمیر اداره مکتب و متعلمان به آرزوی خود رسیده اند.

موجودیت میدانها و مساعد بودن زمینه برای انکشاف سپورت شاگردان را بیش از پیش و امیدارد تا درین راه زحمت بیشتر بکشند.

اداره مکتب در مسابقات سپورتی که صورت میگیرد غالبان تیم‌ها را از هرگونه کمک های مادی از قبیل کرمچ، بنیان و غیره بر خوردار مینمایند که این خود عاملی است برای تشویق اعضای سپورتی مکتب. مکتب جدید استقلال دارای شش میدان والیبال، دو میدان باسکتبال و از همه گذشته دارای حوض آب بازی مجهز با تمام وسایل و شاورها میباشد که متعلمان پس از تمرینات سپورتی همواره از شاورها استفاده میکنند.

گذشته ورزش لیسه استقلال :
در طول سالهای گذشته تیم فوتبال لیسه استقلال نظر به زحماتی که متقبل شده بودند چهار بار در سال های ۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۶-۱۳۵۰ درخشش فوق العاده از خود نشان داده مقام قهرمانی مکتب کابل را بدست آوردند و هم در طول سالهای فوق الذکر در رشته های دیگر ورزشی تیم های دیگر لیسه استقلال نیز درخشیده اند. و اکنون هم سپورتیمین های این لیسه با جدیت تمام در رشته های متعدد علاقه شان آماده هر نوع مسابقه و مبارزه میباشد در مورد وضع کنونی سپورت در معارف ورزشکاران لیسه استقلال چنین گفتند:

پیشرفت سپورت افغانستان را نباید تنها در چهار چوب ریاست بحث کنیم البته موضوع بطول خواهد

تربیه بدنی معارف خلاصه کرد. زیرا ریاست محترم المپیک وظیفه مهمتری را بدوش دارد که بدبختانه تا امروز از آن چشم پوشی نموده بادرک این مسئولیت ریاست مذکور میتواند عامل پیشرفت سپورت در کشور شود از آنجمله مسئولیت های مثل تشکیل فدراسیون در رشته های مختلف سپورت، استفاده از منا بسخ عایداتی سپورت و مصرف آن دو باره در راه پیشرفت سپورت و غیره را میتوان نام برد.

تنها در مورد استفاده از وسایلی میتوان گفت که اگر وضع همینطور ادامه پیدا کند وسایل که بدست داریم چون از آن استفاده بعمل نمی آید به مرور زمان از بین خواهد رفت که از آن جمله میتوانیم استدیوم را که یگانه استدیوم در کابل است محل مسابقه مثال دهیم. چون عامل پیشرفت سپورت یک جامعه مربوط سپورتیمین های آن میباشد.

بناء سپورتیمین های ما باند داشتن شرایط خوب از قبیل وسایل سپورت تشویق انرژی کافی و غیره و چیز هائی که برای شان لازم است نمیتواند گام های وسیعی را در راه پیشرفت سپورت در وطن عزیز خویش بردارند. بجواب اینکه وضع سپورت در افغانستان چطور است ورزشکاران لیسه استقلال چنین گفتند:

اگر در اصل مفهوم حقیقی سپورت نباید تنها در چهار چوب ریاست بحث کنیم البته موضوع بطول خواهد



حوض شنا در لیسه استقلال که از مدرنترین حوض ها بشمار میرود

کشید ولی دیده شود که آیا سپورت واقسام مسابقات در جامعه برای جوانان چه رول بزرگی را بازی مینماید بدینوسیله گفته میتوانیم که سپورت یک رکن مهم از وظایف جوانان بوده و مقامات ذی صلاح در تهیه و تنظیم و پیشبرد آن مسئولیت و مکلفیت خطیری دارند.

ولی متأسفانه و بدبختانه که ریاست تربیه بدنی از نگاه کیفیت و کمیت در موضوع پیشبرد سپورت واقسام مسابقات نهایت از بی توجهی کار گرفته و تقریباً بصراحت لجه گفته میتوانیم که سپورت و یا مسابقات ربه سقوط است.

اگر بدنیای خارج نظر اندازی شود واضح و هویداست که تمام ممالک جهان درین موضوع بذل مساعی بخرج داده اند و حتی بعضی ممالک وجود دارد که امروز سپورت ربه مرحله نهائی آن رسانیده اند. البته قرار شواهدی که داریم ثابت

کرده میتوانیم که سپورت در افغانستان و یا مسابقات که از طرف ریاست بدنی صورت میگرفت سقوط کرده است زیرا مدت بسیاری میشود که تمام مسابقات سپورتی از بین رفته و همین مسابقات بود که باعث پیشرفت سپورت و تشویق جوانان در افغانستان میگردد البته این سقوط و یا نقصان نه تنها از راه نکردن مسابقات بوده بلکه علت العلل دیگری هم وجود دارد که باعث پسمانی و سقوط گردیده است که قرار ذیل است از نگاه وسایل سپورتی ریاست بدنی بکلی فاقد بوده و سامان موجوده آن کفایت نمی کند ولی تا مساف بزرگ در اینجاست که از همان وسایل قلیل هم استفاده صورت نمی گیرد. اگر از همان وسایل ناچیز استفاده صورت میگرفت مسابقات سپورتی بهاری و خزان از بین نمی رفت.

هنگامیکه برای مقامات ذی صلاح گفته میشود که چرا مسابقات فوتبال از بین رفت در نتیجه میگویند که میدانهای وسیعی وجود ندارد که در آن چنین مسابقات صورت بگیرد

بقیه در صفحه ۵۸

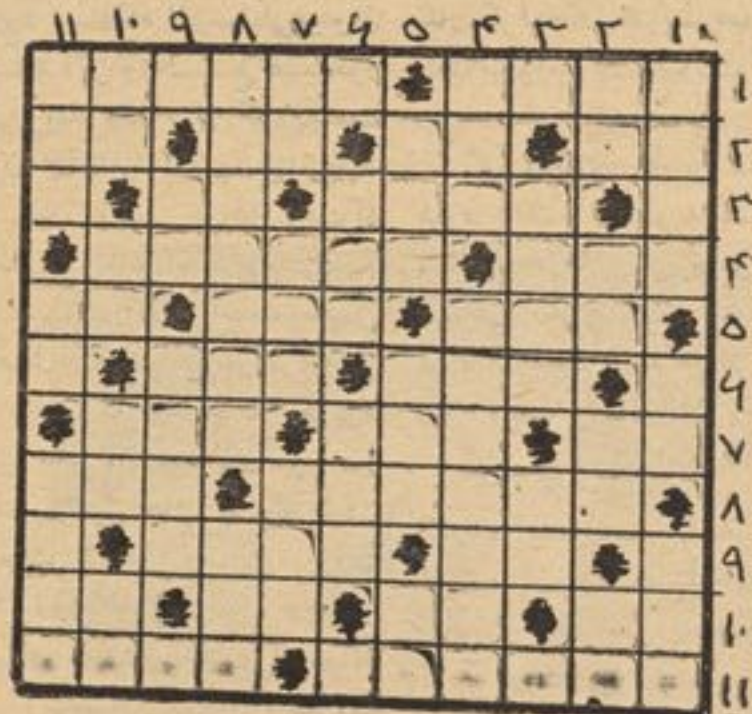
سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

چهره‌ای از شاهپور کشور

افقی :

- ۱- همین قاره - اجداد - ۲- راه کوتاه - فلز سرخ - اسب پشتمو - حرف همراهی - ۳- يك نام دخترانه - پروردگار - ۴- از کلمات شرطیه - به میل و رغبت و رضا - ۵- کلمه سوال - يك آه نا مرتب - طایفه ای از هند - ۶- شهید - حرفی از الفبا - ۷- دانه قیمتی - میان خالی و بی اساس - مال سنگ پشت به این نام یاد می‌کردد - ۸- کشور ژاندارک دو ست و رفیق - ۹- پول يك کشور آسیایی - جیون - ۱۰- دانه خوشبو بی کدر جای می‌اندازند - دریای عرب - از حالات بحر - واحدی در طول - ۱۱- کشوری عضو ناتو - مرض سگی .

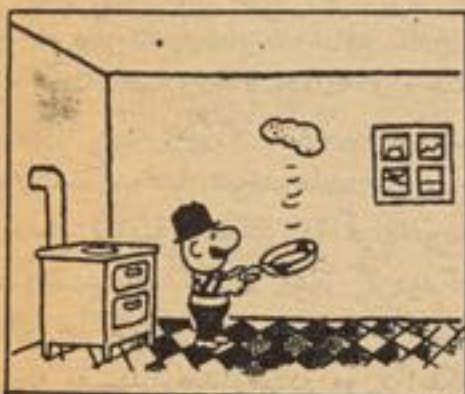


- ۱- اسم خودش و اسم پدرش یکی است .
- ۲- تو لدش در بین سالهای ۴۸۰ تا ۴۸۷ در بلخ اتفاق افتاده است .
- ۳- تحصیلا تش در مد ر مسه بلخ صورت گرفته است .
- ۴- هم شاعر و هم منشی ز پر دستی بوده و به هر دو زبان دری و عربی شعر می سروده است .
- ۵- در شاعری پیرو سبک متکلفان بوده و اشعارش غالباً با صنایع شعری همراه است .
- ۶- کتابی در علم بدیع بنام حدایق السحر فی دقایق الشعر نوشته و در آن از اشعار خود و شعرای قبل از خود بعنوان شاهد نقل کرده است .
- ۷- مجموعه ای بنام منشآت از وی باقی مانده و نیز لغت نامه منظومی بسبک نصاب الصبایان دارد . و این شعر از اوست :

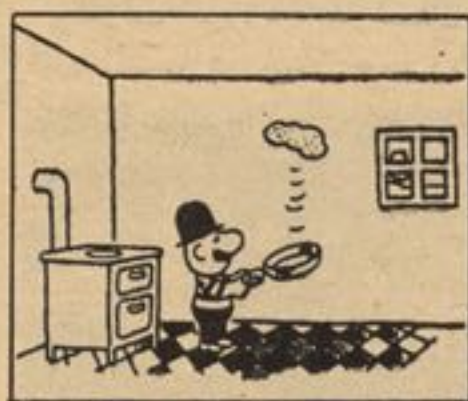
فدای بلخ دل من که روضه ارم است است
حریم او به امان همچو بیضه حرم است

- ۸- در آخر عمر خود هزار جلد کتاب را که خود تصحیح و مقابله کرده بود به کتابخانه های عمومی زمان خود وقف نمود .
- ۹- سال و فاش در حدود ۵۷۳ می باشد .

آیا می توانید او را بشناسید ؟



چهار اختلاف



هر يك از دو تصویر طرف راست با تصویر مشا به طرف چپ در چهار مورد اختلاف دارد، خوب دقت کنید آیا میتوانید اختلافات را پیدا نمایید ؟

عمودی :

- ۱- نژاد است - زشت - نام دیگر چونه - ۲- عدد است - من و او - طاق بلند - حرف نفی عربی - ۳- پخش و گسترده - دو گلت مری - ۴- بیسواد - کشور ما تا دو رها - نام عربی آسمان - رنگ - این هم بالا آمدن آب است - ۶- از آن طرف تشریح يك کلمه است - تیز و چابک - ۷- حرف ندای عربی - بالای خانه - جسمی از هند سه - ۸- دشمن اعراب صدسال - ۹- حاصل - آب با زمیپو شد - ۱۰- مایع وافر - پلی انگلیسی است - حرفی از یکی از لسانهای خارجی - از محصولات قندی - ۱۱- کشتی مبارز - بسیار اندک - منسوب به ری .

اعداد نامعلوم



هر يك از این مربعات نماینده عدد است، از روی موقعیت و علایمی که در بین آنها قرار دارد اصل اعداد را پیدا کنید !

هنر پیشه شناسی

این هفته تصویر هفت تن از هنرپیشه‌های معروف هند را از نظر شما می‌گذرانیم، این چهره‌ها به اندازه‌های مشهور اند که یقین داریم با اندک دقتی آنها را خواهید شناخت، اگر نتوانستید نام آنها را بخاطر بیاورید کافی است که اسم چهار نفر از جمله را با نام يك يك فلم شان برای ما بنویسید!



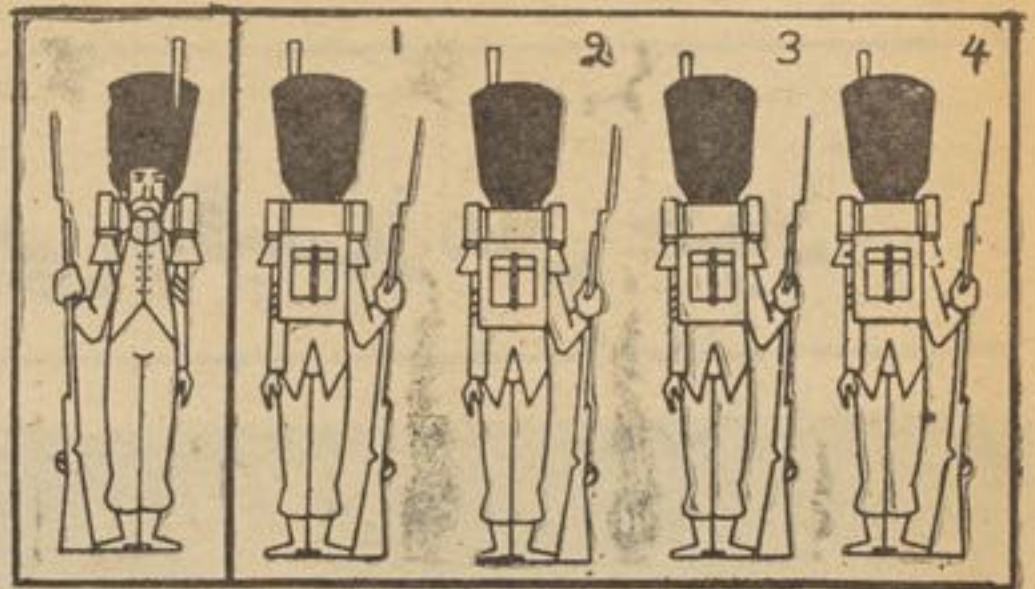
قطعاتی از همین شماره

قطعاتی را که در کلیشه ملاحظه می‌کنید قسمتها بی از مضا همین مختلف همین شماره است، بر ای شرکت در قرعه کشی جوایز این شماره باید شما ره هر کدام از این بریده‌ها را برای ما بنویسید.

ژوندون

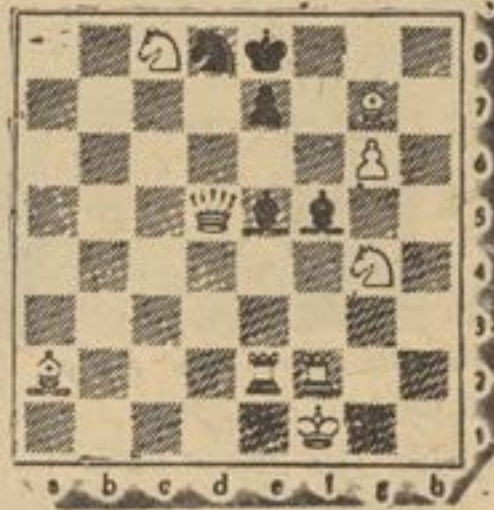
۱ همیشه مرا گامی خطاب می‌کرد
۲ وضع هولناکی ایجاد شده بود که
۳ میخواستیم با وصلت رسمی آن‌ها
۴ مهمان خانواده در حالیکه زخمی
۵ به بازویش بر داشته، پا به فرار
۶ می‌گذارد، گلوله‌ها در حصه شقیقه
۷ در حال دریدن خودش را به
۸ میتوان بر فراستکاری در نظر
۹ چون آمیز در بند های عشق
۱۰ ما به چیزی شبیه مصالحه انجام

آیا میتوانید؟



آیا میتوانید شخصی را که در طرف چپ تصویر قرار دارد در بین آنها بیکه رویشان بطرف دیگر است پیدا کنید؟ اگر کمی دقت نماید حتما موفق میشوید!

سات در دو حرکت



در این مسأله شطرنج سفید بازی را آغاز میکند و در حرکت دوم سیاه را مات مینماید، او لین حرکت سفید که عبارت از کلید حل این مسأله است چگونه باید باشد؟

برای دونفر کسانیکه موفق به حل نمودن هنر پیشه شناسی، قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند بهکم قرعه یک سیت جواب اسپ نشان و پنج جوهره بوت پلاستیکی و وطن جایزه داده میشود.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینماید



HORSE-BRAND-SOCKS.

باپوشیدن جو رابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنایع پلاستیکی ایران



استاد قاسم آواز خوان بی رقیب زمان خود

● لقب آفتاب موسیقی و سداال های طلا
و الماس (مسرت - یادگار استقلال) را از
اعلیحضرت امان الله خان غازی بدست
آورد .
(قسمت اخیر)



«قاسم جان یاد دوستان خصوصاً
آواز لطیف تو در روز های آزادی که
بخیالم میرسد دلم را سخت فشا ر
هامیدهد و خود را باریکارد های تو
که باخود داریم تسکین داده بادیده
اشکرین یاد وطن عزیز میکنم .
از خداوند کریم التجا دارم و طن
و تمام دوستانم رادر حفظ خود
نگهدارد .
استاد پس از وفات پدر نخست

نزد استاد قربا نعلیخان (مرحوم)
وبعدا پس ازمدن- استادا ن
خارجی نزد استاد- پیا را خان که
استاد بزرگ هندبود سندشاگردی
خودرا گذاشت .
درین آوان بودکه استاد متوجه
موسیقی منفور گردید پس ازکسب
اجازه از حضور پادشاه موسیقی
افغانی را از موسیقی

مرحوم استاد قاسم درکنار یعقوب
هندی - ایرانی- کشمیری-وتاجکی
جدا ساخته استقلال هنری دادو طرز

قاسمی پسر بزرگش
های بوجود آورد که بنام مکتب
«قاسمی» مشهور است .
استاد مرحوم در مکتب ابتکاری
خویش به تدریس یکتعداد شاگردان
حرفوی و اماتور پرداخت که امروز
همه آنها استادان فن خود میباشند.
در حدود صد ها شاگرد حرفوی
واماتور از نسل جوان تربیه و تقدیم
جامعه هنر نمود با در نظر داشت
اینکه اکثرا شاگردان فعلا در قید
حیات نمیباشند .
شاگردان مشهور استاد که امروز
خود آنها در ردیف استاد هاقرار
دارند عبارتند از :



۱- استاد آقامحمد ، استاد
محمد عمر ، استاد محمد ایوب
(مرحوم) ، استاد رحیم بخش، استاد
صابر ، استاد رحیم گل ، استاد
دین محمد ماشین ، استاد نبی گل
(مرحوم) ، استاد مستان سازنگی ،
بابه رحیم طبله نی ، استاد غلام نبی
نتو ، استاد گل محمد قندهاری ،
استاد یعقوب قاسمی وغیره . درسال
۱۹۱۹ میلادی استاد ترانه استقلال
رادر قصرستور ،وزارت امور

بقیه درصفحه ۵۸
ژوندون

آهنگ شباوین

روزیکه

منزل نگاهم دارد، وبعد از آن که تحت تسلط ونفو دش قرار گرفتیم ذلیل و سر افکنده بیرون سازد. . . همینکه این احسا سها پر ایم دست داد، من نیز از تصمیم انتقام گرفتن منصرف شدم و تقریبا خواهرم و اشباح سرخ او را از خاطر بردم و فقط دشمن سر سختی را در مقابل خود مجسم دیدیم که میخواهد از پایم افکند و مقهورم گرداند. بنا بر آن مصمم شدم تا او را مغلوب سازم و سلطه خویش را بر وی تحمیل کنم و شکستش دهم.

بدین سان حیاتم درین منزل ظاهر آرام، اما در حقیقت امر آمیخته با اضطرابات شدید و دستخوش طوفانها بود. با آقایم شاد و خندان مواجه میشدم و او نیز با شادمانی بامن برخورد مینمود، اما خیلی زود تبسم مابه تائرو خشنودی مابه خشم و ستیز مبدل میگردد. او باصرار و ابرام مرا بسوی خود فرامیخواند و من بشدت امتناع میورزیدم و از وی دوری میگزیدم، تشویق میکرد، اما نادیده میگرفت، تهدید مینمود، ولی تهدیدش را مورد استهزاء و تمسخر قرار میدادم، استر حاسم میکرد، اما بالمقابل جز قساوت و بیرحمی چیزی از من نمیدید.

و آنگاه - عجبا - چه می بینم؟ چه میشنوم؟ آقایم در پیشرویم استاده و با کمال رفق و ملامت سویم می بیند و سپس استرحام مینماید و کمک میخواهد و آنگاه در برابرم زانو میزند گویی برای نماز میگزارد، نخست آرا و سپس بصدای بلند گریه سر میدهد و من نزدیک است دست چسار صغف و نا توانی کردم و بحال وی دل بسوزانم و در مقابل او از پا در افتم، اما تمام نیروی خود را متمرکز میسازم و خواهرم را با اشباح سر خیکه یکجا با وی طواف مینمایند، بیاری میطلبیم و از آنها استمداد مینمایم.

بعد از آن نیز به همان امتناع و خود داری ادامه دادم و سر انجام کار ما به چیزی شبیه مصالحه انجامید و دیگر با آرامش و اطمینان خاطر و احساس مصونیت از همدیگر صحبت میکردیم و بسخنان هم گوش میدادیم. او کاملا میوس گردید و از تحمل آن اظهار عجز و ناتوانی کرد

ولی من صمیمانه بارسنگین اورا سبک میساختم و تشویقش میکردم تا از من دست بردارد و بسوی رفیقه ها و خدمه ای که دوستشان میدارد روی آورد و از پی عیش و نوش خود برود، و بالاخره باین نتیجه رسیدیم که از هم جدا شویم و او باین شرط از منزل بیرون شد که هنگام بازگشت مرا در خانه نبیند. من نیز ازین توافق احساس خشنودی و رضامندی کردم زیرا ازین حیات پر از کشمکش و ازین خصوصیات پائین ناپذیر بستوه آمده بودم و ازین زندگی مملو از مقابله و مقاومت احساس نارا حسی میکردم. . . بهر حال ازین خانه بیرون شد و سر بلند بیرون خواهم شد. مگر آن جوان مغرور زیبای توانگر و نیرومند که مطالبات خویش را بر امثال من، دختران دیگر تحمیل میکرد، از دست یافتن بمن میوس نشد؟ هنگامی ازین منزل بیرون میروم که چندین بار شرنک شکست را بخورد و داده ام و برایش مدلل ساخته ام که بر خی از دختران ساده و بیخبر روستایی قدرت. آنها دارند نادر برابر او و امثال وی از صاحبان جاه و جلال و برخوردار از زیبایی و ذکاوت، بیگیرانه مقاومت بخرچ دهند و سر تسلیم فرود نیاورند.

او هنگامی که از نزد من رفت آرام و مطمئن بود و علایم رضامندی از چهره اش خوانده میشد. من هم درصدد تهیه وسایل سفر بر آمدم و تصمیم گرفتم دیگر این بار بسراغ زنبه نروم و با وی ملاقات نکنم و در شهر اقامت ننمایم و از رفتن به دهکده مان نیز چشم پبوشم، فقط بر یکی از ریلهایی که بسوی شمال، طرف قاهره و یابسوی جنوب، طرف مرکز ولایت میروند بنشینم. . . آخر ملك خدا که تنگ نیست و هر جا میتوان روزی خود را بدست آورد. . . بدین ترتیب تصمیم قاطع گرفتم و بعد از آنکه کالای مختصر و سبک خود را جمع کردم خواستم از منزل بیرون شوم. اما باغبان که وظیفه رسیدگی خانه را نیز بدوش دارد مرا نگذاشت از دروازه بیرون گردم و برایم حالی ساخت که آقایم هنگام رفتن بوی دستور اکید داده است تا بهر طوری ممکن است جلوم را بگیرد و تا آمدن وی از رفتن بازماند.

اول هم بکلی از کار افتاده بود. تصمیم گرفته شد تا بر یسکوپ نمبر اول را طوری درست کنند که توسط یخ خم شده بود. شکاف بزرگ ظاهر شد. بعد میتودی بکار رفت که طی آن ناتیلوس لنگر انداخت و بعد بر یسکوپ را پلند کردند.

سکوت سرد و کشنده بحر یخ زده هم جا های گسترده ناتیلوس در آب های سرد بحر منجمد شمالی ته و بالا شد.

روز دیگر ناتیلوس دوباره به طرف شمال براه افتاد. وظایف خوبی انجام گرفت.

اندر سن مسیر ناتیلوس را به طرف شمال تنظیم نمود. دوساعت بعد، عقبه های قطب نما بحر کت آمد.

بخاطر کار نکردن قطب نما ناتیلوس کور کورانه راه می پیمود. در برابر تاریکی عظیمی قرار داشت ناتیلوس هم چنان به سمت شمال حرکت میکرد.

ترس همه را فرا گرفته بود. به ساحل رسیدن ممکن نبود زیرا همه جا از یخ ضخیم پوشیده شده بود. اندر سن سعی کرد امکانات را بیازماید.

اگر وضع خراب میشد و زیر دریای راهش را گم می کرد او میتوانست آن را به سطح بیاورد. از طرف دیگر در صورت عدم امکان رسیدن به ساحل و لك بودن یخ، ناتیلوس میتوانست توسط گلوله های رهبری شده یخ را بشکند.

بعد از ۱۸۰ میل راه پیمایی از قطب شمال اندر سن درك نمود که سفینه زیر دریایی و کارکنان داخل آنرا بسوی هدف نامعلوم می راند. او امر بازگشت داد.

یکتیم روز بعد ناتیلوس از زیر یخ بیرون شده و بعد از ۷۴ ساعت به سطح آب بر آمد.

در آن هنگام کشتی فاصله ۱۳۸۴ میل را زیر آب طی نموده بود. هم چنان ناتیلوس از هر کشتی دیگر فاصله بیشتری در زیر یخ رفته بود.

سال بعد ناتیلوس بار دیگر سفری به بحر منجمد نمود و برای اولین بار از زیر یخ قطب شمال رعبور نمود.

پایان

در اول، آن ها در یافتند که یخ به شدت لك و ضخیم است. قطر آن از يك فمت تاده، دوازده فمت میرسید. یخ قطب شمال اینجا و آنجا به صورت دریاچه های كو چك تشکیل یافته است.

بعد از راه پیمایی در زیر یخ، اندر سن تصمیم گرفت تا ناتیلوس را در یکی از همین شکاف ها به سطح آب بیاورد.

این موضوع آنقدر مشکل بود که «سوزنی راتاره» نمایم: توسط آل سونر سکوپ (آله ای که موج بلند صدا در آب انتقال داده و عکس العمل آنرا دوباره پس از برخورد به شیئی ثبت مینماید. این آله بیشتر برای رهنمایی زیر دریایی بکار می رود) ناتیلوس به یافتن نقاط کم ضخامت پرداخت. بعد از پنج ساعت زیر دریایی را عرش رابه طرف بالا باز نمود.

اندر سن بعدتر توسط آل سونر سکوپ به یافتن شکاف و شکستن آن شد. ناگهان یخ را در آله دید. اکنون دیگر کاری نمیشد کرد. او آرزو داشت که قشر یخ لك نباشد. ناگهان صعود کشتی توقف کرد. اندر سن به زودی امر داد تا تانك کنترل را بر نموده و کشتی پایین برده شود.

در همین موقع بر یسکوپ سیاه شد و يك توده یخ روی دریاچه شناوری کرد. بر یسکوپ صدمه دیده، دو مین بر یسکوپ بود. بدبختانه بر یسکوپ ندارد.

پس او هنگامی که بامن توافق نمود تا از همدیگر جدا شویم، تصمیم جدی نداشته است و نیز هنگام بیرون شدن از منزل از تصمیم خود راضی نبوده و آرا مشش کاملاً ساختگی بوده است و میخواست مرا فریب دهد. که میدانم! شاید نخست او اراده جدی داشته اما همینکه از من دور شده، ناگهان شکست فاحش و درد انگیز در برابرش مجسم گردیده و عواقب آن یکایک از نظرش گذشته و بنا بر آن نخواست مرا در حالی از خود دور سازد که نتوانسته تحت سلطه و نفوذ خویش در آورد. با قیادار

رفیق صادق

- برای من پروگرام کار ساخته شد که عبارت بود از کار در تیاتر جوانان، در آنجا کار درام «باراه پدران» اثر شاعر و نویسنده تاجیک «میرشکر» چریان داشت، من با توره خان احمد اوف سرور زیسور آن درام همکاری نمودم و نظریاتم را در هر قسمت میگفتم .

بعد برای مشاهده کار او پروا و بالت و سپس مشاهده ترتیب پروگرام های هنری را برای تلویزیون آغاز نمودم .

میان حرفش دویدم :

- در تلویزیون هم نمایشنامه اجرا میشود؟ پاسخ میدهد :

- بلی ... همینطور که میتوان نمایشنامه های رادیویی از قبیل درام و داستان تهیه کرد، برای تلویزیون هم میشود نمایشنامه هنری تهیه نمود. و من در آنجا در بین قسمت چیزهایی آموختم اتفاقا با سرور زیسور پروگرامهای هنری تلویزیون قبلاشنائی داشتم، وی شخصی است بنام استاد شمسی قیاموف که یک دوره کار در افغانستان گذرانده و بسیاری از نمایشنامه های تیاتر ما را رزی کرده است.

پرسیدم :

- در رادیو دوشنبه هم سری زدیده . یا... استاد صادق که از این همه تندر وی من اندکی عصبانی شده میخواهد پرزه ای بگوید، خندیده میگوید :

- او بچه توخوماره وارتی ... میگویم :

- بسیار خوب ... ادامه بدهید .

- بلی از رادیو دوشنبه هم دیدن کردم ، پروگرام های هنری شان عبارت بود از رادیو درام، داستان و پروگرام ها ذوقی دیگر .

- طرز کارشان چگونه است، البته منظوم اینست که داستان و درام را مثل شما ثبت میکنند ؟

استاد صادق پاسخ میدهد :

- نه اندکی فرق دارد، ما آواز، موسیقی و افکت ها را یکجا با هم ثبت میکنیم در حالیکه آنها آواز و دیالوگ ها و صدای هنرمندان را ثبت میکنند و بعد موزیک و افکت را در آن مونتاز می نمایند .

می پرسیم :

- کدام شیوه بهتر است . می خندد و می گوید :

- چون ساختمان استدیو های ما با آنها فرق دارد میتوانم بگویم که در اینجا شیوه خودما و در آنجا شیوه آنها مفید ثابت میشود .

استاد صادق بعد از مکث کوتاهی دنباله صحبتش را میگیرد و میگوید :

- بعد کار ما را «فیلامونی» (که خدا کند مخلص تان درست نوشته باشم) شروع شد، آهنگ های شان را شنیدیم در آنجا آهنگها با آلات لقیل غربی نواخته میشود .

در آنجا یک اثر افغانی را با آلات ملگور کار کردیم .

استاد صادق سکوت میکند و من تصور مینمایم حرفش تمام شده ، ناگهان دوباره شروع میکند .

- از استدیوهای تاجیک ضمیم هم بازدید نمودم، از شویتنگ بسیاری از فلم های زیر کار و هم چنان روزانه دو فلم مستند و داستانی خود را که قبلا تهیه کرده بودند برایم نمایش میدادند .

من با سناریو نویس ها و رژیسور های فلم از نزدیک ملاقات و تبادل افکار نمودم . بخصوص یک صحنه از فلمی را که زیر کار بود رزی نمودم، یعنی از طرز تمثیل آرتیست شان انتقاد نمودم، در حالیکه رژیسور آن فلم که یک زن بود از کار آن آرتیست راضی بود، همان

وداع با اسلحه

توفیقی نصیبش نشده است ناراحت میباشد . او این عقده را در برابر آنانی که از خود ناراحتی داشته باشند ظاهر میسازد او روحا مرد استواری است و هم جسما قوی بوده در عین حال قیافه و اندام جذابی دارد .

به اثر معاینات گرافولوژی که بالای او انجام داده اند در جمله سایر نتایج این موضوع روشن شده که او قابلیت سریع انتقالی را داشته به آسانی اغوا میشود و اگر زود به هدف خود نرسد بی حوصله میگردد او مردیست با ذوق و میتواند زنها را زود بخود تمایل سازد .

یک نفر از اهل خبره بنام گرشوف در باره گرافولوژی ویلی شنایدر عقیده اش را اینطور بیان کرده است: تقریبا قسمت بیشتر نتایجی که از معاینات گرافولوژی شنایدر بدست آمده صحیح میباشد .

مدعی در روز های اول محاکمه سعی مینمود قناعت دیگران را فراهم ساخته باشد او در خلال جریان محاکمه برای نرم ساختن عواطف مردمی که برای شنیدن جریان محاکم در سالون حاضر بودند تلاش مینمود و به آنها طوری جلوه میداد که هنوز آنقدر پیر نیست که بتوان بر وی خرده گرفت و لهذا رنجهای را که از این ناحیه کشیده بود تشریح مینمود .

وقتی قاضی یک بار جلوصحبت او را گرفت و حرفش را قطع کرد ، شنایدر با نهایت احترام اظهار داشت از شما تشکر میکنم آقای قاضی وقتی شما از من می پرسید اگر بمن حق بدهید که جواب بدهم از عهده دفاع خود بخوبی میتوانم بدر شوم و او جملاتی از این قبیل در جریان محاکمه گفت : بر قرار ساختن تقاضم با سائرین باعث خوشحالی من میشود در یک وقفه محاکمه موضوع طوری دگر جلوه گر شد و ویلی شنایدر اظهار داشت من آدم از نظر افتاده ای نبودم و لهذا چرا سعی میکردم با زنها پیر رابطه میداشتم در حالیکه مورد توجه زنها جوان بودم و اما زنانه را روحا و جسما دوست میداشتم و زندگی با او همیشه برای من مسر تبخس بود .

اینکه شنایدر از روی حسادت و انتقام جوی اقدام به قتل زنانه و خانواده اش کرده، طوریکه مدعی- اعموم در صورت دعوی خود این مطلب را گنجانیده ، یا اینکه از روی مهر و محبتی که به زنانه داشته و مخالفت خانواده باعث محرومیت او از این محبت شده علت اصلی هنوز معلوم نیست .

شنایدر در جریان تحقیقات سوانح خود را در شش ورق با جملات کوتاه نوشته و اکثر روش تحریر تلگرام را بکار برده است تمام سوابق کار خود را تذکار داده، دوره ابتدائی و ثانوی کورسهای تخنیک موتر دوره خدمت عسکری، حمله به روسیه ، زخمی شدن ، مدال های افتخار، جنگ زمستانی در شرق دوره زندان، آزادی، در یوری ، کار کردن در رستوران ، موبل سازی نماینده فروش موبل آمر شعبه فروش و تجارت مستقل موبل .

ویلی را جع به عمل خود حتی یک سطر هم نمی نویسد گویا میخواهد که جنایت او خود بحود حرف بزند . او در جواب سوال دگر باغرور زیاد اینطور جواب داده است: او وقتی در یوری یک مدیر بانک بود تقریبا تمام شهر های المان را با موتر گشته و حتی مبالغ بزرگ تا بیست هزار مارك المانی را با لایش اعتماد کرده اند .

برای ویلی شنایدر رد شدن از طرف یک خانم بسیار گران تمام میشد و قتی در سال ۱۹۶۲ روابط او با خانم دومش هلگا برهم خورد و بیم آن میرفت که رشته ازدواج شان قطع شود به خسر خود چنین نوشت من دانه شطرنج نیستم که بتوان مرا از سر راه خود برداشت و بیگسوس گذاشت . یک سال بعد از ازدواج آندو برهم خورد و هلگا تو انست در محکمه او را متهم به خیانت در روابط زن و شوهری گرداند .

اکنون خانم دوم ویلی شنایدر که از او یک پسر دارد در جریان محاکمه ویلی بصفت شاهد حاضر شده و اظهار داشته : او چون از مکتب ابتدائی و ثانوی فارغ شده و بعد از آن نتوانسته در کدام مکتب مسلکی درس صحیح نخواند و درین راه

صحنه کوچک را طور دیگری رزی نمودم که هم رژیسور و هم آرتیست راضی شدند و با صمیمیت آنرا پذیرفتند .

انسابل لاله که کار شان تنظیم رقص است از موسسات معروف هنری آنجا بشمار میرود، من یکی در روز از کار آنها هم دیدن کردم و سپس به تیاتر معروف تاجیکستان یعنی تیاتر لاهوتی رفتم . در آنجا حاجی قل رحمت الله یف نماینده ای را زیر کار گرفته بود، ناکفته ماند که رحمت الله یف هم زمانی در یوهنی تیاتر کار کرده است و بنابر این قبلا هم دیگر را می شناختم .

از استاد رفیق صادق پرسیدم :

- بصورت مجموعی تعداد تیاتر ها در تاجیکستان به چند تیاتر میرسد . استاد صادق که قبلا معلوماتی درین زمینه بدست آورده با صراحت میگوید :

- در تاجیکستان فعلا یازده تیاتر دولتی و هفده تیاتر «ملی» وجود دارد .

پرسیدم :

- کار تیاتر در آنجا چگونه است ؟ پاسخ میدهد :

- با طرز کار تاجیکها ما قبلا آشنا بودیم، زمانی که استاد نظروف ، شمسی قیاموف و حاجی قل رحمت الله یف یکی بعد دیگر در افغانستان کار میکردند شیوه خاصی را در امر به صحنه گذاشتن نمایشنامه ها بکار می بستند .

و آن چنان بود که اول اثر دراماتیکی از طرف هیات با صلاحیتی محاکمه میشد و نویسنده در هر موردی که از شان سوال میشد بایست جواب میداد و از اثر خود دفاع میکرد، بعد از اینکه اثر از طرف هیات تائید میشد بدست رژیسور سپرده میشد ، گاهی های متعددی از اثر بدسترس هنر پیشه ها ، لباس دار ، دیکوریتور و دیگر کار کنان فنی گذاشته میشد، بعد رژیسور و هنر پیشه ها کار دور میز را شروع میکردند و بعد تمرین ها آغاز میگردد فعلا هم در تاجیکستان همین شیوه دوام دارد .

سوال دیگری مطرح کردم :

- استاد صادق ، لطفا بفرمائید که آیا شایعه اشتراک شما در فلمی که قرار است درین روزها به نمایش گذاشته شود، حقیقت دارد ؟

خندیده پاسخ میدهد .

- این شایعه نیست بلکه حقیقت است، من در مصاحبه کوتاه رادیویی خود هم درین باره روشنی انداخته ام ، در فلمی که اخیرا از طرف ریاست افغانستان ساخته شده من نقش کوچکی را بعهده دارم .

بعنوان آخرین سوال ازش پرسیدم :

- آیا خبرنگاران در آنجا هم مانند ما شله بودند ؟

اینبار خندیده گفت :

- راست بگویم شما خبر نگار ها و مصاحبه چی ها در هر جا یک رنگ هستید . بپس حال من از خبرنگار ها شکایتی ندارم، در آنجا هم دوسه بار با من مصاحبه کردند که یک مصاحبه از طریق رادیو ماسکو بخش شد و دیگری آن دریمه امواج رادیو دوشنبه و درین مصاحبه ها من گویشیدم تا هنر افغانستان را برای شان تشریح و آنها را با تیاتر و موسسات هنری افغانستان آشنا کنم .

چون دیدم استاد صادق از یک طرف بفکر درددل هفته رادیو است و از جانب دیگر بخاطر رادیو داستان دنباله دار دل پریشانی دارد بیشتر وقتش را تکرفتم و تنهایش گذاشتم.

هزارویک گپ

نزدیک مکاتب هنوز هم کار دستی میفروشند ، در حالیکه هدف این مضمون یک آموزش هنری است . چندی قبل محصلان صنف سوم زور نالیزم سو مین نمایش هنری خود را دایر کردند ، این نمایش که عبارت از پیت شو بود مورد دلچسپی بینندگان واقع شد ، نگارنده بعد از دیدن نمایش مذکور به این عقیده شدم که اگر در مکاتب هم ازین نمایشات تر تیب بدهند از یکطرف سرگرمی خوب و سالم برای سایر شاگردان خواهد بود و از جانب دیگر بو سیله همین تجربیات استعداد های هنری از میان شاگردان مکاتب مشخص و معرفی و تشویق میگردد .

اگر باحد ف بعضی مضامین اضافی در مکاتب هفته یک روز یک مضمون هنری بالای شاگردان تدریس شود و این مضمون که در مراحل مختلف تحصیل و در صنوف مختلف تغییر شکل داده تا فاکو لته ادبیات برسد خیلی مفید واقع میشود ، مثلا درامه نویسی داستان نویسی ، تمثیل ، نقد هنری و ادبی آشنایی به

انواع واقسام نمایشنامه ها بصورت بسیار ابتدایی تدریس گردد .

پیوری تاب دفع کننده میکروب های مضره آب

اگر می خواهید آبهای نو شیدنی شما کاملا اطمینان بخش باشد . و به امراضی از قبیل کولرا ، مخرقه ، پیچش و دیگر امراض میکروبی دچار نشوید از تا بلیست های ساخت انگلستان که شهرت جهانی دارد استفاده کنید .

مراجع فروش : بطور عمده نمایندگی همدرد محمد جان خان واپ و برچون : تمام ادویه فروشی ها



شماره ۲۷

آزموده

بقیه صفحه ۱۷

تسخیر ناپذیر

محبوسین در باز داشتگاه عصیان کرده بودند زیرا آنها را باگرسنگی عذاب میدادند و محبو سین را تیرباران کردند که در بین آنها بی هم بود .

هانس خاموش بود . به عقیده او بی هم به کیفر خود رسید . آنها چه تصور میکنند . آیا باز داشتگاه های مرکزی برای آنها استراحتگاه است یا چطور ؟ مادام پیر به ادامه داد .

به انیت وقت بده تا به خود آید وقتی متسلی شد . من باز هم با او صحبت میکنم . من برایت مینو یسم که چه وقت می توان بیا بی .

خوب شما به من کمک کنید .

تو میتوانی مطمئن باشی . من و شوهرم موافق هستیم . ما همه جوانب را تحلیل کردیم .

دیگر چاره نداریم . به جز اینکه پیشنهاد ترا قبول کنیم . شوهرم احمق نیست .

او میگوید که یگانه راه نجات برای فرانسوی ها ، دوستی با آلمانی هاست . و هر اتفاقی که نیفتاده باشد تو در دل من نفوذ کرده ای . من حتی فکر میکنم که تو برای انیت شوهری منا سبت نسبت به معلم می باشی . واضافه بر همه شما طفلی خواهید داشت . هانس اضافه کرد .

من میخواهم که طفل ما پسر باشد .

پسر خواهد بود . مثل اینکه می فهمم . من در پیا له قهوه فال دیدم و باور ق نیز فال گرفتم . هر بار یک جواب میبراید : پسر خواهد بود .

نزدیک بود فراموش کنم برای شما روزنامه آوردم هانس این را گفته و مو تر خود را چرخ داده و برای سوار شدن آماده شد .

اوبه پیر زن سه روز نامه (باری سور) را داد . پیر به سالخورده هر شب آنها را مطالعه میکرد .

البته هوای ملایم داخل رستوران ، برای گرم ساختن وجود مردیکه بیکرش بکنسی سرد شده بود . در آن لحظات کوتاه کافی نبود ، ولی باوصف آن ، کارلی نتوانست برای تقلیل سوزش بدن خودش ، وقت زیادی را بداخل رستوران گرم تلف سازد . وی بسرعت دست بکار شد ، طناب و سیم و فته را آما ساخت و ...

وقتی کارلی مجدداً بزرگ کلام تجارتی قرار گرفت . تعجب کرد که این همه هیجان برای چیست ؟ چه چیز سبب می شود که وی وجود خودش را فراموش کند و بعد از هر آتش سوزی عمدی ، به نقطه معنی بایستد و منتظر بماند تا شعله های رنگین آتش از زندان چوب و شیشه و سنگ بزیانه بکشد ؟

شاید این خودش یک بیماری باشد ؟ ... امروز چقدر سرد بود ؟ حداقل منفی دودرجه سانتی گراد و شاید هم سرد تر ... این باد سرد که از همه سوزنده تر است ... نه نه دیگر آنقدر طول نمی کشد . تا بحال چند بار باین عمل دست زده است ؟ دوازده بار ؟ نه بیشتر ... وی کارش را با حریق یک کلبه در بند رگامه آغاز کرد . در آنوقت به صد دالر اکتفا میکرد ، در حالیکه مالک کلبه ماهیگری مبلغ سی هزار دالر از موسسه بیمه دریافت نمود . ولی او شکبایی خود را از کف نمیداد و بعبارت دیگر وی بسبب محدودیت قانع بود . وی شنید ، بود که «موفقیت با مردمان صبور است» اما چرا اینقدر معطل شد ؟ چرا شعله ها بیرون نمیشود ؟ آیا فتنه از سیم جدا شده است ؟ شاید لازم باشد یکبار دیگر بداخل رستوران برود ؟ بله ، در آنصورت اطمینانش قطعی خواهد شد . وی همیشه فتنه دیگر در موارد استثنایی با خود بر میدارد ...

کارلی دیگر نمیتوانست بدروستی فکر کند . این سردی طاقت فرسا و این بسا دسوزنده که سردی را تا استخوان فرو می کشاند ... یاد با تر دستی پارچه های برف را جمع کرده ، مانند توپ بزرگی در برابر کارلی قرار داده بود . آه ، دیگر چرا نمیتواند با هایش راحرت دهد ؟ نه ، دیگر حرکتی هم لازم نیست شعله های آتش تازه از پنجره های رستوران زیانه کشید . دود سیاه و زرد گونه آن فضای پارک را تیره تر ساخته بود . عالی است ... زیباست ... چه مسرت بخش است برای کسانی که در پز رشته تجربه دارند و شکیباهم هستند ...

یکتن از پولیسها نیکه سعی میکرد ساحت کار قوای اطفایی را پاک کند ، بجسندی بر خورد که با برف پوشیده شده بود . وی بزرگ لوحه بزرگ زکلام تجارتی بسینه روی برف افتاده بود .

پولیس موقعیکه جسد بیروح کارلی را به کمک یکتن از رفقاییش بداخل موتر اجساد میکشید ، گفت : «آیا این صحنه در عین تراژیدی ، مضحک نیست که آنجا یک تعمیر بزرگ سوزد . شعله های آتش بقدری شدید است که ماموران اطفایی نمیتوانند به تعمیر نزدیک شوند و کارشانرا بسبب آنجا مدهند ، ولی اینجا ، این بد بخت ناتوان ، از منتهای برودت و سردی جان میدهد ؟ ...»

استفاده شخصی از زمین های دولتی و دیگر انجام ندادن کار با وجود گرفتن معاش .

همین مسایل «عمل» آنها را باوجودیکه تو لیدی بوده یک «جرم» وانمود میسازد .

در لیسه استقلال

در حالیکه اگر نظر اندازی شود آشکار و علنی است که چمن حضوری استدیوم، پوهنتون و همچنین میدان های لیسه حبیبیه غازی، نجات و استقلال و غیره برای انجام چنین مسابقات نهایت وسیع و مناسب بوده و بزرگترین وسیله پیشرفت و تشویق جوانان است.

واگر میگویند که این میدانها بصورت اساسی و درست نیست البته در جواب میتوان گفت که چرا میدانها را بصورت اساسی اعمار نمیکنند اگر میگویند دارائی وجود ندارد پس چرا مسابقات را هفته یک مرتبه و یا ماه دوویاسه مراتبه درین میدانها اعلان نمیکنند تا تماشاچیان جمع شوند و در عین زمان قیمت تکت عارا (۵) افغانی الی ۱۰- افغانی تعیین کنند که هر کس نظربه شوق و علاقه که به جهان سپورت دارا اشتراک نمایند که ازین مدرک میتوانند نواقص میدان های سپورتنی را بگیرند.

۱- وظیفه معلمین سپورت است که درین موضوع مبارزه خستگی ناپذیر نمایند ولی متأسفانه که آنها هم غور و توجه نکرده بلکه تاحدی رسیده است که مقامات مربوط از معلمین سپورت به عوض وظیفه اصلی وظیفه خانه سامانی را برای شان سپرده اند و آنها هم اجرا میکنند.

از طرف دیگر از بعضی سپورتمینها در رادیو و جراید شنیده میشود که میگویند سپورت فعلی نسبت به سپورت سابق مقایسه نمی شود البته در جواب میتوان گفت که در سابق هر تیم تقریباً سی مراتبه زیاده از آن مسابقه میداند اما امروز تیم ها بیکه آبروی مملکت هستند سالانه بیش از دو مسابقه نمیکنند حال قضاوت را بدست آنانیکه سوال میکنند و یا میگویند کسی حاضر نیست که مسابقه کنند. میگذاریم چه جواب میگویند آیا جوانان مسئول هستند؟

۲- وظیفه معلمین سپورت است که درین موضوع مبارزه خستگی ناپذیر نمایند ولی متأسفانه که آنها هم غور و توجه نکرده بلکه تاحدی رسیده است که مقامات مربوط از معلمین سپورت به عوض وظیفه اصلی وظیفه خانه سامانی را برای شان سپرده اند و آنها هم اجرا میکنند.

از طرف دیگر از بعضی سپورتمینها در رادیو و جراید شنیده میشود که میگویند سپورت فعلی نسبت به سپورت سابق مقایسه نمی شود البته در جواب میتوان گفت که در سابق هر تیم تقریباً سی مراتبه زیاده از آن مسابقه میداند اما امروز تیم ها بیکه آبروی مملکت هستند سالانه بیش از دو مسابقه نمیکنند حال قضاوت را بدست آنانیکه سوال میکنند و یا میگویند کسی حاضر نیست که مسابقه کنند. میگذاریم چه جواب میگویند آیا جوانان مسئول هستند؟

تیم ها بیکه آبروی مملکت هستند سالانه بیش از دو مسابقه نمیکنند حال قضاوت را بدست آنانیکه سوال میکنند و یا میگویند کسی حاضر نیست که مسابقه کنند. میگذاریم چه جواب میگویند آیا جوانان مسئول هستند؟

تیم ها بیکه آبروی مملکت هستند سالانه بیش از دو مسابقه نمیکنند حال قضاوت را بدست آنانیکه سوال میکنند و یا میگویند کسی حاضر نیست که مسابقه کنند. میگذاریم چه جواب میگویند آیا جوانان مسئول هستند؟

تیم ها بیکه آبروی مملکت هستند سالانه بیش از دو مسابقه نمیکنند حال قضاوت را بدست آنانیکه سوال میکنند و یا میگویند کسی حاضر نیست که مسابقه کنند. میگذاریم چه جواب میگویند آیا جوانان مسئول هستند؟

استاد قاسم

خارجه بنام «مکتب ماست جای استقلال، سبق ماست هوای استقلال» و در معاهده استقلال غزل غرور ملی را بنام «گردانی غیرت افغانیم» «چون بمیدان آمدی میدانیم» را سرود که «د تشویق فراوان واقع شد و مدال طلا و الماس استقلال برایش اعطا گردید و این پارچه استاد را بناغلی خلاند در روز جشن آزادی کشور عزیز سرود در این سال استاد نظر به دعوت مقامات هنری هند مجدداً عازم سفر شد پس از عودت و ختم کنفرانس از طرف آل اندونیو نین، مفتخر به امتیاز نامه، تاج، و تائید استاد شرف افتخار از خارج کشور حاصل کرد.

در عصر اعلیحضرت شهید محمد نادر شاه به گرفتن زمین و آبادی یک مسجد نایل آمد. در زمان رژیم سابق هم استاد تا آخرین روز حیات خویش بحیث یگانه استاد بود که بگرفتن موتر پاداش حاصل نمود. در سال ۱۳۳۲ سالگره هفتاد مین سال تولدش در حال را دیو کابل آنوقت بر گزار گردید که مستحق به اخذ مدال طلائی خدمت مرفرار گردید.

در سال ۱۳۳۵- نسبت مرضی عایده بعمر ۷۵ سالگی دارفانی را وداع گفته از میان هنر دوستان

رئیس دولت جلالتماب محمد داؤد صدراعظم وقت در موقع مرگ استاد ضمن قندز دانی از استاد مرحوم یک مشت پول جهت خیرات و تسلیت نامه عنوانی پسر از شدش استاد یعقوب قاسمی مرحمت فرمودند ۲۳ سنبله که مصادف با هفدهمین سال وفات مرحوم استاد قاسم افغان بانی مکتب جدید موسیقی ملی افغانستان میباشد بدینوسیله خدمات او را تجلیل کرده بروحش درود میفرستیم. با احترام

حادثه در نیمه شب

نشسته بود جذاب به معنی وسیع کلمه اش جذابیتی که انسان نمی تواند در مقابلش خود داری کند. طرز خندیدنش اغواکننده بود.

اظهار امتنان



بدین وسیله از حسن اخلاق و رویه نیک بناغلی غلام محی الدین عزیز دو کتور و موفف سرویس داخله شفاخانه نمبر اول اردوکه در تداوی و معالجه مانوده اند تشکر نموده موفقیت شانرا آرزو مند م. شیرین خان بریدمن عبدالاحمد - عبدا لمجد و عبدالحمید

مردی بانقاب بقه

آرزو دارم هرچه از دستم برآید برای او انجام دهم. زیرا رای را بسپار دوست دارم و حالا یگانه پریشانی خاطر ام اینست که چطور غیبت های متواتر او را از دفتر پنهان نگاه کنم لزومی ندارد که شما این موضوع را به او گوشزد کنید اما تحمل این وضع و ادامه غیر حاضری های هم برای من درد سربزرگسیت. زیرا این پیرمرد شعور فوق العاده برای درک اینگونه وسایل دارد و اگر یکی از مامورین وظیفه راترک کند او فوراً متوجه این مطلب میشود. در ای بیشتر از آنچه در آمد داشته باشد میخواهد مصرف کند و حتی او رادیده ام چنان لباسهای مفشن پوشیده که گمان کرده ام میخواهد باشیک پوشش ترین مردم شهر رقابت کند.

ناراحتی محبول ایلا بنت شکل یک عقده را بخود اختیار کرد. ناتمام

یک قسمت و چار قسمت

بانفس کشیدن هایش کند و فساد یک مستراح حسابی را در بینی او سرازیر میکند. عمو تراب ناگهان از یک کنج خانه برخاست و به کنجی دیگر نشست. سپس متوجه شد که ارباب مدتی است از زمین هایش حرف می زند.

این حرف ها بحدی تکرار شده بود که پیر مرد زحمت شنیدن و گوش نهادن به آنرا کاری بیسوده پنداشت. همان حرف های یکقسمت و چار قسمت، آمدن و نیامدن باران، شروطی برای پیش خوره، برای تخم، برای استفا ده از ابزار و آلات از با ب، عمو تراب بهتر از ارباب این حرف ها را از بر داشت یک نگاه ارباب کافی بود این شرایط را باو فهمانده باشد. پیر مرد یکبار گوش هایش را تیز کرد. احساس کرد هیچ کلمه ای جای کلمه دیگر نه نشسته است.

دیدن لب های زن ارباب که به سایه میان دو سنگ شباهت داشت. هر بار که عمو تراب سرش را اینسو و آنسو بر میگردداند به یکنواختی و تغیر ناپذیری خانه ارباب می فزود شمعدان همچنان ما نند زمان های دور سایه لوزانی از نیم رخ ها را روی دیوار خانه انداخته بود

اخبار سپورتنی

تیم فوتبال لیدز یوناهید در مجموع پنج مسابقه امتیاز بدست آورد. تیم فوتبال مانچستر یونایتد که در آن شرکت داشت، اکنون شایع شده که دو باره به تیم باز خواهد گشت و نتیجه دو مقابل یک از تیم کسویج شکست خورد و این تیم فعلاً به ورزشکار چون «جورج بیت» شدیداً ضرورت دارد

در مسابقات هفته گذشته تیم فوتبال «لیور پول» که توجه تمام علاقمندان فوتبال را جلب کرده بود توانست یک مقابل صفر در مقابل تیم جهلستی پیروز شود «پیترو نایتی» درین مسابقه با مهارت خاصی سمت گول گیری تیم را داشت.

یادداشتها مفید

۱- برای از بین بردن لکه قیر از لباستان از شمع، قسمی استفاده بعمل آرید که شمع را زوب نمود. بالای لکه قیر بریزید بعداً سفنج یا تکه نمدار را بالای آن گذاشته و اطو کنید و بعد از دو سه مرتبه لکه کاملاً از بین می رود.

ارسالی: گل آشفته متعلمه صنف دهم لیسه رابعه بلخی:

استاد غوث الدین از سرگ...

که برای دفاع با خود گرفته بودم در چمن مقابل کلپ به خود حمله کردم و با اولین فیر در حالیکه درد را احساس نمی کردم از خود رفته و وقتی چشم باز کردم خود را با لای بستر یا فتم.

دکتر معالج استاد در مورد تداوی و از حالت کوما کشیدن استاد چنین میگوید:

درحوالی ساعت ۲ شب استاد به حالت کوما که ناشی از شوک عصبی و ضیاع بیشتر خون بوده شفاخانه رسید فشار بکلی پایان و نبض نیز حالت خیلی خرابی را بخود اختیار کرده بود. روی همین علل مانتوانستم دفعتاً از مرمی عکس گرفته و محل آنرا تثبیت نمائیم.

کمک اولی ماعبارت بود از کشیدن مریض از حالت کوما برای این منظور هزار سی سی

شش از مضافه هشتم طرف چپ گذشته که از اثر عبور نمودن مرمی از شش يك مقدار خون بداخل جوف پلو راجع شده بود که بعد از تطبیق خون- سیروم و دواها و عملیه کلو سترو کامی (تیوپ گذاشتن بداخل پلورا) تقریباً ۸۰۰ سی سی خون از جوف مذکور کشیده شده که با این صورت وضعیت مریض روبه بهبودی گذاشت.

در مورد نفس کو تا می که در اوایل برای استاد پیدا شده بود داکتر موظف بناغلی بهدار چنین گفت که علت اصلی این نفس کوتاهی همانا جمع شدن خون بود که بعد از عملیات و گذاشتن تیوپ مشکل رفع گردید.

و تیوپ مذکور نیز بروز ۱۳ سنبله از بدن استاد کشیده شده و بعد از چندروز استاد از شفاخانه خارج



برای استاد نفس تنگی پیدا شده بود که بزودی به اثر سعی دکتوران معالج رفع گردید.

خون و همچنان مقدار زیاد سیروم و با اجرای تداوی های مخصوص توانستیم تا وضعیت را استاد اختیار کند که اطمینان ماحصل گردد و فرصت دهد تا به عملیات اقدام نمائیم.

موقعیت مرمی را بناغلی دکتور بهدار دکتور معالج استاد غوث الدین چنین تعیین کرد.

مرمی در مضافه سوم بین ضلعی طرف چپ، بعد از عبور از نسج

شام کابل

«روغن نباتی درین روزها قیمت شده و پیپ های کلان آن کم یا ب است، من برای خریدن روغن به روغن فروشی های جاده مندوی رفته بودم... در یکی از روغن فروشی ها سه پیپ کلان روغن نباتی «سمر قند» را پیدا کردم، ولی دکاندار قیمت آن ها را از چهار صد افغانی کم نکرد... من که خبر داشتم قیمت حقیقی این پیپ ها از سه صد و بیست افغانی بیشتر نیست هر چند چنه زدم، سودی نبخشید... تا بالاخره از آن دکان گذشته و بدکان های دیگر سرزدم. چون شام شده بود، دیگر دکانها مسدود شده و روغن نیا فتم...

بالاخره باز به همان دکان اول آمدم و برای اینکه دکاندار را ترسانده باشم، گفتم که به بناروالی تیلفون کرده ام و حالا نو کر یوال آن می آید تا جلو قیمت فروشی ات را بگیرد. مرد آهی می کشد و ادامه میدهد: ای کاش این گپ را نمی زدم...

خوب تا متوجه شدم دیدم که دو یا سه نفر بدروغ با من دست به گریبان شده اند و دکاندار دو پیپ روغن را برداشته به گوشه ای عقب دکانش رفت... تازه پی بردم که اومی خواهد روغن ها را پنهان بسازد... هرچه کوشیدم خود را از دست دو روغن فروش دیگر خلاص کرده نتوانستم، بالاخره با فریاد از عا برین کمک خواستم تا قطی دیگر روغن را که باقی مانده نگذازند دکاندار پنهان سازد... ضابط جوانی مرا از چنگ روغن فروشان خلاص کرد و قطی روغن را نکند اشت... اما او باداد و فریاد ادعا کرد که این پیپ روغن را من بالایش به فروش رسانیده ام و از روغن های کوبون ما مورین است... حالا از او پول بیشتر مطالبه

خوراندن شربت نارنج (جوس نارنج) را بطفل خویش شروع کرده باشید، اگر شروع نکرده باشید آنرا نیز درین سن آغاز نمائید. مگر بخاطر داشته باشید طفلی که به نو شیندن شربت نارنج از پیاله عادت داشته باشد ممکن است بامفکوره خوردن شیر بوسیله پیاله عادی نشسته باشد.

می کنم درین لحظه آن ها می که مرا محکم گرفته بودند نیز گپ دکاندار را تایید کردند و من ماندم و ملامت رهگذران.

سر و پس در آمده میوند توقف کرد و من پیاده شدم، تا ر یکی شام همه جا را فرا گرفته بود و بانگ آذان از مسجد ها شنیده می شد، من تصمیم گرفته بودم تا صحنه بی هم از شام کوچه های شهر کهنه برای تان قصه کنم...

در کوچه ای باریکی که از جاده میوند، بسوی گذر عا شقان و عارفان امتداد می یافت به پیش رفتم... این بسکوپچه از پهلوی مکتب سر دار جانخان می گذرد... بوی سوختن دیگری مشام کسا نیکه را که از راه می گذشتند پر میکرد... با این خیال که درین شام تاریک از کوچه های شهر کهنه چه ماجرای را بنویسم، پیش می رفتم که صدایی برخواست و تا نگاه کردم دیدم که تمام بدنم تر شده... بلی این آب ناوه تشنه بی بود که بر سرم سرازیر شده و مرا تر ساخته بود شاید هم آبی بود که با آن همان دیک سوخته را شسته بودند...

بسوی خانه ام حرکت کردم، در حالیکه به این فکر بودم تا دو چند حق الزحمه این را پور را باید به خشکه شوی بد هم تا یگانه دریشی مرا پاک کند.

بقیه صفحه ۴۶

کباب حسینی

میتوانید گوشت را با سیر نیز اخته نمائید و چند ساعت بمائید.

نیم کیلو کچالو را پوست کنید و نیم کیلو بادنجان رومی را شسته همراه با گوشت خشک نمائید تا آب بپاشد نداشته باشد. سپس چند شاخه نازک درخت را بریده پوست کنید و نونک آنها را تیز نمائید و به ترتیب کچالو، گوشت، صد گرام دنبه و مقداری بادنجان رومی را به چوب بکشید تا قسمت وسط چوب برشود. آنگاه سیخ ها را روی آتش بچرخانید تا کباب شود. البته طوری که بادنجان نسوزد.

دیک را با کمی روغن چرب کنید و در آن پیاز خرد شده در ته آن قرار دهید. سیخ ها را در ته آن نهاده میان آن نمک و مرچ سبز خرد شده بریزید. سپس بالا و پایین دیک آتش بیندازید و بعد از ساعتی آماده صرف است.

بقیه صفحه ۴۶

جدا کردن طفل

خوب شور داده باشید دریک پیاله به او بخورائید.

گرچه معمولاً ضرور نیست شیر پاستور یزه را جوش داده بطفل بدهید مگر درین مورد مشوره داکتر شما مدار اعتبار است.

نکته قابل تذکر دیگر اینست که ممکن قبلاً بوسیله یک پیاله یا گیلان

يك قسمت و چهار قسمت

و شعله آن هر لحظه گر دنتش را اینسو و آنسو کج میکرد. و این اشکال را بصورت بی تناسبی روی دیوارخانه کوچک و بزرگ می ساخت.

دستهای لرزان و پوست پیازی پیر مرد هر لحظه برای ادای مطلبی بالا می رفت و پائین می آمد، یکباردر جریان سخن گفتن خوابش برد. و ناگهان با حرکتی چنانکه گوئی خزه ها را از بیخ برمی کند از خواب پرید و دستانش را چند بار تکان تکان داد و متوجه خواب و بیدارش شد.

عمو تراب گفتارش را از سر گرفت و با تنهای خوش قلبی بارباب لبخندی زد و شکل دور انداختن خزه ها را با حرکت دستانش باو نشان داد. آنگاه در حالیکه شهری را بارباب نشان می داد و در آن باره چیزهایی میگفت از در بیرون رفت.

صدای عوعو سگ ها از دور بگوش می رسید، عمو تراب ناگهان یسار عصایش افتاد، و با خود اندیشید که چگونه اینهمه راه را بدون عصا پیموده است. و آنگاه بی آنکه احساس خطر چندانی کرده باشد ایستاده و پارچه سنگ نسبتا بزرگی را از زمین بر داشت و بسوی شهر راه افتاد.

ماه بدر تمام نبود و عمو تراب ناچار به کندی قدم بر میداشت سر بزیر افکنده بود نگاهش پا به پای قدم هایش روی خاک راه کشیده میشد و پیشاپیش ساق های آفتاب سوخته اش از روی سنگ پل ها و سبزه ها عبور میکرد گوشه های لبش را چیزی شبیه به لبخند هر لحظه به پائین میکشید هیچ چیز بخوبی پشت پایش از نقش خنده بر گوشه لبان عمو تراب پیر آگاه نبود ساقه های درخت بید و چنار نیز گاهی این نقش دلپذیر را به گوشه لبان عمو تراب میبردند اما شاخه ها جز یکبار آنهم زمانی که عمو تراب از خستگی روی ریشه برجامانده درختی نشست و دهانش مشت مشت خنده روی شاخه ها پاشید بوئی از این لبخند نمیبردند.

سیاهی ها و عظمت ها روی هم می غلطیدند و عمو تراب هر بار این سیاهی ها را و چیزهای دیگر

میکرفت و بی مقدمه راهش را کج میکرد.

یکبار سیاهی کوچکی را روی زمین دید. این سیاهی تکان می خورد، می جنبید. عمو تراب مدتی بر این سیاهی کوچک خیره ماند و در اندیشه فرو رفت.

— این چیست؟ سیاهی يك (ازین پهلو به آن پهلو شد، بار دیگر باین پهلو غلطید.

این سیاهی کوچکتر از آن بود که پیر مرد گمان کند سگیست که خوابیده و یا گربه ایست که از شنیدن آواز پای او بر جا ایستاده مانده است. عمو تراب ایستاده و پارچه سنگش را در دست فشرد. با خود اندیشید:

— این چیزی بجز يك موش کور نیست. عمو تراب از موش کور بدش می آمد. اینها آفت زمینهایش بودند. عمری زمینهایش را زیر و رو کرده بودند. عمو تراب باین سیاهی نگریسته گفت:

حتما از همان موش هاست میرود رو بسوی زمینها.

چه خوب است که انسان گاه گاه اندکی بی رحم نیز باشد. خاصه هنگامی که زمینهایش را در خطر ببیند دیگر با یستی رحم و مروتش را بیندازد و پیش سگ ها و گربه ها. خوب. اینهم اینهم دستم که می برم بالا.

تا آنجا که میتوان بالایش برد. سیاهی یکبار دیگر ازین پهلو به آن پهلو شد. عمو تراب آهسته خم شد قدری پیشی رفت.

دستش را اندکی بیشتر بالا برد و با شدت فرود آورد. اما سنگ به هدف نخورد، عمو تراب ناگهان دید این سیاهی بزرگ شد قد کشید و او در رویش ایستاد. عمو تراب ترسید، دید این سیاهی انسانیست، ما نند خودش و بیلی هم روی شان نه اش دارد بیل از شان جدا شد و عمو تراب ناگهان سرش را نشانه ای برای بیل یافت.

عمو تراب از وحشت دستهایش را روی سرش نهاد و روی پاهايش نشست بیل دوباره بسوی شانسه برگشت. و سر و گردنی بالای پیر

مرد خم شد و هر چه بدو بیراه بود روی او ریخت.

عمو تراب دید اشتباه کرده، فهمید سر و گردن مرد روی پلوان بوده و اندامش را شیب ملایم زمین، از نظر پنهان مانده است.

پیر مرد همچنان که نشسته بود عذری برای افکندن سنگ بسوی سر و کله مرد تراشید، در ذهن خود چند بار آنرا کم و زیاد کرد و بعد از اندک تلاش یکعذر قالب گیری شده دستش آمد گفت: من... من البته که شما اما دیگر کسی آنجا نبود. عمو تراب به قهقهه خندید، دو باره بپا خاست یادش آمد که روبه شهر می رفته کوشید کمی تند تر گام بر دارد يك قدری به ارزش عصایی که به خانه داشت اندیشید اما زمین باسینه صاف و خاک سیاه و پر قوتش این فکر را نیز از اندیشه اش بیرون راند.

ساعتی بعد عمو تراب با نفس بشمار افتاده اش، در حالیکه غرق در سودای در هم و بر هم خود بود بشهر رسید. در بازار تاجاییکه عمو تراب مجبور به عبور کردن از آن بود و از آن پس در خم کوچه های چپه دودکان بیشتر باز بود از آنها یکی هم دوکان نانوائی مقابل خانه اش بود پیر مرد چند قدم برداشت، برگشت آمد و مقابل دوکان نانوا ایستاد برای بار نخست کار و بار نانوا در نظر پیر مرد کار احمقانه ای پیش نیا مد. خواست به نانوا بفهماند که از فردا دیگر برای بردن نان نزد او نخواهد آمد. چشم در چشم نا نوا دوخته گفت:

ارباب از من خواسته دیگر بروم سر زمینهای ما، اما نانوا بینی کمایش را پیش آورد و با اشاره دست از پیر مرد خواست کمی آنطرفتر با یستند تا آب بینی اش را بسکوشه ای بتکاند.

سپس از پیر مرد پرسید، چند تا؟

عمو تراب از زور خنده بز میسن خم شد، چند سر فیه خشک کرده سر از راه گرفت و دوباره در خم کوچه پیچید دوسه گام آنطرفتر زنجیر خانه همسایه اش را تکان داد. در باز شد، خودش بود. همسایه

ایکه نخ برای تابیدن بز نش میداد. پیر مرد گفت: البته آنوقت زمینها یم... خوب شما البته می فهمید که کار زمین داری بهتر از پارچه بافیست بهر حال حوصله پرگویی در من نیست. بز نکان بگوئید بیاید دنبال نخپایش، اینها را بار باب نیز گفتم.

دل من وزنم دیگر از این همه کوچه پس کوچه ها گرفته اگر شما هم بروید به یقین آنجا ماه و آفتاب دیگری گیری آورید می بینید که ماه و آفتاب آنجا ماه مجبور نیست از سوراخی بسوراخ دیگری خیز بردارد شما البته کسی را میفرستید دنبال نخپایتان، پول تانرا هم؟ البته میشود، با آنهمه زمین.

خوب شما دنبال این حرفها نگردید. بیائید دیگر دنبال نخپایتان. عمو تراب چیزهایی ازین نوع گفت و راه افتاد. اما همسایه شان اش را گرفت، تنه اش را پیچید و رویش را دوباره بسوی خودش برگرداند.

گفت: پول لهایم؟ پول لهای من چه میشود؟ این پول البته می ماند برای سال دیگر؟ بلی؟

کافیست انسان به چهره اش بنگرد و آندنیایش را بنظر بیاورد. انسان این چیزها را که می بیند اصلا دلش میخواهد از هر چه معا مله در جهان است بدش بیاید.

اینهم نتیجه خدا خوش کردن. الهی گور سیاحت عوق شان کند، تا کسی باشد و نخپای مردم را واپس نفرستند. می فهمی؟ من دیگر چیزی نمیدانم. با پول یا بخپای تابیده شده والسلام.

عمو تراب همین و السلام را به وضاحت شنید و آنرا به معنی خدا حافظی گرفت و راه افتاد عمو تراب از وقتی که زنجیر همسایه را تکان داده تا همین و السلام جز بز مینهایش، به چیزی نیندیشیده بود با خود گفت:

این معامله هم بخوبی انجام یافت. معامله دار خوبی بود، البته از دنیاو آخرت چیزهایی گفت که انسان بهتر است این حرفها را از زبان ملای ده بشنود، ملای نزدیک بز مینهایش.

درباره پرابلم ها

برای يك مشکل مستلزم طی کردن این مراحل است .
فهم و درك ماهیت پرابلم، در نظر داشت حقایق متعلق به پرابلم ، رسیدن به راهای حل ممکنه ، و ارز یابی و موازنه راها و انتخاب بهترین آن .

هر چند مراحل بالا یکتووع مرتب بنظر آمده تعقیب مرحله به مرحله آن مشکل می نماید ، اما حقیقت امر این است که در عملیه مشکل گشایی و حل پرابلم ها هر کدام ما بیک نهجی این مراتب را طی می کنیم همچنان هدف از تذکار مراحل فوق این نیست که شما باید طرز العمل خود را در حل مشکلات خود کاملاً

تغیر بدهید بلکه ما باید همیشه طرز العمل خود را مطالعه کنیم ، نقاط ضعیف آنرا درست تشخیص نمائیم و در پی اصلاح و بهتر ساختن آن شویم بدین معنی که ببینیم تا چگونه عادت داریم و از روی عادت در فلان مورد چه عمل را انجام می دهیم .

در ذیل نقاط اساسی يك طرز العمل را که باید در حل يك مشکلی بکار بست مورد بحث قرار میدهیم تا دیده شود که ما و شما به چه مقدار از آن پیروی میکنیم .

ایادر باره ما هیت پرابلم و مشکل خود را يك طرز دید عمومی را خلق میکند .
باقیدارد

نامه های رسیده

های جوان کشور است تا در راه ما به سوی از تقاء پیشرفت آبا دانی این خاک از دل و جان خود را ایثار نمایند . زیرا دیگر بهانه یی وجود ندارد، دیگر چال و فریب و تدویر ازین مرز و بوم ریشه کن شده رخت میبندد و مشعل فروزان نظام نوین جمهوری گواه

یک قسمت و چهار قسمت



دامتیاژ خاوند:
دانیس نشراتی موسسه
مسؤول مدیر:
حسین هلی

دفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹
دکور تیلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)
دچاپ مدیر : طوران شاه شهیم
دارتباط اوخبر نگارانو مدیر :

روستا باختری
فوتو را پور تر : مصطفی (نعیم)
عکاس : محمد ظاهر
پته : انصاری واپ
داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کنسی ۲۴۵۲۴
دیوی گتی بیه ۱۲ افغانی
په کابل کنسی ۴۵۰ افغانی
شماره ۲۷

پیت شو

شهری نوشته شیافلئ اسمدالله اسعد. همچنان پارچه اتن ملی گدی ها و پارچه های رقصی که توسط پیغله در یچه فره تنظیم شد . بود خیلی ها چشمگیر و موففانه دیده میشد .
داکتر حفیظ الله سحر در مورد این نمایش گفت :

منظور از تدویر این نمایش این بود که کار عملی مضمون مفاهمه که در آن مفاهمه غیر مستقیم مورد بحث قرار میگرفت نمایش داده شد . و از جانب دیگر چون در دنیای امروز نمایش گدی هایکی از شعبات پروگرام های بسیار موفق و جالب تلویزیون است سر ازحالا به تریبه شاگردان پرداختیم تا تاسیس تلو یزیون در کشور از نگاه تجویز اشخاص فنی و مسلکی متکی به خود باشیم .

نمایشی گدی ها که در ممالک انگلیسی زبان بنام «پیت شو» یاد میگردد گمان میکنم ابتدا در یکی از ممالک اروپا نی به وجود آید .
موصوف در مورد انواع نمایشات گدی ها گفت :

سدرجهان گدی سه قسم روی صحنه به حرکت در آورده میشود . یکی قسمیکه هر عضوی از اعضای گدی توسط تار ها از بالای صحنه حرکت داده میشود و نوع دوم بطریقی است که گدی توسط سیخ ها از پایین صحنه حرکت داده میشود اما نوع سومی که محصلین زور نالیزم بدان گونه عمل میکنند قسمیست که دست انسان بدن گدی را تشکیل میدهد بدین معنی که انگشتان یکنفر حرکات انسانی را تمثیل مینماید .
شیافلئ داکتر سحر در مورد سوابق گدی های متحرک در افغان نستان گفت : شکل ابتدایی نمایشات پیت شو در افغان نستان از زمانه های بسیار قدیم موجود بود . چنانچه شعبه بازیان در سابق گدی های متحرکی داشتند که نمایش معروف پیاز خاتون وحلوا خاتون را توسط آن اجرا می کردند همین گدی هائی که دست های آن توسط تار به حرکت در می آید و در پیله های نو روز بی بازار عرضه میشد .

در کمر بند کودکان

مشخصات و خصوصیات دقیق در باره میزان امکانات تحمیل بر اور- گانیسم کودک را بدست می آورد .
متد های لازم برای این کار را از فضانوردان اقتباس نموده اند .
بهر کودکی که بخواهند عکس العملهای بدنی او را تحت نظر و مطالعه داشته باشند ، يك کمر بند میدهند که در سنگ آن يك فر ستنده جاداده شده و بوسیله ادوات سنجشی که روی پوست قرار میگیرند ، ضربان نبض و قلب او را تعیین مینمایند .

هنگام بازی کردن کودکان در کودکان ، علاوه بر علائم الکتریکی از فرستنده مذکور ، همچنین حالات و جریان رفتار کودکان بوسیله دور بین تلویزیونی بگونه دقیق ضبط و رسم میگردد . زیرا فقط بکمک توام ساختن منحنی های قلب سنج و عکسهای تلویزیونی میتوان تشخیص داد در چه شرایطی يك کودک در حین بازی و اکنشهای زیاده حساس بروز میدهد ، می ترسد ، خشمگین یا آرام میشود . در همین يك سال گذشته پژوهشهای

انستیتوت نوین نشان داده است که حتی در کودکان مواردی از فشار روانی پیش می آید . عکس العمل های شدید در گردش خون همواره در مواردی مشاهده میشود که ، کودک نمیتواند خواسته های خود را دنبال کند یا اینکه مشابه مورد مذکور در بالا ، باو اجحاف شد .

نه فقط در کودکان بلکه در زندگی روز مره نیز خوردسالان تحت فشار های روانی قرار میگیرند . حدود دقیق آنرا هنوز کسی نمیداند باعتقاد دکتر اولتر رئیس انستیتوت رشد بیست تا سی در صد خرد سالان در اثر شرایط نامساعد محیط زیست آسیب می بینند . برای بررسی بیشتر این موضوع اکنون آزمایش های جدید بر روی ۶۰۰ کودک خرد سال از طبقات مختلف اجتماع انجام میگردد .

آسیای زمريانو

ډیره حده پوری دخواستینی وړ وه، له خوا په عجیب ډول پرغوا باندی څکه چه په راپور کښی ویل شوی و چه ددغی سیمی اقتصادی بڼه منځ په خرابیدو ه .

د «گیر» دځنگلونو زمریان زیاتره دشیپي له خوا وینښی وی او نهغواړی چه دورخی له خوا خپل ښکارووزنی . کله چه یو ښکاری دکوم حیوان سره یو ځای ورته نژدی کیږی ، دوی پوهیږی چه حیوان په دوی پوری اړه لری ، نو څکه بیړه نه کوی چه سمدستی ور باندی حمله وکړی . که څه هم چا ته په دغه ځنگله کښی دزمریانو دښکار له صحنو څخه د عکس اخیستلو اجازه نه ورکول کیده، خو دښی د تاریخ د ملی ټولنی له خوا ماته د عکس اخیستلو اجازه را کړی شوه او په دی بریالی شوم چه له دغو صحنو څخه څو په زړه پوری عکسونه واخلم .

په یوه مساعده موقع کښی می یوه غټه زمري ولیده چه دهغه غوا خوته راښکته شوه . چه په یوه ونه پوری ټول شوی و په آرمی سره یی وښه خوړله . ما ددوو حیونا تسو دوژلو صحنه یا له وژلو څخه پخوا په مخکه باندی دزمریانو له خواددوی دچپه کولو منظره ولیده . زمري دشما ساتلو کښی مرسته وکړی .

۱۹ پاتی پاته

خانواده

کشته شدگان از صحنه جنگ و سانس اعمال را شجیمانه انجام میدهند . اسلام با این تناسب منجی های خویش بازم چنان فیصله نمی میدهد که مردان در چگونگی تربیت فرزندان برانند دارند و مرکز تربیه صحیح اولاد وظیفه ایشان نباشد بلکه مردان را نیز توصیه های اکید میدهد تا در تربیه فرزندان و امور دیگر خانواده گی زنان را تنها نگذاشته با ایشان همدرست و همکار باشند .

اسلام بمنظور فراهم آوری همه وسایل تامین زندگی آرام و مسعود خانوادگی و بخاطر اینکه خلایق در بیکر خانواده ایجا دنشود لطف و مهربانی مرد را نسبت بزنی تا آنجا توصیه میکند که احیانا اگر خانمش را قلبا دوست هم ندارد باید باوی لطف و مهربانی داشته باشد تصریح اسلام درباره اینگو نه است : «یا به شایستگی زنان را نگاه دادید و یا به شایستگی زها نمائید .»

اکنون با توجه بمطالعی که گفته شد این را هم باید بدانیم که زن در اعصار طولانی گذشته ، یعنی حقیقی کلمه یک فرد واقعی و مستقل نبود و او وقتی دختر و یا زن بسود تنها حق نا چیزی داشت که بوی متعلق بود بطور یکه وقتی دختر بود جزء گروت پدر بحساب می آمد و هنگا میکه زن بود جزء اموال و دارائی شوهر محسوب میگردد . در

ابوالحسن اشعری (رح)

این مفکوره وی در حقیقت يك انقلاب فکری علیه نظر یات مذهب اعتزال بود که همه قضایای دینی را بعقل نسبت میدانند . ابوالحسن اشعری باوصف دقت و بیطرفی کامل در موضوعات دینی ازطعن مخالفین رها نگردید و يك عده مردم او را به شهرت طلبی نسبت میدانند و این کار او را که از نظریات اعتزالی اظهار برانند کرد، به غرض شخصی و استقلال قدرت علمی میان مردم و جلب آراء عامه حمل کردند اما در حقیقت چنین نبوده تبعات بگیر و دانه دار او در حقائق علمی باعث شد تا در در پرتو اینکار علمی چنین اعلان نماید که نظر یات اعتزالی باطل است .

بارون کارا دیغو- یکی از محققین غرب درین مورد چنین میگوید :
عده ی از علماء اسلام تحت اتهامات عجیب قرار گرفته اندیکی از جمله ابوالحسن اشعری میباشد اصدار يك حکم قطعی بر نظر یات یکی از دانشمندان روی نظر یاتی باید صورت گیرد که در مؤلفات آنها بمشاهده میرسد چون آراء اشعری درتالیفات وی کاملا مثبت و دور از مذهب اعتزال است لذا اتهام وی باینکه در پشمان به همان عقیده اولسی اعتزالی گرویده اما ظاهرا جهت جلب آراء مردم از آن مذهب اظهار برانند کرد هاین اتهام بلکی بمرور و دور ازحقیقت است . این محقق يك عده دانشمندان را از قبیل ابن سینا و غزالی یاد آور شده و چنین تذکر داده که آنها نیز از طعن مردم نجات نیافتند و ابوالحسن اشعری از جمله کسانی حساب میشود که جفا کارانه تحت اتهامات قرار گرفته است .

ابوالحسن اشعری در باره مباری اخلاقی نظریات قیمت داری ارائه کرده و اصلاح يك جامعه را منوط به آن میداند تا فارمول های اخلاق در آن حکمروا نی داشته باشد . این دانشمند در باره حریت فرد و داشتن

توری زلفی

دژوند په بدل، دمقصد پړاو ته رسوی او هلی ځلی پری کوی ، هغه مقصد چه د فرد او اجتماع سعادت پکښی نغښتی وی ، ښه به داوی چه په دی لپ کښی خو ملغلری له نظره تیری کړو :

زلفی لمدی گو در نه را غله
د زلفو تار په اشرفی ده
زلفی می تاو کړی کړی نشوی
زلفی می یار کړی وږی کړی
زلفی ولول کړه سترگی توری
زما د زلفو آرزو منه
چه ډنډر مات شی گل رږ پری
منځ دی په تورو زلفو پټ دی
زلفی یی شا ته واړ ولسی

« تریلی گڼی پوری خدای پامان »

حقیقت نصف اجتماع بشری همان نصلی که رسولیت تربیت و پرورش نژاد بشری را عهده داراست بمرحله بندگی و بردگی تنزل و سقوط کرده بود . همین فرشته نجات بخش اسلامی بود که به سر وقت آنان رسید و مقام انسانیت واقعی بر ایشان عنایت کرد .

اظهار امتنان



بدین وسیله از توجه و مساعی دو کتور عنا یت الله قیومی متخصص امراض داخله که در تشخیص و تدوی اینجا نبمبذول داشته اند تشکر نموده مو فقیه روز افزون ایشان را در راه خدمت بمردم از درگاه خداوند بر نیاز نیاز میکنم .
محمد ناصر طهروی معاون ما لنام افغانستان

اظهار امتنان

بدین وسیله از حسن اخلاق و رو یسه متخصص امراض داخله آمریت صحت عامه ولایت تخار که در تدوای من از هیچگونه سعی و مجاهدت دریغ نکرده اند تشکر نموده از خداوند بزرگ موفقیت های مزید شا ترا خواهانم .
(عبدالجبار، دوست مامور معارف تخار)



یخچال فیلیپس، یخچال یخچال ها است

یخچالها و دیپ فریزر های فیلیپس یک دروازه و ۲ دروازه به ۲۱ مدل و سایز های مختلف از ۹۰ لیتر تا ۵۵۰ لیتر، یخچالهای فیلیپس قشنگ و با دوم و با آخرین تکنیک اتوماتیک و سیمی اتوماتیک.
یخچالهای فیلیپس با گارنتی ۵ سال

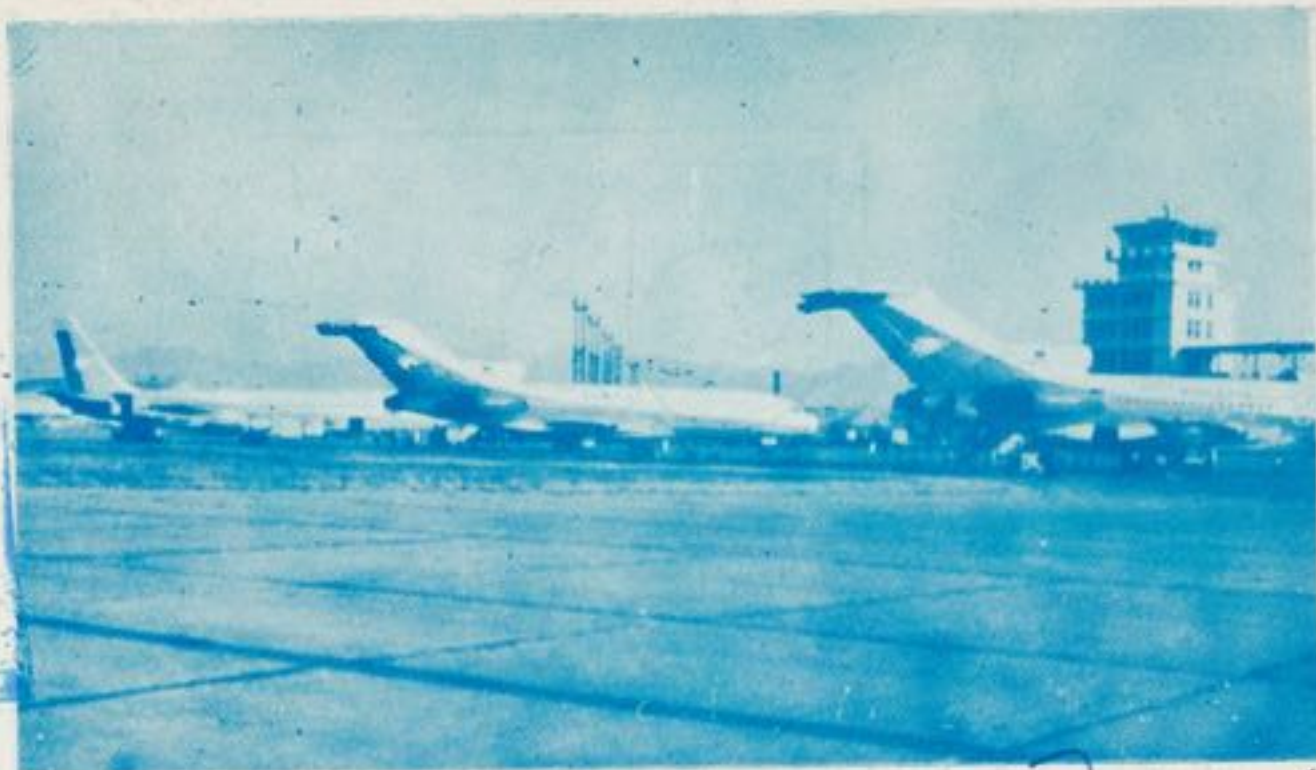


همیشه بهترین را داشته باشید و بهترین لوازم الکتریکی را فیلیپس میسازد.
 محصولات الکتریکی فیلیپس انواع لوازم فامیلی و انواع رادیو ها و کسیت ریکور در ها و غیره جهت آسایش و خوشی شما .

نمایندگی فیلیپس، نمایندگاه فیلیپس، ورکشاپ فیلیپس در خدمت شما .
 آدرس : ۳۰ محمدجانخان واپ، تیلفون های ۲۵۴۸۴ - ۲۵۴۸۶ - ۲۱۸۰۲

6
Copy
AUG 1 1974

SDI



داریانا افغان هوایی شرکت

داریانا افغان هوایی شرکت
کابل - کابل

کابل - کابل

طیارات بوئنگ جت د آریانا افغان هوایی
شرکت مسافرین محترم خویش را به همه
نقاط جهان می‌رساند. برای پرواز خویش از

کمپنی هوایی ملی خویش استفاده کنید

مکالمات مزید لطفاً به تلفن شماره ۲-۳-۲۴۷۳۱ کابل
مکالمات مزید لطفاً به تلفن شماره ۲-۳-۲۴۷۳۱ کابل

داریانا افغان هوایی شرکت
کابل - کابل



ARIANA
AFGHAN

AIRLINES

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**